



# گفتگوهای من با شاه

## خاطرات محرمانه امیراسداله علم

زیر نظر عبدالرضا موشنگ مهدوی

گفتگوهای  
من با شاه

خاطرات محرمانه  
امیراسداله علم

کتاب حاضر یکی از زنده‌ترین و مهمترین اسناد درباره بخشی از تاریخ معاصر ایران یعنی دوران زمانداری محمدرضا پهلوی است. نویسنده این خاطرات امیراسدالله علم بی شک یکی از نزدیکترین و مؤثرترین شخصیت‌های دوره حکومت شاه محسوب می‌گردد. او نه تنها یک محرم اسرار و مشاور مورد اعتماد شاه، بلکه بالاتر از آن کسی بود که بیشترین حمایت‌ها را در برابر تهاجمات و موانع خارجی حکومت او و بقای آن ابراز داشت. همچنین در مقابل ضعفها و تدبیرهای روحی شاه نقش یک تکیه‌گاه و التیام دهنده روانی را ایفا می‌کرد. چنین حمایت و همدلی‌ای باعث گردیده بود در سراسر ایران علم تنها کسی باشد که می‌توانست هرروز ساعت‌هایی متممادی را به دیدار و گفتگو با شاه بگذراند. از این روی اهمیت خاطرات او در کشف اسرار و رموز ناخوانده، به عنوان یک ناظر مطلع از پست و بالای حکومت پهلوی انکار ناشدنی است. با توجه به این جهات و بسیاری موارد دیگر، خاطرات علم در شمار اسناد تاریخی دست اول در تبیین این برهه از تاریخ مینماید قرار می‌گیرد.

جلد اول



[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)



طرح نو

● تاریخ و سیاست معاصر ●

www.adabestanekave.com

# گفتگوهای من با شاه

(خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)

زیر نظر: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

جلد اول

www.adabestanekave.com



این اثر ترجمه‌ای است از:

**THE SHAH AND I**

*The Confidential Diary of*

*Iran's Royal Court, 1969 - 1977*

*Asadollah Alam*

*I.B.Tauris & co,*

*London, 1991*

فلسطین شمالی، جنب شورای عالی انقلاب فرهنگی، کوچه نیلوفر، شماره ۲

تلفن: ۶۶۰۰۷۲

● گفتگوهای من با شاه

(خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)

● ترجمه: گروه مترجمان انتشارات طرح نو

● نوبت چاپ: دوم، تابستان ۱۳۷۱

● تعداد: ۵۰۰۰ دوره دو جلدی

● حروفچینی: نگاره ۸۶۵۷۸۳

● لیتوگرافی: کیهان گرافیک ۳۹۳۵۵۳

● چاپ: صهبا

● حق چاپ محفوظ است.

## پیشگفتار متن انگلیسی

در میان آثار منتشره در حوزه تاریخ معاصر، خاطرات دولت مردان و رجال سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و به درک ما از تاریخ کمک فراوانی می‌کنند، چه برخلاف اسناد و مدارک که بیشتر خشک و رسمی هستند دارای جنبه انسانی است و این جنبه، حرارت و طراوت خاصی به این منابع می‌بخشد.

خاطراتی که در دست دارید به طور روزانه درباره عادات و افکار شاه در مسائل گوناگون به وسیله یکی از نزدیک‌ترین کسان نسبت به او نوشته شده است. این خاطرات از سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۹م) زمانی آغاز می‌شود که شاه به اوج قدرت سیاسی خود نزدیک می‌شد و بنحو روزافزونی در امور روزمره دولت دخالت می‌کرد. وی علاوه بر

فرماندهی نیروهای مسلح، نظارت بر سیاست نفتی و روابط خارجی را در دست گرفته بود. رهبران بیگانه در معاملات خود با ایران باید به شخص شاه مراجعه می‌کردند. در مسائل اقتصادی و اجتماعی نیز او تنها قدرت فائده به شمار می‌آمد. برای تحمّل بار سنگین این وظایف گوناگون شاه نیاز به خدمات یک سیاستمدار مطیع داشت که بتواند دستورات او را به درستی ابلاغ کند و اطمینان یابد که به خوبی به موقع اجرا در آمده‌اند. وی در وجود امیراسدالله علم همان کسی را یافت که در جستجویش بود. علم در آذرماه ۱۳۴۵ به وزارت دربار منصوب شد و تا روزی که توان داشت وظایفش را وفادارانه نسبت به شخص شاه انجام داد. وی بخاطر سمتی که داشت یکی از دو سه نفری به شمار می‌رفت که مقتدرترین افراد دربار پهلوی بودند، با این همه هیچ کس مانند وی به شاه نزدیک و مورد اعتمادتر نبود. به ندرت اتفاق می‌افتاد که روزی بگذرد و شاه علم یکی دو ساعت را به گفتگو با یکدیگر نگذرانند. این علاوه بر تعداد بیشمار تلفن‌ها و یادداشتهایی بود که میان آن دو رد و بدل می‌شد. آنان اغلب با یکدیگر شام و ناهار صرف می‌کردند. در دربار ایران هیچ فردی در چنین موقعیتی نبود که پنج و شش ساعت در روز را در مصاحبت شاه بگذرانند.

خاطرات علم از زمستان ۱۳۴۷ (۱۹۶۹م) آغاز می‌شود و با وقفه‌های مکرر تا کناره‌گیری او از سمت وزارت دربار در تابستان ۱۳۵۶ (۱۹۷۷م) ادامه می‌یابد. در گذشت علم و نخستین نشانه‌های انقلاب فقط چند ماه بعد از پایان یافتن خاطرات او روی داده‌اند. علم معمولاً شبها دیر وقت به نوشتن می‌پرداخت و در خاطراتش نه تنها نظریات شخصی‌اش را درباره مسائل روز بیان می‌کرد، بلکه رونوشت

نامه، تلگرامها و یادداشتهایی را که به نظرش با ارزش می‌رسید نیز ضبط می‌کرد. همانطور که می‌توان انتظار داشت سنگینی وظایف او را مجبور می‌کرد که با شتاب فراوان بنویسد. علاوه بر دیدارهای روزانه‌اش با شاه، وی زحمت ثبت ملاقاتهایش با سفیران و مقامات بیگانه سیاستمداران ایرانی، وزیران کابینه و تعداد زیادی اشخاص دیگر را تحمل می‌کرد. او به عنوان ناظر، بسیار تیزبین و از حسن لطیفه گوئی زیادی برخوردار بود. از سال ۱۹۷۹ تا کنون تعداد بیشماری کتب و مقالات درباره ایران قبل از انقلاب نوشته شده است که بسیاری از آنها در اثر کمبود مدارک مستند به ویژه مدارکی از درون رژیم شاه، ناقص‌اند. به عنوان مثال بعضیها چنین تصور کرده‌اند که شاه از بیماری سرطان که سرانجام او را به دیار عدم فرستاد آگاه بوده است؛ پاره‌ای دیگر القا کرده‌اند که تلاشهای توأم با بی‌میلی او در ایجاد فضای باز سیاسی در آخرین سالهای سلطنتش نوید بخش آزادسازی ایران و تمایل به میراث گذاشتن ملتی با ثبات‌تر و دموکرات‌تر برای پسرش بوده است. ولی خاطرات علم نشان می‌دهد که شاه از ماهیت واقعی بیماری‌اش تا زمان انقلاب بی‌اطلاع بوده است. همچنین وی تا روز آخر معتقد به بی‌نقص بودن شیوه حکومتش بوده و می‌خواست این شیوه در دوران جانشینش نیز کاملاً بدون تغییر باقی بماند. در این دو مورد و موارد دیگر، خاطرات علم در زمره منابع تاریخی تراز اول قرار می‌گیرد.

بطور کلی، علم خاطرات خود را روز به روز با شکل ظاهری یکسان نوشته است: ابتدا رویدادهای محلی و سپس بین‌المللی را ثبت کرده است. معمولاً خاطرات هر روز را با ملاقاتهایی که در سر صبحانه در خانه‌اش داشته آغاز می‌کند و به دنبال آن شرفیابهای منظم روزانه‌اش

به حضور شاه و هر گفتگوی دیگری را که بعداً صورت گرفته است شرح می‌دهد. در مورد شام و ناهارهای درباری، او زبده گفتگوها را خواه سیاسی و خواه متفرقه گزارش می‌دهد. سپس خلاصه صاف و پوست کنده‌ای از عیاشیهای خودش و شاه را می‌نویسد. آنگاه به مسائل بین‌المللی می‌پردازد، اخبار چهارگوشه جهان را اغلب با جزئیات تکراری همراه با تفسیرهایی که دیدگاه خودش یا به احتمال بیشتر دیدگاه شاه را منعکس می‌سازد، گزارش می‌دهد. در لابلای این خاطرات روزانه، نامه‌های گوناگونی که میان شاه و سایر رهبران رد و بدل شده، مکاتبات خصوصی، گزارشها و یادداشتهای سردستی متفرقه، بطور پراکنده نقل شده است.

علم در ابتدای کار دفترچه‌های جلد مقوایی بکار می‌برد ولی با مرور ایام که نگرانیهای امنیتی اش افزایش یافت از دفترهای کلاسوری که اوراقش جدا می‌شوند استفاده کرد و آنها را در بسته‌های منظم به سویس ارسال می‌کرد تا در صندوق امانات یکی از بانکها نگهداری شود. شواهد مسلمی در دست است که بسته‌های اولیه که محتوی بخش اول خاطرات علم بود مفقود شده است چون هیچ‌گاه در ژنو به امانت سپرده نشده‌اند. علم در سال ۱۳۵۰ بخاطر اشغال در تدارک جشنهای دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران هیچ خاطراتی ننوشته است. به رغم این کمبودها، مجموعه خاطرات، نامه‌ها و اسناد بیش از پنج هزار صفحه می‌باشد.

در تدوین چاپ انگلیسی کتاب تشخیص داده شده که بهتر است بخشهایی از این خاطرات به شرح زیر اصولاً شود یا کاهش یابد و بجای پاره‌ای از موارد حذفی در متن نقطه چین گذاشته شود:

- بحثهای سرصبحانه علم، بجز در موارد معدودی که به اندازه کافی جالب توجه و قابل ذکر باشد.

- شوخیهای عادی که تقریباً هر شرفیابی علم به حضور شاه با آنها آغاز می‌شد، و اظهار نظر درباره آب و هوا و بالاتر از هر چیز اشتغال فکری دائمی ایرانیان در مورد نباریدن باران.

- آخرین جمله خاطرات هر روز که ساعت تحریر را که معمولاً بعد از نیمه شب است ذکر می‌کند.

- اسامی بعضی افراد که هنوز در ایران زندگی می‌کنند که به دلایل بسیار روشن پنهان شده است.

- اشارات گوناگون بی‌رحمانه و اهانت آمیز علم به دوستانش که خانواده علم مایل به رنجاندن آنها نیستند.

- آنچه را که اصطلاحاً "خانم بازی" می‌نامند که تکرار مکررات است، جز در مواردی که کمک به درک فضای عمومی یا ایجاد سرگرمی می‌کند.

- اخبار جهان که جزئیات آن بوسیله علم گزارش می‌شود فقط در جاهائی گنجانده شده که خود او یا شاه درباره اش تفسیر می‌کنند.

- مطالبی که هیچ مفهومی برای خواننده غیرایرانی ندارد، شخصیت‌های گمنام و جزئیات مربوط به شرح اوضاع طبیعی شهرها و استانها.

افزون بر آن ویرایشگر چند اشتباه فاحش را در اسامی و تاریخها تصحیح کرده است.

علم در آخرین ماههای حیاتش بشدت درباره آینده ایران و رژیم سلطنتی آن بدبین شده بود. لذا وصیت کرد همسرش افشا یا انتشار خاطرات وی را تا زمانی که سلسله پهلوی در ایران حکومت می‌کند به

تعویق افکند. بنابراین در ژوئن ۱۹۸۷ (خرداد ۱۳۶۶) یعنی تقریباً یک دهه پس از انقلاب بود که خانم علم و دخترانش رودابه و ناز تشخیص دادند که وقت آن رسیده که خواسته علم را عملی سازند و به ویرایشگر کتاب اجازه تام دادند که هر مطلبی را مایل است ذکر و هر چه را صلاح می‌داند حذف کند. علاوه بر شیوه‌گزینش مطالب که در فوق شرح داده شد، ویرایشگر پانویسها، یادداشتهای توضیحی مختصری پیش از شروع خاطرات در هر سال و مقدمه‌ای که نموداری دقیق از سیر صعود و نزول حکومت محمدرضا پهلوی بر آمده از خاطرات علم می‌باشد را ترسیم کرده است. منظور از همه اینها این بوده که خاطرات را برای خوانندگان غیر وارد قابل فهم‌تر سازد.

در میان اشخاص بسیاری که در تهیه مطالب فوق کمک کرده‌اند باید از خانم علم و رودابه و ناز یاد کرد که طی چند مصاحبه طولانی درباره زندگی‌شان با علم و خاطراتشان از دربار پهلوی گفتگو کردند. بانو فاطمه خزیمه علم و شوهرش امیرحسین خزیمه علم، خواهر و شوهر خواهر نویسنده خاطرات، که اطلاعات با ارزش درباره سوابق خانواده علم و روابط دیرینه آن با بیرجند در اختیار گذاشتند. ریز تعداد زیادی افراد دیگر بویژه مجید اعلم، منوچهر آگاه، علینقی اسدی، صادق عظیمی، محمد جعفر بهبهانیان، پل بروگال وودز، سیروس غنی، ابراهیم گلستان، سعید گودرزینیا، منوچهر هاشمی امیر پرویز خزیمه علم، پیروز مجتهد زاده، رضا مقدم، فرخ نجم‌آبادی، سعید رضوانی و محمد یگانه. کتاب حاضر ترجمه‌گزیده و لب خاطرات پنج هزار صفحه‌ای امیراسدالله علم است که برای خوانندگان انگلیسی‌تدوین و در سال ۱۹۹۱ در لندن منتشر شده است. ترجمه انگلیسی آن را نیکلاس

و نیست استاد تاریخ دانشگاه کمبریج انجام داد. که عملاً کلمه به کلمه پیش‌نویس فارسی را به انگلیسی برگردانده است. هر چند شغل آقای و نیستت تدریس تاریخ است ولی ضمناً شاعر نیز هست و این فرصتی بود که اشعار فارسی را که علم در جابه‌جای خاطراتش آورده به انگلیسی فصیح ترجمه کند.

با آنکه نسخه فارسی خاطرات علم هنوز انتشار نیافته است، به جرأت می‌توان گفت که این خلاصه انگلیسی در گزینش از نسخه اصلی مطالب خواندنی آن را به لحاظ اهمیت تاریخی و سیاسی آنها در مد نظر داشته است و یکی از اسناد مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود.

www.adabestanekave.com



## مقدمه

در این خاطرات دو بازیگر اصلی وجود دارد: علم که بر این باور بود که شاهد یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران است و شاه که اعتقاد داشت رؤیاهایش به حقیقت پیوسته است و می تواند به عنوان رهبری حکومت کند که ملتش به او عشق و احترام می ورزد. شگفت آنکه کسی که خدمتگزار بود مظهر اشرافیت ایران به شمار می رفت و ارباب او فرزندان یک قزاق گمنام بود که سیر حوادث او را به سلطنت رسانده بود. در سالهای پر آشوب پس از جنگ جهانی دوستی محکمی میان این دو شخصیت متضاد ایجاد شد. شاه می توانست بر وفاداری بی چون و چرای علم متکی باشد و دریچه قلبش را بیش از هر فرد دیگری در دربار به روی او باز کند. برای اینکه اهمیت تاریخی و انسانی روابط آن دو را بهتر درک کنیم، بد نیست این دو شخص را بهتر بشناسیم:

## امیر اسدالله علم

از بیش از هزار سال پیش نام علم با آنچه امروزه مرزهای شرقی ایران نامیده می‌شود، آمیخته شده‌است. منصور دومین خلیفه عباسی (۷۷۵-۷۵۴ میلادی) یکی از سردارانش موسوم به خازم بن خزیمه را مأمور سرکوبی شورش در ایالت خراسان کرد. خازم و طایفه‌اش پس از آنکه مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند، در قهستان واقع در بخش جنوبی این ایالت اقامت گزیدند و خود او و اعقابش بر مناطق نیمه بیابانی قائنات، پیرامون شهر کنونی بیرجند حکومت کردند. در اواخر قرن هیجدهم سه تن از رؤسای این طایفه پی در پی نام امیر علم خان را بر خود نهادند و بدین سان به پیدایش شاخه‌ای از این طایفه کمک کردند که نام علم را بر خود نهاد، در حالیکه شاخه اصلی نام خزیمه را حفظ کرد.

محمد ابراهیم پدر امیر اسدالله علم (۱۹۴۴ - ۱۸۸۱) در جوانی جانشین برادرش شد که خیلی مستتر از او بود. وی از جانب مظفرالدین شاه قاجار به حکومت بیرجند منصوب شد و لقب شوکت الملک به او اعطا شد. محمد ابراهیم در اوان جوانی شاهد انقلاب مشروطیت ایران گردید. وی با سران مشروطه تماس برقرار کرد و تحت تأثیر عقاید آنان قرار گرفت و این امر موجب گردید که دست به اقداماتی نظیر تأسیس مدرسه‌ای به سبک جدید در منطقه بیرجند بزند.

هر سه دختر و یک پسر محمد ابراهیم که امیر اسدالله نام داشت در بیرجند به دنیا آمدند و در مدرسه‌ای که پدرشان تأسیس کرده بود به تحصیل پرداختند. افزون بر آن معلم سرخانه زبان فارسی و فرانسه - که

زبان خارجی مرسوم آن زمان بود - داشتند.<sup>۱</sup>

علم در ماه اوت ۱۹۱۹ (مرداد ۱۲۹۸) فقط سه ماه پیش از شاه به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدائی را در بیرجند گذارند. در همانجا شاهد خلع قاجاریه از سلطنت و تاجگذاری رضاشاه بنیانگذار سلسله جدید پهلوی گردید. رضاشاه یک برنامه وسیع نوسازی آغاز کرد که توأم با تبلیغات شدید ناسیونالیستی بود و از تاریخ ایران پیش از اسلام تجلیل می‌کرد. این تبلیغات اثرات زیادی در امیر اسدالله گذاشت. پدر علم از پشتیبانان رضاشاه بود ولی به علت ترسی که رضاشاه از توطئه متنفذین محلی داشت، به دستور وی پدر علم در تهران اقامت گزید و اداره املاک وسیع خود را به پسرش واگذار کرد. پاداش وفاداری شوکت الملک به رضاشاه ابتدا استانداری فارس و سپس وزارت پست و تلگراف و تلفن

۱. پس از امضای معاهده ۱۸۵۷ پاریس بین ایران و انگلیس که به موجب آن ایران از کلیه حقوق خود بر هرات و افغانستان چشم پوشید، انگلیسیها در راستای استراتژی منطقه‌ای توجه خود را به نواحی شرقی ایران به ویژه خراسان و سیستان معطوف داشتند. در نتیجه در سال ۱۸۷۲ دولت بریتانیا به توصیه افسرانی که به محل فرستاده بود یک پیوند نهانی با امیر علم خان حشمت الملک برقرار کرد و مقرر شد با پول انگلیس یک ارتش محلی در آن منطقه تأسیس شود و مرزهای شرقی ایران را حفاظت کند و در عین حال سدی در برابر توسعه طلبی روسیه تزاری در جهت مستعمره هند باشد. در پی این سیاست خاندان علم سلطه بی‌رقیب خود را بر سراسر خطه شرقی ایران برقرار ساخت و به یک دولت خود مختار محلی تبدیل شد. در اثر اعمال نفوذ دولت انگلیس و ایادی آن در دربار ایران، ناصرالدین شاه این نقش علم را در ۱۸۷۴ به رسمیت شناخت و وی را به سمت امیر تومانی قشون ایران منصوب کرد.

بود. او علاوه بر مشاغل رسمی این امتیاز را داشت که به دربار رفت و آمد می‌کرد و به شاه دسترسی مستقیم داشت.

رضاشاه دوبار در زندگی امیراسدالله مداخله کرد که هر کدام آنها سرنوشت‌ساز بود. بار اول هنگامی بود که پدر علم می‌خواست پسرش را برای تحصیل کشاورزی به اروپا بفرستد ولی رضاشاه اصرار ورزید به جای این کار امیراسدالله در دانشکده نوبنیاد کشاورزی کرج به تحصیل پردازد. بار دوم رضاشاه دستور داد علم با ملک‌تاج دختر ابراهیم قوام (قوام‌الملک شیرازی) ازدواج کند. این پیوند روابط میان خاندان سلطنت با اشرافیت غیر قاجاری را مستحکم می‌کرد زیرا علی‌پسر قوام با اشرف دختر رضاشاه ازدواج کرده بود. علم و ملک‌تاج به دستور پدرانشان با یکدیگر نامزد شدند و در پائیز ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) با یکدیگر عقد زناشویی بستند. اندکی بعد زن و شوهر جوان در کرج اقامت گزیدند تا علم بتواند به تحصیلاتش در دانشکده کشاورزی ادامه بدهد. او سال بعد به دریافت دیپلم کشاورزی نایل گردید. همسر علم قبلاً از طریق شبکه خویشاوندانش به دربار معرفی شده بود و بیشتر تعطیلات آخر هفته را با اعضای خاندان پهلوی می‌گذارند. اکنون علم نیز به او پیوست و برای نخستین بار با محمدرضا پهلوی - ولیعهد - آشنا شد.

رضاشاه از مدتی پیش متهم به داشتن احساسات جانبدارانه از آلمان شده بود. در شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی و انگلیس به ایران حمله کردند. شاه ناچار شد به نفع پسرش از سلطنت استعفا دهد و روانه تبعید شد. شاهدخت اشرف که اکنون از سلطه استبدادی پدرش خلاص شده بود از این فرصت استفاده کرد و ازدواج تحمیلی با علی قوام را برهم

زد و از او طلاق گرفت. بدین جهت رفت و آمد علم به دربار نیز ناگهان قطع شد. چهار سال بعد، علم در موقعیتی کاملاً متفاوت مجدداً با شاه جوان تماس گرفت. متفقین تعهد کرده بودند شش ماه پس از پایان جنگ در اروپا نیروهایشان را از ایران خارج سازند ولی روسیه شوروی در این کار تعلل می‌کرد و فعالانه از یک جنبش جدائی طلب در آذربایجان که قدرت را در آن استان در دست گرفته و یک حکومت خودمختار مستقل از تهران تأسیس کرده بود، پشتیبانی می‌کرد. در این هنگام احمد قوام سیاستمدار کارگشته و زیرک - که هیچ نسبتی با قوام‌الملک شیرازی نداشت - به نخست‌وزیری رسیده و با مسائلی از این قبیل در مرزهای شمالی ایران روبرو شده بود و چون می‌خواست نظم و امنیت را در سایر نقاط کشور برقرار کند، دست یاری به سوی علم دراز کرد. وی خانواده علم را می‌شناخت و می‌دانست چه نفوذی در ایالات جنوب شرقی دارند. به همین جهت علم را که هنوز در سنین جوانی بود و ۲۷ سال بیش نداشت به فرمانداری سیستان و بلوچستان منصوب کرد. بدین سان بود که علم در سال ۱۳۲۵ روابطش را با دربار از سر گرفت. علم با زیرکی هر چه تمامتر دوستی شاه را جلب کرد و این در حالی بود که شاه هیچ نفوذی در سیاست ایران نداشت. اما شاه بلند پرواز بود و می‌خواست اهرمهای قدرت را در دست داشته باشد. لذا نخستین اقدامی که پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و گرفتن اختیار انحلال مجلس به انجام رساند، برکناری وزیران سالخورده (که به او اهمیتی نمی‌دادند و نسبت به او احساس تحقیر داشتند) و جایگزین کردن نسل جوان به جای آنها بود. در این راستا بود که علم در سال ۱۳۲۹ ابتدا وزیر کشاورزی و سپس وزیر

کشور شد.<sup>۱</sup> اما ترور سپهبد رزم آرا در اسفند آن سال، ترقی او را متوقف ساخت. جنبشی که از ملی شدن صنعت نفت پشتیبانی می کرد به رهبری دکتر مصدق رهبر جبهه ملی زمام امور را در دست گرفت. یکبار دیگر دست شاه از دخالت در امور سیاسی کوتاه شد و پیرامون او فقط چند دوست وفادار باقی ماندند که علم یکی از آنان بود.

با سقوط دولت دکتر مصدق در مرداد ۱۳۳۲ شاه توانست حکومت فردی خود را که از دیرباز خیال آن را در سر می پروراند برقرار سازد. از آن پس او قدرت را در دستهایش قبضه کرد و پیرامون خود افرادی را جمع کرد که مرتباً درباره محسنات سلطنت قوی، (یعنی رژیم) که شاه هم سلطنت کند و هم حکومت؛ موعظه می کردند. علم نیز که اکنون یکی از مقامات بلند پایه دربار شده بود در این طرز فکر شریک بود. وی در فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ مشاغل گوناگونی را در دربار و دولت احراز کرد. به دستور شاه در ۱۳۳۶ حزب مردم را تأسیس کرد که در نمایش دموکراسی قلابی ایران، نقش حزب مخالف وفادار به شاه را ایفا می کرد.

www.adabestanekave.com

۱. علم قبل از احراز مقام وزارت نیز نقش بسیار فعالی در سیاست ایران داشت. وی با همکاری شاپور ریپورتر و برادران رشیدیان - عوامل MI6 انگلستان - شبکه جاسوسی "بدامن" را تأسیس کرده بود که در آماده کردن زمینه کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی ایفا کرد. کریمت روزولت - عامل آمریکائی کودتا - در خاطراتش بنام "کودتا در کودتا" در موارد متعدد از اسدالله علم با نام مستعار "نرن" یاد کرده است. علت اصرار علم به کشاندن رزم آرانخست وزیر به قتلگاه مسجد شاه در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هنوز در پرده‌ای از ابهام پوشیده است.

از اواخر دهه ۱۹۵۰ شاه با مسائل تازه‌ای در داخل و خارج از کشور روبه‌رو شد. مناسبات با اتحاد جماهیر شوروی به دنبال امضای موافقتنامه دفاعی با آمریکا در اسفند ۱۳۳۷ بشدت رو به تیرگی نهاد. سوء اداره امور اقتصادی، کسر بودجه وحشتناک و تورم، نارضایتی بوجود آورد - حوادث منطقه‌ای از جمله کودتای ۱۳۳۷ عراق که منجر به سقوط رژیم سلطنتی در آن کشور گردید، آشوبهای رو به افزایش ترکیه و اوضاع بی ثبات پاکستان، دولت ایالات متحده را متقاعد کرد که ایران در شرف سقوط است. شاه در صدد برآمد از صندوق بین‌المللی پول وام بگیرد و سیاست تثبیت اقتصادی را دنبال کند ولی این کار موجب انتقادات گسترده‌تری از رژیم او گردید. در همین حال دولت آمریکا به وی فشار می آورد که دولتی را بر سرکار آورد که قادر به اصلاحات اجتماعی باشد. نامزد مورد علاقه آمریکا برای ریاست چنین دولتی علی‌امینی وزیر اسبق دارائی و سفیر سابق در واشینگتن بود.

شاه به امینی اعتماد نداشت و با بی‌میلی حاضر شد او را به نخست‌وزیری برگزیند. امینی نیز به سهم خود مصمم بود با فساد مبارزه کند و نوعی اصلاحات ارضی را به موقع اجرا بگذارد که فکر آن از مدت‌ها پیش مطرح بود ولی به علت مخالفت ملاکان و متحدانشان که بر مجلس تسلط داشتند از آن جلوگیری می شد. به تقاضای امینی شاه مجلسین را منحل کرد. بدین سان امینی از آن پس از طریق تصویبنامه حکومت می کرد، بدعتی که با قانون اساسی ایران مغایرت داشت ولی به نظر امینی لازم به نظر می رسید. به استثنای وزیران امور خارجه و جنگ که انتصابشان همچنان از طرف شاه به عمل آمد، بقیه پستهای وزارت به

کسانی واگذار شد که منصوب امینی بودند. از جمله این اشخاص حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی، وکیل دادگستری و روزنامه‌نگار سابق بود که به عقاید سوسیال دموکراسی گرایش داشت. ارسنجانی علاوه بر تهیه و تدوین لایحه قانونی اصلاحات ارضی، با سخنرانیهای آتشین خود پشتیبانی روشنفکران و توده‌های روستائی را به این برنامه جلب کرد.

با این همه هنوز شاه به امینی و ارسنجانی اعتماد نداشت. دخالتهای او در امور جاری کشور بوسیله امینی موقوف شده بود در حالیکه شهرت و محبوبیت ارسنجانی در سراسر ایران افزایش می‌یافت. امینی پس از چهارده ماه نخست‌وزیری، به علت اختلاف با شاه بر سر بودجه ارتش در ۱۶ تیر ۱۳۴۱ مجبور به استعفا گردید و روز بعد امیراسدالله علم به نخست‌وزیری منصوب شد. شاه برای دولت علم دو هدف تعیین کرد: فرو نشانیدن مخالفت‌های روزافزون با اصلاحات ارضی و اجرای برنامه‌ای که با تبلیغات فراوان "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و مردم" نامیده شد. به دستور شاه ارسنجانی در سمت وزارت کشاورزی ابقا شد به این منظور که دست نشانده شاه معرفی شود و پشتیبانی مردم از سیاست‌های وی به شاه منتقل گردد. به دنبال سخنرانی پرشور شاه که ضمن آن شش ماده اصلاحات اجتماعی‌اش را اعلام کرد، دولت رفراندمی در ۶ بهمن ۱۳۴۱ ترتیب داد. که به موجب اعلامیه دولت قاطبه مردم به استثنای هواداران جبهه ملی و روحانیون و ملاکان با آن موافقت کرده بودند.

علم نخستین ماموریت خود را با موفقیت انجام داده و اکنون وقت آن رسیده بود که ارسنجانی از کار برکنار شود. وی که بوسیله شاه خلع سلاح شده بود چند هفته بعد به سفارت در ایتالیا منصوب و از صحنه

خارج شد. علم هنگام اعلام این خبر به مطبوعات دلیل آن را عدم توافق با وزیر کشاورزی سابق در مورد سیاست اقتصادی ذکر کرد و به منظور بی‌اهمیت جلوه دادن آن افزود: "لابد همه استحضار دارند که نخستین کسی که برنامه اصلاحات ارضی را با تقسیم املاک شاهنشاهی آغاز کرد، شخص اعلیحضرت همایونی بودند"<sup>۱</sup>

اکنون که علم از شر مخالفان خود در درون رژیم خلاص شده بود، می‌باید با مخالفان خارج از رژیم دست و پنجه نرم می‌کرد. در اوایل ۱۳۴۲ شورش عشایر فارس قاطعانه به دست ارتش سرکوب شد. یکی از رهبران شورش به قتل رسید و سایر آنان بازداشت و تسلیم دادگاه‌های نظامی شدند و حکم اعدامشان صادر گردید. اما در شهرها مخالفت با برنامه‌های شاه و حکومت فردی او افزایش یافت. در تهران و شهر مقدس قم مخالفت از همه جا بیشتر بود؛ آیت الله خمینی با نطق‌های آتشین خود مردم را به قیام دعوت می‌کرد. علم طرفدار مقاومت سرسختانه بود و عقیده داشت اگر مخالفان دست به تظاهرات بزنند دولت باید با قاطعیت و شدت به آنان ضربه بزند. می‌گویند شاه پرسیده بود "اما با چه وسیله‌ای؟ و علم پاسخ داده بود: با گلوله" و افزوده بود حاضر است در صورتیکه این کار با شکست روبرو شود خودش مسؤولیت را برعهده بگیرد.<sup>۲</sup> شاه که همیشه در لحظات حساس از خود ضعف نشان می‌داد، لحظه‌ای وقت را تلف نکرد و قوای نظامی و انتظامی را تحت فرمان

۱. روزنامه اطلاعات، ۲۱ اسفند ۱۳۴۱

۲. اظهارات صادق عظیمی یکی از دوستان علم

شخص علم قرارداد. ۱ رویارویی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صورت گرفت. قیام عمومی در عرض چند ساعت بایبی رحمی به خاک و خون کشیده شد و تا چند سال بعد هیچ نیروی مخالف سازمان یافته‌ای نتوانست در برابر رژیم شاه سر بلند کند.

به دستور شاه حزب جدیدی به نام "ایران نوین" تأسیس شد که در انتخابات قلابی دوره بیست و یکم، اکثریت مجلس را در دست گرفت. اکنون راه برای حکومت مطلقه فردی، آرزوی دیرینه شاه هموار شده بود. شاه در رأس هرم قدرت قرار گرفته بود و زیر دست او یک حزب جدید و یک مجلس جدید وجود داشت که برای نخستین بار در آن سهمی به نمایندگان زنان، روشنفکران و کارگران اختصاص داده شده بود. شاه علم را در جریان جزئیات نقشه‌های آینده‌اش قرارداد و توافق شد که وی جای خود را به حسنعلی منصور رهبر حزب جدید بدهد. این تغییر و تبدیل در ۱۶ اسفند ۱۳۴۲ صورت گرفت.

کمتر از دو هفته بعد علم به ریاست دانشگاه پهلوی شیراز منصوب شد که نیاز به مدیریت قوی داشت و شاه مایل بود در آینده از دانشگاه تهران که بدست پدرش تأسیس شده بود پیشی بگیرد. در طول دو سالی که علم در سمت ریاست دانشگاه شیراز خدمت می‌کرد، همچنان در امور سیاست داخلی و خارجی دخالت داشت. سپس در سال ۱۳۴۵ به تهران فرا خوانده شد تا وزارت دربار را عهده‌دار شود. سالهای پس از این

۱. برای یک تحلیل روانشناختی از علل ضعف شخصیت شاه نگاه کنید به "شکست شاهانه" نوشته ماروین زونیس، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، تهران

انتصاب، موضوع این خاطرات را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۳۴۷ پزشکان تشخیص دادند که علم به بیماری سرطان خون مبتلا شده است. این بیماری رفته رفته او را ضعیف ساخت و نیروی جسمانی‌اش را تحلیل برد. با این همه در شغلش باقی ماند و فقط در مرداد ۱۳۵۶ بود که شاه بایبی میلی و تردید فراوان از او خواست تا استعفا دهد. علم کمتر از یک سال بعد در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درگذشت.

### شاه و گرایش به خود کامگی

شاه که اصولاً شخصی تودار بود، گاهی به طرز وحشتناکی از خود ساده لوحی نشان می‌داد. مثلاً یکبار در یکی از جلسات شورای عالی اقتصاد اظهار داشت از هر پیروزی جدیدی و از هر فرصت مناسبی برای تحکیم قدرت شخصی‌اش استفاده می‌کند. ۱ از این رهگذر بود که از شادی مردم از نجات آذربایجان در ۱۳۲۵ و واکنش نسبت به سوء قصد نافرجام ۱۳۲۷ برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت افزایش اختیارات شخصی خود استفاده کرد. با همین روحیه بود که پس از فراندم ۱۳۴۱ به خود تلقین کرد که چنان خدماتی به ملتش کرده که دیگر نیازی به مراعات قانون اساسی ندارد. ملت به وسیله او به شاهراه خوشبختی و رفاه هدایت شده و بنابراین باید همیشه به تصمیمات او گردن نهد.

در این هنگام شاه پس از بیست و دو سال سلطنت پر حادثه بر سر یک دو راهی قرار گرفته بود: یا از طریق مشارکت دادن مردم در امور سیاسی و مملکتی به نیازهای معنوی و مادی ملتش پاسخ بگوید و نام

نیکی از خودش باقی بگذارد، یا اینکه حکومت فردی و خودکامگی را برگزیند و به افتخارات شخصی و زودگذر دل ببندد. شاه راه دوم را انتخاب کرد، چون نه می توانست فکر مشارکت دموکراتیک مردم در تصمیم گیریهای سیاسی را بپذیرد و نه وجود هیچ سیاستمداری را که در میان مردم محبوبیت داشته باشد تحمل کند. بدبختی او نیز از همین جا آغاز شد. او هر شخصیت موفق یا مورد احترام مردم را یک مخالف بالقوه می پنداشت و به منظور مقابله با این خطر همیشه مراقب بود که هیچ کس به نحو ریشه داری قدرت پیدانکند. به نظر شاه مسئله نفت و موفقیت دکتر مصدق در خلع ید از شرکت نفت باعث شده بود که مصدق محبوبیت پیدا کند. پس می باید صنعت نفت به نحوی تغییر کلی یابد که در آینده هیچ فرد دیگری نتواند بر آن مسلط شود. به رغم این احتیاطها، وقتی جمشید آموزگار وزیر دارائی در مذاکرات بین او پک و کمپانیهای نفتی به موفقیت نایل شد، شاه بیدرنگ او را از وزارت دارائی به وزارت کشور منتقل کرد. چند سال پیش از آن نیز وقتی ارسنجانلی نشان داد که حتی وزارت بی مقدار کشاورزی نیز می تواند تخته پرش به سوی قدرت گردد، با واگذاری پست سفارت او را از صحنه خارج کرد و سپس وظایف وزارت کشاورزی را بین پنج وزارتخانه تقسیم کرد و با این کار به خیال خود خطر را برای همیشه برطرف ساخت.

با توجه به حساسیت شاه به موفقیت منصوبین خود، بدیهی است که حتی احتمال پیدایش رهبران موفق سیاسی محبوب مردم که از طریق انتخابات دموکراتیک برگزیده شده باشند، برای او غیر قابل تحمل بود. با گذشت سالها از شنیدن واژه "دموکراسی" به او حالت آلرژی دست

می داد. یک بار به مناسبت جشن مشروطیت دو روزنامه عصر تهران سر مقاله هایی منتشر کردند که ادعا می کرد "اکنون که ملت ایران دارد برای مشارکت سیاسی در سطح روستا، شهرستان و استان آشنا می شود، ایران به تدریج به سوی دموکراسی به سبک غربی پیش خواهد رفت"<sup>۱</sup> شاه دستور داد علم مدیران این دو روزنامه را احضار کند و به آنان دستور بدهد سر مقاله های جدیدی بنویسند و تأکید کنند که "مادام که دموکراسی به سبک غربی فقط خیانت را تشویق می کند و به استبداد اقلیت منتهی می شود، ایران هیچ تمایلی به گرایش به این نوع دموکراسی ندارد." (خاطرات، ۱۹ مرداد ۱۳۵۱). در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴ ایران به صورت ظاهر دارای سیستم چند حزبی، و دولتی بود که در برابر مجلس جوابگو بود. ولی در عمل مجلس از طرفداران دولت انباشته بود و شاه نمایندگان را از هرگونه انتقاد و شکایتی ممنوع ساخته بود. هنگامی که علینقی کنی رهبر حزب اقلیت به درستی اظهار داشت که دولت در انتخابات محلی تقلب کرده است. شاه که از کوچکترین انتقادی نسبت به آزادیهای فرضی خشمگین می شد، کنی را وادار ساخت که استعفا بدهد (خاطرات، ۲ مرداد ۱۳۵۱). با این همه در مصاحبه با روزنامه نگاران وانمود می کرد که طرفدار سیستم چند حزبی است. و حتی یک بار اظهار داشت "سیستم یک حزبی منجر به دیکتاتوری می شود. بنابراین وجود یک یا حتی چند حزب جایگزین ضروری است."<sup>۲</sup> شاه بر این باور بود که مردم با عقاید سیاسی او همفکراند و بنابراین دلیلی نمی دید که حزب اقلیت وجود

۱. اظهارات علینقی عالیخانی وزیر اسبق اقتصاد

۲. مصاحبه با شاه، روزنامه اطلاعات، ۲۸ خرداد ۱۳۵۲

نداشته باشد.

در طول این سالها رسم دولت بر این بود که ادعا می کرد به هیچ "ایسم" سیاسی، از کمونیسم گرفته تا سوسیالیسم و لیبرالیسم وابستگی ندارد. هویدا می گفت: "جامعه ما، سنتهای ما و فرهنگ ما با جوامع دیگر که حتی قادر نیستند راه حلی برای مسائل خودشان بیابند، تا چه رسد به اینکه الگوی ایران قرار گیرند، فرق دارد. ایدئولوژیهای بیگانه مانند لباسهای حاضر و آماده هستند که به قد و قواره ما نمی خورند." <sup>۱</sup> به نظر شاه مردم می باید همچنان از اصول ششگانه "انقلاب شاه و مردم" الهام بگیرند. که بعدها ۱۳ اصل دیگر به این اصول افزوده شد. <sup>۲</sup> واقعیت این بود که اصول مزبور هیچ وزنه ایدئولوژیکی نداشتند و جز مجموعه ای از شعارهای تو خالی چیزی نبودند.

در پائیز ۱۳۵۲ بهای نفت خام یکباره ترقی کرد. این امر در نتیجه مواضع آمریکاییها با بعضی از اعضای اوپک و جنگ اعراب و اسرائیل بود. تبلیغاتچی های رژیم افزایش بهای نفت را یک "پیروزی ملی" قلمداد و ادعا کردند "ایران به دروازه های تمدن بزرگ رسیده است" خوشبینی

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۲

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۲

اصول ششگانه اولیه عبارت بود از: اصلاحات ارضی، تأسیس سپاه دانش، اعطای حقوق سیاسی به زنان، ملی کردن جنگلها، فروش کارخانه های دولتی، سهم شدن کارگران در سود کارخانه ها. بعدها مواد دیگری نظیر، "انقلاب اداری و فرهنگی" به این مواد افزوده شد که بی محتوا بود و پاره ای دیگر نظیر "بهاره با تورم و گران فروشی" جز شعار چیزی نبود.

مفرط بر محافل دولتی مستولی شد که عقیده داشتند سرازیر شدن سیل دلارهای نفتی هر مشکلی را حل خواهد کرد. شاه معتقد شد اکنون وقت آن رسیده که یک گام دیگر در راه حکومت مطلقه فردی بردارد. او در اسفند ۱۳۵۳ سیستم یک حزبی را اعلام کرد. کلیه احزاب موجود را منحل ساخت و فقط به یک حزب جدید بنام "رستاخیز" اجازه فعالیت داد. وی چندی بعد در توجیه این اقدام خود اظهار داشت: "سیستم چند حزبی مانع از فعالیت سیاسی اقلیت می شود." <sup>۱</sup>

شاه این نظریه را که اصلاحات ادعائی او موجب انتقال رژیم ایران به دموکراسی و محدود شدن قدرت فردی می شود بشدت انکار می کرد. در سخنرانیهای خود مرتباً دم از "نظام شاهنشاهی" و "فرماندهی شاهنشاهی" می زد. به مقامات دولتی گفت لوایحی که او تصویب می کند قوت قانونی دارند و حتی قبل از تقدیم به مجلس قابل اجرا هستند. این کار قانون اساسی و مجلس را به درجه ای تنزل داد که دیگر مقامات دولتی هیچ اعتنائی به آن نمی کردند.

محدودیت آزادیهای فردی و سیاسی به هیچ وجه شاه را ناراحت نمی ساخت. به عقیده او رفاه مادی تنها هدفی بود که توده مردم را به تقلا وامی داشت. بنابراین شعارهای "دموکراسی اقتصادی" و "اقتصاد دموکراتیک" را تشویق می کرد که به کلی بی معنی و تو خالی بود. او بر این باور بود که بر مملکتی سلطنت می کند که کشاورزان در نتیجه اصلاحات ارضی صاحب زمین شده اند، کارگران در سود کارخانه ها سهم اند و عامه مردم از نظر رفاه مادی هیچ کم و کسری ندارند. با چنین باورهائی.

۱ - روزنامه اطلاعات، ۱۷ خرداد ۱۳۵۴



نارضایتی و ناآرامیهای مردم فقط ناشی از نادانی یا بدخواهی بود. یک بار یکی از مفسران رادیو بی بی سی اظهار نظر کرد که ایران با خرید این همه جنگ افزارهای مدرن قادر است خطر هر انقلابی در درون کشور را برطرف کند. شاه با خشم فراوان واکنش نشان داد و منکر این شد که کشاورزان و کارگران ایرانی از وضع خود ناراضی هستند و ممکن است به انقلاب و سوسه شوند (خاطرات، ۱۵ مهر ۱۳۵۲). تکرار این گونه مطالب شاه را به واقعیت داشتن آنها متقاعد ساخته بود.

### روش و اولویت‌های شاه در حکومت

شاه نمی‌توانست این مطلب را درک کند که اگر می‌خواهد ایران را به سطح کشورهای پیشرفته جهان برساند، باید در درجه اول حکومت قانون را محترم شمارد و به مردم اجازه مشارکت در امور عمومی را بدهد. به رغم سوگندی که یاد کرده بود همیشه نسبت به قانون اساسی احساس تحقیر داشت. تا سال ۱۳۲۸ که مجلس مؤسسان اختیارات وی را افزایش داد ادعا می‌کرد قانون اساسی سندی است که "برضد شاه نوشته شده است" او به هر قانون و مقرراتی که آزادی عملش را محدود می‌ساخت با تنفر می‌نگریست. نمی‌توانست تحمل کند که از درون دستگاه دولت چیزی به او دیکته شود. در نتیجه رفته رفته دخالت‌های شخصی او در امور دولتی منجر به دستورات ضدنقیض، آشفتگی و سرانجام شکست گردید. در حالیکه رؤسای کشورهای بیگانه به نظر مشاوران خود متکی هستند، شاه حاضر نبود چنین شیوه‌هایی را در ایران

بکاربندد. تنها کسی که گاهگاه مورد مشاوره او قرار می‌گرفت اسدالله علم بود. امیرعباس هویدا خود را معاون نخست‌وزیر و شاه را نخست‌وزیر واقعی می‌نامید. هویدا که هیچ‌گاه در برابر تصمیمات شاه مقاومت نمی‌کرد و با میل و رغبت مسؤولیت هریک از این تصمیم‌ها را بر عهده می‌گرفت، اجازه یافت که بیش از سیزده سال در مسند نخست‌وزیری باقی بماند.

شاه در چهار زمینه اساسی دخالت می‌کرد: ارتش، سیاست خارجی، اقتصاد و امور اجتماعی، تبلیغات.

### ارتش

با تدوین برنامه‌های پنج ساله عمرانی که از سالهای دهه ۱۹۵۰ آغاز شد، فرض بر این بود که دولت در آمد نفت خود را صرف پیشرفت اقتصادی کشور بنماید. اما در عمل شاه خیالات دیگری در سر داشت. وی می‌خواست بیشتر این در آمد را صرف ارتش بکند. در آستانه هر "پیروزی نفتی" و قبل از آنکه دولت بتواند فهرست طرح‌های عمرانی خود را تهیه کند، شاه هر بار صورتی از نیازهای نظامی را تسلیم می‌کرد. در سال مالی ۱۳۵۲ سرمایه‌گذاری در نیروهای مسلح به ۳۰۰ درصد افزایش یافت و هزینه‌های جاری نظامی بیش از دو برابر شد. با این وصف کسی جرأت نمی‌کرد اولویت چنین هزینه‌هایی را مورد چون و چرا قرار دهد. شخص شاه اغلب بدون مشورت با فرماندهانش، در مورد کیفیت و کمیت خرید هرگونه جنگ افزار تصمیم می‌گرفت. خبرهای مربوط به سفارش جنگ افزار از جانب شاه به کارخانه‌های اسلحه‌سازی بیگانه،

دوایر ستاد و ارتش را غافلگیر می‌کرد و آنها را وادار می‌ساخت که با شتاب هر چه تمامتر به تخصیص بودجه، آموزش سربازان و ترتیبات لجستیکی مناسب با تجهیزات جدید پردازند.

دو عامل در این وسوسه به گسترش ارتش به نفع شاه کار کرد: نخست تصمیم پرزیدنت نیکسون که اجازه داد سلاحهای جنگی متعارف بدون هیچ محدودیتی و بدون تصویب وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا به ایران فروخته شود. دوم افزایش قابل ملاحظه بهای نفت که رؤیای شاه را در داشتن ارتش یک میلیون نفری مجهز به پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها تشویق کرد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ هزینه‌های نظامی به سطوح باور نکردنی افزایش یافته بود و ۱۰/۶ درصد درآمد ناخالص ملی را جذب می‌کرد. در مقام مقایسه، در همان زمان در فرانسه ۳/۹ درصد و در عراق ۸/۷ درصد درآمد ناخالص ملی صرف هزینه‌های نظامی می‌شد. چنین زیاده‌روی‌هایی موجب گردید که بخش عمده درآمد نفت، نیروهای کارگران ماهر و تولیدات داخلی از قبیل مصالح ساختمانی - که دچار کمبود بود - بوسیله ارتش بلعیده شود. بنادر و اسکله‌های کشور در نتیجه هجوم کالاهای وارداتی نظامی دچار اختناق شده بود.

تا وقتی اختلافات مرزی با عراق ادامه داشت، شاه می‌توانست این برنامه‌هایش را توجیه کند. اما موافقتنامه ۱۹۷۵ الجزیره به مخاصمه با بغداد خاتمه داد. بدین جهت شاه به بلند پروازیهای بزرگتری به ویژه در مورد اقیانوس هند دست زد و تأکید کرد که نیاز به نیروی دریائی عظیم‌تری برای کمک به حفظ امنیت کشتیرانی در سراسر منطقه دارد.

تحولات سیاسی در شاخ آفریقا توجه او را جلب کرد و ایران در پشتیبانی نظامی و اقتصادی از سومالی در جنگ با اتیوپی تعهداتی بر عهده گرفت. روابط نزدیکی با جزیره موریس برقرار شد با این امید که ایران بتواند یک پایگاه دریائی در آن جزیره به دست آورد. با اینکه چندین بار به شاه گوشزد شده بود که دولت‌های غربی کاملاً توانائی حفظ امنیت اقیانوس هند را دارند، وی همچنان به پی‌گیری طرحهای عظیم نظامی خود ادامه می‌داد. طرح‌هایی که به کلی با ظرفیت و نیازهای ایران نامناسب بود. قبل از توافق الجزیره ارتش ایران ممکن بود ابزار سیاست خارجی تلقی شود. اما پس از آن دیپلماسی تابع نیروهای مسلح گردید و تقریباً به طور کامل در راستای بلند پروازی‌های شاه بکار رفت.

### سیاست خارجی

شاه که همیشه مشتاق بود سیاست خارجی را تحت نظر خود داشته‌باشد، از اواخر دهه ۱۹۵۰ دخالت‌هایش در این زمینه بیشتر شد تا اینکه سرانجام منبند به تنها داور مطلق در امور دیپلماسی گردید و در این زمینه از دولت سلب اختیار کرد. به عنوان مثال در بهار ۱۳۴۸ ایران نزدیک بود درگیر جنگ با عراق شود. با این حال شاه پس از آن که دستور آماده‌باش کامل به ارتش داد، نخست‌وزیر و شورای دفاع ملی را در جریان قرارداد، سرازیر شدن پول نفت پس از جنگ اعراب و اسرائیل ۱۹۷۳ این گونه مسائل را تشدید و شاه را به خودکامگی تشویق کرد. وزارت امور خارجه همانند ارتش به صورت ابزاری در اجرای تصمیمات شاه درآمد. به سفیران ایران در کشورهای بیگانه دستور داده شد از آن

پس از مراجعه مستقیم به نخست‌وزیر، حتی در امور دولتی، خودداری کنند (خاطرات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۲).

مهمترین هدف سیاست خارجی شاه حفظ روابط نزدیک با متفقین غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا و جلوگیری از خطراتی بود که ناسیونالیسم اعراب و رخنه کمونیستها بوجود می‌آورد. در خلیج فارس، ایران از ادعاهایش بر بحرین چشم پوشید و در عوض سه جزیره استراتژیکی تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در دهانه خلیج فارس را گرفت. با پشتیبانی از شورش کردهای عراقی و تداوم فشار نظامی در مرز عراق، موفق شد امتیازاتی از بغداد بگیرد که قبل از همه تعیین مرز دو کشور در آبراه شط العرب مطابق میل و آرزوی ایرانیان بود.

شاه در ده سال آخر در سیاست بین‌المللی فعال‌تر شد و تماسهای متعددی با رهبران جهان برقرار ساخت. اما به رغم مناسبات نزدیک، به کشورهای غربی اعتماد نداشت و همیشه با سوءظن به اعمال و رفتار آنان می‌نگریست. ترس از این داشت که مبادا ابرقدرتها بر نوعی تفاهم دوجانبه نایل شوند و ایران را بین خود تقسیم کنند. به ویژه نسبت به انگلیسیها بسیار بدبین بود و آنان را مسؤول رفتار خصمانه بسیاری از کشورهای عرب به خصوص عراق می‌دانست. ولی واقعیت این بود که کشورهای غربی مشتاق‌تر بودند عراق کشور متحد و دست‌نشانده شوروی را نابود کنند تا آنکه بخواهند به نحوی شاه را ناراحت سازند. حتی ارزیابی شاه از سیستم کشورهای غربی تا حدودی توأم با خیالپردازی بود. اگر چه با ایالات متحده آشنا بود و اطلاعات دست‌اولی درباره عملکرد دموکراسی آمریکا داشت، یک بار به علم اظهار نمود که

آمریکا را یک نیروی پنهانی اداره می‌کند، سازمانی که مخفیانه عمل می‌کند (خاطرات، ۱۸ شهریور ۱۳۴۹). هیچ‌گاه نظیر وقتی که مطبوعات انگلیس مقالات انتقاد آمیزی درباره ایران انتشار دادند، قوه خیالپردازی شاه تحریک نشد که این کار را توطئه بزرگی علیه شخص خودش تلقی کند.

### سیاست اقتصادی و اجتماعی

در آغاز دهه ۱۹۶۰، هدف شاه در زمینه پیشرفت اقتصادی سه چیز بود: رشد سریع اقتصادی، تثبیت قیمتها، و اصلاحات اجتماعی. وسیله نیل به این هدفها نیز در آمد نفت و برنامه‌های پنج‌ساله عمرانی بود. او تا جایی که قدرت داشت در راه افزایش میزان تولید نفت و در نتیجه افزایش در آمد ایران کوشید. شگفت آنکه پیشرفتهائی که قبل از افزایش بهای نفت در نیمه دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت، به مراتب بیشتر از دورانی بود که سیل دلارهای نفتی به ایران سرازیر شد.

پس از افزایش ناگهانی بهای نفت در پائیز ۱۳۵۲ عملاً همه کارشناسان اقتصادی سازمان برنامه توصیه کردند که باید در هزینه‌ها احتیاط به کار برده شود. قبل از آنکه ایران بتواند این همه ثروت را جذب کند، رژیم می‌باید تنگناهای موجود را برطرف کند. آموزش کارگران، حمل و نقل و تخلیه کالاها در بنادر به کلی با این وضع ناسازگار بود. درآمدهای اضافی به جای اینکه بار سیستم را سنگین‌تر کند بهتر بود به عنوان سپرده در مؤسسات مالی بین‌المللی نهاده شود. اما شاه به این توصیه‌ها اعتنا نکرد و کارشناسان اقتصادی را به تنگ نظری و فقدان بینش

متهم ساخت. شاه از لطیفه‌ای که هویدا به گرات آنرا از قول فرانکلین روزولت نقل می‌کرد فوق‌العاده لذت می‌برد. روزولت گفته بود که بهترین اقتصاددانان، اقتصاددانان یک چشم هستند زیرا آنان عملاً نمی‌توانند گناه همکاران خود را مرتکب شوند و با استناد به فرمول "از یک نظر... ولی در عین حال از نظر دیگر..." آراء گرد و مبهم تحویل دهند و مخاطب را گیج کنند. شاه با بی‌اعتنائی به کلیه اصول برنامه‌ریزی سالم، یک برنامه وسیع و گسترده را به موقع اجرا گذاشت و طرحهای عظیمی را تصویب کرد که بسیاری از آنها از نظر اقتصادی غیرقابل توجیه بود.

نتیجه این دیوانگیهای ناشی از عظمت طلبی به زودی پدیدار شد. سیل واردات به ویژه مواد خوراکی و تجهیزات نظامی در بندرها انباشته شد. کشتیهای باری ماهها در انتظار تخلیه کالاهایشان بسر می‌بردند. کمبود نیروی کار، انبارها و تسهیلات بندری قیمتها را افزایش داد. حقوق کارگران ماهر نیز بالا رفت و موجب گردید خواسته‌های جدید برای مسکن و خوراک - یعنی چیزهایی که از قبل دچار کمبود بود - عنوان شود. تورم به میزانی بیسابقه افزایش یافت و نارضایتی در میان توده مردم بویژه کسانی که در آمد ثابت داشتند گسترش یافت. دولت به جای این که گسترش بی‌پروای بخش دولتی را که ریشه مسئله بود قطع کند، ترجیح داد به مبارزه با عوارض آن پردازد و تقصیر را به گردن "محتکران و سودجویان" بیندازد. تعدادی از این گونه افراد بشدت جریمه شدند. مسؤولیت کمبود مسکن را نیز که در واقع بر عهده دولت بود که در این امر غفلت کرده بود، به گردن "گروهی بساز و بفروش" گذاشته شد. این دشمنی بی‌جهت نسبت به بخش خصوصی مصادف شد با فرمان شاه که صاحبان

صنایع را دعوت می‌کرد تا ۴۹ درصد از سهام کارخانه‌هایشان را بین مردم و کارگران خود تقسیم کنند. جای شگفتی نیست که جامعه بازرگانان و صاحبان صنایع که وجودشان برای پیشرفت اقتصادی هر کشوری لازم است، دلسرد شدند. سرمایه‌های خصوصی از ایران خارج، و در محلهای امن تری گذاشته شدند.

از سال ۱۹۷۵ به بعد، صادرات نفت ایران رو به کاهش نهاد و در نتیجه در آمد دولت کم شد. با وجود این شاه همچنان در مورد اجرای طرحهای مورد علاقه‌اش که بسیاری از آنان غیر ضروری و در هر حال از اولویت برخوردار نبودند اصرار می‌ورزید. نتیجه این شد که طرحهای دازای اولویت به علت فقدان بودجه تعطیل شدند. در برنامه پنج ساله چندین بار تجدید نظر به عمل آمد تا طرحهای مورد علاقه شاه در آن گنجانده شود. دولت به منظور پرده‌پوشی و بی‌عیب جلوه دادن سیستم، این بحث را پیش کشید که بهتر است به جای برنامه‌های پنج ساله، برنامه‌های یک ساله تهیه شود که هیچ مفهوم اقتصادی نداشت.

وجوه عمومی تلف شد، اهداف متلون نظامی و اقتصادی بر انضباط و شعور برتری یافت. نتیجه این کارها هرج و مرج بود. در طول دو سال آخر رژیم، قطع برق تقریباً هر روز تکرار می‌شد، تورم و کمبود مسکن توده‌های شهرنشین را به آستانه شورش کشانده بود. با این همه، شاه غافل از این دگرگونیها به مدیرعامل سازمان برنامه اظهار داشت اگر چه درک می‌کند که طرحهایش مسئله آفریده‌است ولی فقط به ده سال دیگر نیاز دارد تا به آرزوهایش جامه عمل بپوشاند. پس از آن هر چه

اقتصاددانان بگویند انجام خواهد داد.<sup>۱</sup> حتی پس از انقلاب نیز عقیده‌اش تغییر نیافت و در تبعید تکرار کرد که در مسابقه‌ای بر ضد زمان شرکت کرده بوده‌است. در "پاسخ به تاریخ" نوشت: "اگر می‌توانستم بر مسائل کوتاه مدت فایز شوم، ایران از قدرت و رفاه بیسابقه‌ای برخوردار می‌شد. قبول دارم که ما می‌بایست با شدت بیشتری با تبلیغات دشمن و کسانی که از پشت خنجر می‌زدند بجنگیم... اما من به قدری از خودم مطمئن بودم که حملات و افتراها و دشنامها را ناشنیده می‌گرفتم. در نتیجه تبلیغات مخالفان به ویژه در میان نسل جوان مؤثر واقع شد."<sup>۲</sup>

در واقع سالهای آخر سلطنت شاه بیشتر صرف نفی و انکار سیاستهایی می‌شد که در گذشته موجب موفقیت او شده بود. برنامه‌های دراز مدت اقتصادی جای خود را به هوی و هوس داده و افکار واهی و پوچ جای واقعیتها را گرفته بود. با بخش خصوصی بشدت بد رفتاری می‌شد، تورم به نحوی لجام گسیخته افزایش یافته بود. انتظارات مردم در اثر ترقی بهای نفت، در نتیجه ادعاهای مبالغه آمیز دولت افزایش یافته بود. اما به تدریج که واقعیت چهره‌اش را نشان داد، واکنش خشونت آمیز مردم سرخورده با میزان تیره بختی آنان تناسب پیدا کرد.

### تبلیغات

شاه و سواس عجیبی داشت که در زمره شخصیت‌های جاودانی تاریخ ایران

۱. اظهارات عبدالمجید مجیدی مدیرعامل سابق سازمان برنامه.

۲. پاسخ به تاریخ، متن فارسی، صفحه ۲۳۱. این جملات در متن انگلیسی حذف شده‌است.

قرار بگیرد، حتی مافوق هر سیاستمدار و قهرمانی که در گردوغبار زمان محو شده بود. هر پیشرفتی می‌باید به حساب او گذاشته می‌شد. اگر زبردستانش در کوچکترین کاری موفق می‌شدند، این موفقیت در نتیجه افکار داهیانه شخص او بود. معتقد بود که پدرش قدر توانایی‌های او را نشناخته است. البته در سالهای اول سلطنت، همه اصحاب سیاست، چه سیاستمداران کهنه کار داخلی و چه نمایندگان سیاسی قدرتهای بزرگ، او را تحقیر می‌کردند. این گونه تحقیرها تا سالهای بعد، حتی وقتی که رقبا داخلی را از بین برده و قدم در راه خودکامگی گذاشته بود نیز ادامه پیدا کرد. او خودش را یک فرد استثنائی می‌پنداشت و می‌خواست که اطرافیانش نیز او را به این شکل بشناسند. بدینسان چاپلوسی و تملق بشدت رواج یافت. علم در نامه‌هایش خطاب به شاه همیشه او را "پیشوای مقتدر من" خطاب می‌کرد و هویدا که طرفدار ورزش یوگا بود او را "گورو (مرشد معنوی) من" می‌نامید. شاه این گونه چاپلوسیه‌ها را باور می‌کرد و خود را محبوب ملت می‌پنداشت. او بر این باور بود که توده مردم یک تکلیف بیشتر ندارند و آن وفاداری به شاه است.

در این محیط چاپلوسی و خودپرستی، رسانه‌های گروهی وظیفه داشتند مردم را هدایت کنند. رادیو و تلویزیون دولتی شیوه‌ای از تبلیغات را در پیش گرفتند که مورد پسند شاه بود. در این سیستم اخبار بر اساس ارشدیت شخصیتها بدون توجه به اهمیت خبر پخش می‌شد. بدین سان که خبرهای روز با فعالیت‌های شاه و خانواده‌اش شروع می‌شد، سپس به خبرهای مربوط به نخست‌وزیر و سازمانهای دولتی و آنگاه به پخش

۱. گورو Guru در ذن بودیسم به معنای مرشد و مربی روحانی است.

خبرهای جهان می پرداخت. گزارشهای خبری با دقت انتخاب و تهیه می شد تا همه افتخارات متوجه شاه و "پیشرفتهای چشمگیر ایران" باشد. ایران به صورت یک جزیره صلح و رفاه تصویر می شد که مردم آن از سرنوشت خود راضی اند و از رویدادهای طوفانی که در صحنه بین المللی روی می دهد مصونیت دارند. در نتیجه رسانه های گروهی دولتی اعتبارشان را نزد مردم از دست دادند و هرکس می خواست اخبار جدی را بشنود به رادیوهای بیگانه پناه می برد.<sup>۱</sup>

مطبوعات ایران نیز وضعی بی ثبات داشتند. هرگاه مدیران و سردبیران جرأید کوچکترین ناراحتی و تکذری برای شاه ایجاد می کردند بشدت تنبیه می شدند. از آنان انتظار می رفت که روشن بینی لازم را داشته باشند و بتوانند تشخیص دهند که کدام خبر یا مقاله مورد پسند شاه است و باید چاپ شود و کدامیک او را ناراحت می سازد و باید نادیده انگاشته شود. چنین خامی و بی تدبیری بسیاری از مردم را علیه روزنامه ها برانگیخت. در واقع مردم اخبار مربوط به موفقیت های شاه را با سوء ظن تلقی می کردند. خود شاه نیز از این موضوع بی اطلاع نبود. یکبار که روزنامه ها درباره چهار برابر شدن بهای نفت به نشر خبر و تبلیغ پرداخته و آن را یک موفقیت جدید شاه جلوه داده بودند، شاه از بی تفاوتی مردم ابراز شگفتی کرد و گفت شاید این امر ناشی از این باشد که ما در گذشته در آگاه ساختن مردم و القای این احساس که آنها در امور جاری کشور مشارکت دارند، کوتاهی کرده ایم (خاطرات، ۳ خرداد ۱۳۵۲).

۱. این نکته نقش عمده ای را که بخش فارسی رادیو بی بی سی در دوران انقلاب ایفا کرد، بخوبی نشان می دهد.

در مورد رسانه های گروهی خارجی نیز شاه جز این انتظاری نداشت که از او ستایش کنند. گزارشهای بیطرفانه خبرنگاران خارجی که اشاره به کمبودهای رژیم می کردند، کفرگوئی به شمار می رفت. شاه از آغاز سلطنتش نسبت به گزارشها و مقالات بیگانگان حساسیت داشت. شخصاً هر گزارشی را که هر خبرنگار خارجی مخابره کرده بود می خواند. آنهایی که لحن موافق داشتند، اجازه می داد در روزنامه های ایران ترجمه و منتشر شوند ولی در مورد بقیه، علم و همکارانش مأموریت داشتند توجه سفیر مربوطه را جلب و تقاضای تنبیه شدید نویسنده را بنمایند. شاه در سراسر دوران سلطنتش نتوانست باور کند که رسانه های گروهی در کشورهای دموکراتیک واقعاً از کنترل دولت آزادند. وقتی به او گزارش دادند که مجله نیوزویک مصاحبه ای را که با او به عمل آورده بود منتشر نکرده است به علم اظهار داشت لابد دولت آمریکا مانع شده است "چون من در مصاحبه ام اظهار نظر کرده بودم که دیگر روسها برای ما تهدیدی بشمار نمی روند." (خاطرات، ۱۲ آبان ۱۳۴۸). اما هنگامی که روزنامه های انگلیسی از او انتقاد می کردند، سوء ظن همیشگی جای خود را به بدگمانی بیمارگونه می داد. به عقیده شاه در پس هر انتقادی از رژیم او دست پنهانی دولت انگلیس قرار داشت. این وسواس درباره روزنامه های انگلیسی، دردسر زیادی برای علم فراهم می کرد که هر بار مجبور بود سفیر انگلیس را احضار و به او اعتراض کند. هیچ یک از سفرای انگلیس نتوانستند شاه را از این تصور غلط در آورند.

شاه در سالهای آخر به طرز وحشتناکی از واقعیتها دور شده بود. هیچ کس جرأت نمی کرد با ذکر حقایق خشم او را برانگیزد. فقط

چیزهایی را می شنید که مایل بود بشنود: تجلیل از خدمات بی شماری که به ملت کرده بود، گزارش های پرشور هیجان درباره رفاه و رضایت مردم. او همانند هر فرمانروای خودکامه ای وقتی حقایق به مذاقش تلخ می آمد متوسل به افسانه می شد. شگفت آنکه او بر این باور بود که دستگاههای اطلاعاتی اش بخوبی او را در جریان رویدادها و افکار عمومی قرار می دهند. اما در حقیقت همین منابع بودند که بشدت می کوشیدند او را از واقعیتها دور نگاه دارند. هویدا نخست وزیر، در هنر پرده پوشی استاد مسلم به شمار می رفت. او با تهدید زیردستانش به اینکه مجبورشان خواهد کرد ادعاهایشان را در حضور شاه تکرار کنند، آنها را وادار به سکوت می ساخت. آنهایی که مایل بودند شغلشان را حفظ کنند چاره ای جز تسلیم نداشتند. به زودی وزیران و مقامات بلند پایه دولت تکنیک کار را یاد گرفتند: چگونه مطلبی را در حضور شاه مطرح سازند که اگر شاه با آن موافق نبود جای عقب نشینی داشته باشند. گاهی شخصیتهای با جرأت و استثنائی ضمن گفتگوهایشان با شاه ذره ای از حقایق را می گفتند ولی چنین اشخاصی در دربار پهلوی اصولاً کمیاب و در سالهای آخر عملاً نایاب بودند. فقط فرح بود که تا حدودی جرأت این کار را داشت و تا جائیکه معلومات و تجربیاتش اجازه می داد می کوشید شوهرش را در تماس با واقعیتها قرار دهد.

شاه خود را فرمانروای ملتی راضی و سپاسگزار می پنداشت. به اصلاحاتی که تحت عنوان "انقلاب شاه و مردم" دست زده بود بسیار می نازید، در حالیکه اصلاحات ارضی می باید با تشویق شوراها و و تعاونی های روستائی تحکیم شود ولی به جای این کار، دولت بودجه

کشور را صرف سرمایه گذاری در طرحهای نمایشی کرد و طبقه جدید کشاورزان صاحب زمین را نادیده گرفت. فروش ۴۹ درصد سهام کارخانه ها به کارگران تنها روی کاغذ باقی ماند. کارگران از حق داشتن اتحادیه های واقعی محروم بودند و اتحادیه های موجود فرمایشی اعتبارشان حتی از احزاب دولتی نیز کمتر بود. حتی در شهرهای بزرگ خدمات بهداشتی و آموزشی ضعیف بود. تصمیم شاه دایر بر رایگان ساختن این خدمات، دسترسی مردم را به آنها افزایش داد و در نتیجه بیش از پیش به کمبودهای آن پی بردند. در سال ۱۳۵۴ پنجاه درصد مردم ایران بی سواد بودند، در حالیکه در همان سال نرخ بیسوادی در ترکیه ۴۰ درصد و در تانزانیا ۳۴ درصد بود. از هر چهار کودک یکی به هیچ وجه دسترسی به آموزش ابتدائی نداشت، هر چند کلاسهای درس هفتاد هشتاد نفری متداول بود و هر دبستانی حتی در تهران روزی سه نوبت نو آموزان را می پذیرفت. به همین منوال میانگین عمر در ایران در حدود ۵۱ سال بود که تقریباً معادل بود با میانگین عمر در کشور فقیری مثل هندوستان و به مراتب کمتر از میانگین عمر در ترکیه که به رقم ۶۰ سال بالغ می شد. علیرغم درآمد سرشار مملکت، شاه و دولت او نتوانستند سطح بهداشت و درمان را حتی تا سطح خدمات مشابه در کشورهایی که به مراتب فقیرتر از ایران بودند بالا ببرند.

با گذشت زمان مخالفت با شاه و رژیم خودکامه اش در کلیه قشرهای جامعه گسترش یافت. شاه می توانست برای مقابله با این مخالفتها به کشاورزان، زنان، طبقه متوسط در حال رشد و حتی روشنفکران اجازه نوعی اظهار نظر و مشارکت در امور کشور را بدهد. اما او به جای این کار

با خودکامگی هر چه بیشتر اجازه هیچ گونه ابراز مخالفت و امکان هیچ گونه ابراز شکایت را نداد. نظر به اینکه اجتماعات سیاسی آزاد ممنوع بود، محوطه دانشگاهها و صحن مساجد محل تجمع مخالفان گردید. نسل جدید تکنوکراتهایی که از سالهای دهه ۱۹۶۰ مشاغل وزارت را عهده دار شده بودند فاقد ریشه و وزن سیاسی بودند. نسل قدیم سالها بود که از کار برکنار و از خاطره‌ها محو شده بود. پس از سرکوبی مخالفان میانه رو مخالفت با رژیم به گروههای رادیکال منتقل شده بود که مرکب از دانشجویان آلمانگرای دانشگاهها و روحانیون خشمگین بودند. ناراضیان گروه گروه به مذهب رو نهادند چون پناهگاه دیگری نداشتند. شاه با پذیرفتن تقسیم قدرت با عناصر میانه‌رو، آنان را وادار کرد با گروههای رادیکال متحد شوند.

پاره‌ای از تحلیل‌گران کوشیده‌اند انقلاب ایران را به شتاب شاه در مدرنیزه کردن کشور به سبک غربی نسبت دهند. در برابر این استدلال باید گفت شاه هیچ گاه اصول اساسی مدرنیزه شدن به سبک غربی را درک نکرد و نسبت به آن نظر خوشی نداشت. درست است که او مرتباً ایران را با کشورهای غربی مقایسه می‌کرد ولی می‌خواست پیشرفت مادی ایران را با تحمیل یک نظام سیاسی کهنه و خودکامه انجام دهد که از مدتها قبل در غرب متروک شده بود. در حالیکه هر سال میلیونها نفر در مدارس درس می‌خواندند و دهها هزار نفر از دانشگاههای داخل و خارج از کشور فارغ‌التحصیل می‌شدند، او نمی‌توانست این اصل مسلم را بپذیرد که لازمست این انبوه مردم در تصمیم‌های سیاسی مربوط به خودشان شرکت داشته باشند. شاه تا حدود زیادی دچار خواب و خیال بود و می‌خواست

همه رؤیاهای دور و دراز و ضد و نقیض خود را جامه عمل بپوشاند. می‌خواست هم یک ارتش بزرگ یک میلیونی داشته‌باشد و در عین حال رشد اقتصادی نیز سریع صورت بگیرد. می‌خواست مردم از وضعیتشان راضی باشند ولی هیچ نقشی در تعیین سرنوشت سیاسی خود نداشته‌باشند. واقعیت‌های دنیوی شاه را کسل می‌کرد. او یک آدم خیالباف بود که قوه تخیلش دگرپاره‌ای از زمینه‌های مهم قاصر بود. مهمتر از هر چیز او نتوانست این مطلب را درک کند که مردم حق دارند نسبت به برنامه‌های او نظرات انتقادی داشته‌باشند. به تدریج که شکاف بین خیالپردازی و واقعیت بیشتر شد، او بیشتر به سوی خیالپردازی عقب نشست. رسانه‌های گروهی و حتی مردم را سرزنش می‌کرد که هرگز نیاتش را درک نکرده‌اند. هیچ‌گاه، حتی در تبعید از این خواب بیدار نشد تا ببیند و در یابد که خودش بیش از هر کس دیگر در سقوط تاج و تختش موثر بوده‌است.

### روابط شاه و علم

شاه و علم هم سن و هم قد و قواره بودند و نکات مشترک زیادی در عشق به ورزش و زنان داشتند. اما جرأت و شهامت علم در قبول مسؤلیت در مواقع خطیر بیشتر بود.

شاه در دوران نوجوانی در یک مهمانی از دوستانش پرسیده بود در آینده چه شغلی می‌خواهند داشته‌باشند. هر کس پاسخی به شوخی و جدی داد تا نوبت به شاه رسید و او گفت اگر شاه نبود دلش می‌خواست کارمند دولت باشد و حقوق کافی بگیرد تا بتواند علاقه خود را به ورزش ارضاء کند. سپس اظهار نظری کرد که طرز فکرش را بخوبی نشان می‌دهد:



ترجیح می‌داد شغلی داشته باشد که او را از تصمیم‌گیری معاف سازد. ۱  
 هربار که دورنمای سیاسی تیره و تار بنظر می‌رسید، انتظار می‌رفت  
 شاه از خودش تردید نشان دهد و از زیر بار مسؤولیت طفره برود. در  
 دوران جوانی از سیاستمداران کارکشته‌ای مانند احمدقوام یا افسران  
 نیرومندی مانند رزم آرا و زاهدی استفاده کرده بود که درست یا غلط به  
 هر یک از آنان بدگمان بود که جاه‌طلبیهای شخصی دارند. بعدها شاه  
 افراد خودش را سرکار آورد - نظیر دکتر اقبال و شریف امامی - ولی هیچ  
 یک از آنان مانند علم مورد اعتماد و نزدیک به شاه نبودند. علم هم در  
 موارد خطیر و هم در مواقع عادی و روزهای خوش یار و محرم اسرار  
 شاه بود. اطرافیان شاه را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: دوستانی که هیچ  
 مقام دولتی خاصی نداشتند و مقامات دولتی قابل اعتماد که شاه با آنان  
 دوستی خاصی نداشت. علم یک مورد منحصر بفرد بود که به هر دو گروه  
 تعلق داشت. وفاداری او به شاه از دوستی شخصی و تربیت اولیه‌اش ناشی  
 می‌شد. پدرش یکپارچه فدائی رضاشاه بود. اما در مورد اسدالله چیزی  
 بیش از ادامه سنت پدری وجود داشت. علم شیفته دیدگاههای شاه در  
 مسائل جهانی بود هر چند در پاره‌ای موارد تردیدهای خود را درباره  
 نظریات شاه محرمانه به دوستانش ابراز می‌کرد و همیشه نمی‌توانست از  
 تصمیم‌گیریهای اربابش راضی باشد. به عنوان مثال هنگامی که علم  
 نخست‌وزیر بود و جان‌کندی به قتل رسید شاه نامه‌ای به لیندون جانسون  
 نوشت و انتصاب او را به ریاست جمهوری آمریکا تبریک گفت و در  
 ضمن از کندی انتقاد کرد که از درک مسائل ایران عاجز بوده است. شاه

شخصاً این نامه را به عباس آرام وزیر امور خارجه دیکته کرد و به وی  
 دستور داد آن را بدون اطلاع هیچ‌کس - که مقصودش علم بود - به  
 مقصد بفرستد. اگرچه صداقت و فروتنی از فضایل بزرگ پرزیدنت  
 جانسون بشمار نمی‌رفت، ولی آرام تشخیص داد که اگر این نامه در چنین  
 موقعیت غم‌انگیزی به واشینگتن برسد، از جانب بسیاری از آمریکائیان  
 توهین آمیز تلقی خواهد شد. لذا نامه را به علم نشان داد و علم او را از  
 ارسال آن منع کرد و از شاه خواست او و آرام را متفقاً به حضور بپذیرد.  
 شاه بشدت خشمگین بود و به علم اظهار نمود حال که او خودش را داور  
 بهتری در خصوص منافع ملی می‌داند، می‌تواند تصمیمش را اجرا کند. تا  
 چند هفته این دو نفر با هم صحبت نمی‌کردند و علم ملاقاتهایش با شاه را  
 به حداقلی که شغلش ایجاب می‌کرد کاهش داده بود. احتمال می‌رود پس  
 از چندی شاه به صائب بودن نظر دوستش پی‌برد، چون روابط آندو التیام  
 یافت و قضیه ختم شد.

این واقعه در روزهای روی داد که هنوز می‌شد با شاه بحث و  
 گفتگو کرد. بعدها وضع تغییر کرد و روبه بدی رفت. هر کسی از جمله علم  
 می‌باید با احتیاط بیشتر گام برمی‌داشت. اما دوستی شاه با علم تا روز آخر  
 همچنان برقرار بود. شاه جدی بودن بیماری علم را درک کرد و کوشید از  
 سنگینی وظایف او بکاهد بطوریکه علم در ماههای آخر وزارتش از  
 شرکت در بسیاری مراسم رسمی معاف بود. اما در همین دوران نیز شاه  
 نظر علم را درباره بعضی از وزیران کابینه استفسار می‌کرد. تا اینکه در  
 تابستان ۱۳۵۶ که علم دوره نقاهت را در جنوب فرانسه می‌گذراند، شاه  
 شخصاً به او تلفن کرد و از وی خواست به علت بیماری از شغلش استعفا

www.adabestanekave.com

۱۹۶۹

(دی ۱۳۴۷ - دی ۱۳۴۸)

بدهد. ضمناً محرمانه به او گفت در نظر دارد تغییرات عمده‌ای در دولت بدهد. دو روز بعد جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب شد و در میان بهت و حیرت علم هویدا وزیر دربار شد. علم هویدا را مسؤول خرابی اوضاع ایران می‌دانست و همیشه او را سرزنش می‌کرد. وی در آخرین صفحات خاطراتش می‌نویسد: "مردم هیچ شور و شوقی به انتصاب هویدا نشان ندادند. این یک نقش حیاتی است که به هویدا واگذار شده... ولی می‌گویند شاه بد انتخابی کرده‌است. اگر دولت هویدا باید برای هرج و مرج فعلی مورد سرزنش قرارگیرد، پس چرا باز هم به او ارتقاء مقام داده‌اند؟" (خاطرات، ۱۸ شهریور ۱۳۵۶).

صمیمی‌ترین دوست و خدمتگزارشاه، حتی تا آخرین لحظه نتوانست ذهنیت عجیب اربابش را درک کند.

www.adabestanekave.com

خاطرات علم از پایان دهه‌های آغاز می‌شود که مصادف با دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی و اقتصادی در ایران بود. در حالیکه اعراب هنوز تحت تأثیر ضربه شگفت از اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ بودند و ترکیه گرفتار دخالت نظامیان در سیستم سیاسی‌اش بود و پاکستان پس از شکست از هند در جنگ ۱۹۶۵ در مرز سقوط گام برمی‌داشت، ایران بصورت ظاهر یک جزیره ثبات و آرامش می‌نمود.

شاه در سال ۱۳۴۶ پس از بیست و شش سال سلطنت تاجگذاری کرد. تبلیغات دولتی چنین وانمود می‌کرد که او از محبوبیت فراوانی در میان توده مردم برخوردار است. اگر نارضایتی در دانشگاهها وجود داشت شاه و اطرافیانش آنرا به شور و طغیان جوانی دانشجویان، بی‌مسئولیتی استادان و عناصر خرابکار چپگرانسبت می‌دادند. برعکس، علم که از دوران تصدی خود در دانشگاه پهلوی شیراز تجربه مستقیم داشت و از همان زمان ناآرامیها را احساس می‌کرد، دچار نگرانی شده بود. اعتقاد او به عدم کفایت هویدا برای حل مشکلات نگرانی او را بیش از پیش تشدید می‌کرد. اما این در زمان جنگ ویتنام و نزدیکی شوروی با ملتهای عرب خاورمیانه بود. جلوگیری از خطر کمونیسم از طریق سازمانهای نظامی و اتحادیه‌های منطقه‌ای، بر نگرانیهای غرب درباره ماهیت خودکامگی رژیمهای بسیاری از کشورهای جهان سوم برتری داشت. در ایران هیچ سخنی از دموکراسی و حقوق بشر در میان نبود. دولت از اوضاع راضی بود. به نظر می‌رسید مادام که شاه زنده بود، حکومت آهنین و قدرت گسترده او ثبات سیاسی را تأمین می‌کرد.

طبق روال معمول شاه تعطیلات زمستانی‌اش را در سن موریتس در

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

سویس می گذراند.

اما قبل از آن برای معاینه نزد پروفیسور فلینگر در وین رفته بود. سپس به زوریخ رفت تا با نمایندگان کنسرسیوم نفت ملاقات کند. شاه امید امیدوار بود کنسرسیوم را راضی به افزایش ۱۰ درصد در تولید نفت بکند ولی ملاقات بی نتیجه ماند. شاه تهدید کرد قانونی به تصویب خواهد رساند که حوزه عملیات کنسرسیوم را محدود کند. سالها بود که ایران از عدم تناسب در آمد نفت خود و بی میلی کنسرسیوم به افزایش میزان تولید شکایت داشت. این بی میلی از ساختار کنسرسیوم ناشی می شد که اعضای عمده آن منافع بیشتری در کشورهای همسایه ایران داشتند.

جدول ذیل سهم هریک از اعضاء کنسرسیوم را مشخص می سازد.

اعضای کنسرسیوم نفت ایران	میزان سهام	سهام اعضا در شرکت نفت کویت	سهام اعضا در آرامکو
بریتیش پترولیوم	۴۰ درصد	۵۰ درصد	-
رویال داچ شل	۱۴ درصد	-	-
شرکت نفت فرانسه	۶ درصد	-	-
استاندارد اویل (اکسون)	۷ درصد	-	۳۰ درصد
سوکونی موبیل اویل	۷ درصد	-	۱۰ درصد
استاندارد اویل (کالیفرنیا)	۷ درصد	-	۳۰ درصد
گالف اویل	۷ درصد	۵۰ درصد	-
تکراس اویل	۷ درصد	-	۳۰ درصد
ایریکوم <sup>۱</sup>	۵ درصد	-	-

۱- ایریکوم آژانسی بود متشکل از نه شرکت آمریکایی که هر یک ما بین ۴/۰ درصد تا ۲۵/۱ درصد از سهام کنسرسیوم را در اختیار داشتند.

نظر به اینکه ذخایر نفتی عربستان سعودی و کویت بسیار زیاد و هزینه تولیدشان کمتر بود، کمپانیهای نفتی هیچ انگیزه‌ای در افزایش تولید نفت ایران به میزانی بالاتر از کشورهای همسایه نداشتند. با این همه ناگزیر بودند وضع ژئوپلیتیکی ایران و نیاز به در آمد نفت را برای ملتی که به مراتب پر جمعیت تر از سایر کشورهای خلیج فارس بود در نظر بگیرند. شاه در دهه نخست می خواست با بدست آوردن در آمد بیشتر نیروهای مسلح ایران را در خلیج فارس و مرز عراق گسترش دهد و سپس به رشد اقتصادی ایران پردازد.

خاطرات علم در سال ۱۹۶۹ بیشتر مربوط به آینده خلیج فارس و روابط ایران و عراق است. در ژانویه ۱۹۶۸ دولت بریتانیا قصد خود را به خروج از خلیج فارس در پایان ۱۹۷۱ اعلام نمود. شاه ضروری دانست ترتیبی بدهد تا این خلاء را که از فروپاشی امپراتوری انگلیس ناشی می شد پرکند. بحرین و قطر و شیخ نشین‌های سواحل متصل در جنوب خلیج فارس طبق معاهدات قرن نوزدهم تحت الحمايه انگلیس بودند. انگلستان لازم می دید قبل از اعطای استقلال به این شیخ نشینها روابط آنان را با ایران و عربستان سعودی عادی سازد. ایران از یک قرن پیش بر سر حاکمیت بحرین با انگلستان اختلاف داشت. همانطور که خاطرات علم نشان می دهد شاه نگران بود مبادا چشم پوشی از ادعاهای ایران بر بحرین خیانت به منافع ملی تعبیر شود. (خاطرات، ۲۲ مرداد ۱۳۴۹). شاه و دولت انگلیس برای اینکه ایران را قادر سازند از مخالفت با استقلال بحرین دست بردارند، سرانجام موافقت کردند اختلافات خود را به اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد ارجاع کنند. اوتانت نیز نماینده

شخصی خود را به بحرین فرستاد تا درباره نظر مردم آن جزیره حقیقت یابی کند. در همان حال ایران ادعای مالکیت سه جزیره واقع در دهانه خلیج فارس را عنوان کرد. انگلستان معتقد بود که جزایر تنب بزرگ و کوچک متعلق به شیخ رأس الخمیه می باشند. جزایر مزبور چیزی نبودند جز رگه های زمین لم یزرع که از آب سر در آورده بودند و ماهیگیران محلی در آن توقف می کردند.

ایران اظهار نظر کرد که تنها راه تثبیت وضع این جزایر، در نظر گرفتن موقعیت آنها با خط منصف خلیج فارس است که در این صورت جزایر به ساحل ایران نزدیکترند تا به ساحل عربستان. اما در جنوب شرقی جزایر تنب جزیره دیگری وجود داشت بنام ابوموسی که در آن سوی خط و در بخش عربی خلیج فارس قرار می گرفت. با وجود این ایران نسبت به آن هم ادعا داشت. انگلیسیها می گفتند ابوموسی به شیخ شارجه تعلق دارد.

جدی تر از این مسائل، اختلاف مرزی ایران و عراق بود. مرزهای خاکی که دو کشور را از یکدیگر جدا می سازد بطرزی مبهم و نامناسب تعیین شده بود و ادعاهای متقابل دو کشور را به زد و خورد های مسلحانه سوق می داد. در مورد شط العرب که مرز جنوبی دو کشور را تشکیل می دهد وضع پیچیده تر بود. اصولاً کلیه رودخانه های بین المللی بر اساس خط تالوگ - خط القعر - تقسیم می شوند. اما طبق قراردادهایی که قبل از ۱۹۱۴ با وساطت انگلیس و روس تدوین شده بود، برخلاف این اصل کلی تمام آبهای شط العرب به امپراتوری عثمانی واگذار شده بود. پس از تأسیس دولت عراق، منافع دولت عثمانی به این کشور نوبنیاد انتقال یافت.

در سال ۱۹۳۷ به فشار انگلیسیها که می خواستند هر چه زودتر پیمان منطقه ای سعد آباد امضاء شود، موافقت شد که آبهای مقابل آبادان و خرمشهر بالمناصفه بین ایران و عراق تقسیم شود ولی بقیه شط العرب در دست عراق باشد و عراقیها راهنمایی کشتیهای باری و نفتکش و جنگی را بر عهده داشته باشند مشروط بر آنکه درآمد آن را صرف لایروبی شط العرب نمایند. عراق همواره از اجرای مفاد قرارداد ۱۹۳۷ سرباز می زد و این امر به این نتیجه منجر شد که ایران در آوریل ۱۹۶۹ (اردیبهشت ۱۳۴۸) یک جانبه قرارداد ۱۹۳۷ را لغو کرد، کاری که نزدیک بود به جنگ بین دو کشور بینجامد. در فاصله سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵ روابط بین دو کشور بشدت تیره بود و گاهگاه تصادماتی بین قوای نظامی طرفین صورت می گرفت.

[شاه و ملکه و پسر دومشان علیرضا در سن موریتس سویس بسر می‌برند، علم به تهران باز می‌گردد]

پنجشنبه، ۲۴ بهمن

امشب ساعت ده وارد تهران شدم. به دستبوس مادرم شتافتم و از اینکه حالش خوب بود خوشحال شدم.

جمعه، ۲۵ بهمن

روز آرامی بود. چند تن از دوستان را دیدم. چون در مراسم عروسی پسر شاهدخت شمس در تهران نبودم ناچار شدم دعوت شام او را بپذیرم. ملکه مادر<sup>۱</sup> و نخست وزیر<sup>۲</sup> نیز حضور داشتند. از یک ماه پیش موسیقی ایرانی نشنیده بودم، ولی امشب یک خواننده و گروهی نوازنده حضار را محظوظ می‌کردند. بسیار خوش گذشت.

شنبه، ۲۶ بهمن

... امشب به کاخ نیاوران<sup>۳</sup> رفتم. وقتی رسیدم ولیعهد مشغول صرف شام با

۱. تاج الملوک (۱۳۶۰-۱۲۷۰) همسر دوم رضا شاه، در ۱۲۹۵ با رضا خان میرپنج ازدواج کرد. در سالهای اخیر دچار ضعف حافظه شده بود و از انقلاب ایران و مرگ فرزندش آگاه نشد. وی که در کالیفرنیا نزد دختر مورد علاقه‌اش شمس بسر می‌برد، چند ماه پس از مرگ شاه درگذشت.

۲. منظور امیر عباس هویدا است که از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ نخست وزیر و سپس تا ۱۳۵۷ وزیر دربار بود و در فروردین ۱۳۵۸ به جوخه اعدام سپرده شد.

۳. کاخ نیاوران از دو بخش تشکیل شده است: یکی کاخ جهان نما (صاحبقرانیه سابق) ←

شاهدخت فرحناز بود. با خودم یک بطری ویسکی برده بودم و سر میز آنان نشستم. به هر دوی آنان علاقه مندم و مثل اینکه آنها نیز همین احساس متقابل را نسبت به من دارند. کودکان با استعداد و باهوشی هستند. علیرضا همراه با پدر و مادرش در سن موریتس است و هنوز به مدرسه نمی‌رود.

دوشنبه، ۲۸ بهمن

... امروز بعد از ظهر سر دنیس رایت سفیر انگلیس به دیدنم آمد. وی از رویدادهای زوریخ ناراحت است، زیرا که نمایندگان کنسرسیوم نفت ضمن ملاقاتی پرتنش و غیر دوستانه با شاه حاضر نشده‌اند تضمین کنند که درآمد نفت ما یک میلیارد دلار در سال باشد.

در خصوص بحرین مذاکرات از هم اکنون شروع شده با این هدف که نظرات شاه تأمین شود. او بطور کاملاً محرمانه به من اظهار داشت که جزایر تنب قطعاً به ایران داده خواهد شد. انگلیسیها به شیخ رأس الخیمه هشدار داده‌اند که این جزایر در طرف ایرانی خط منصف خلیج فارس قرار دارد و اگر او به نوعی تفاهم با ما (ایران) نایل نشود، ما آنها را قانوناً و در صورت لزوم با زور از وی خواهیم گرفت. شیخ حاضر است معامله کند. آنگاه در مورد جزیره ابوموسی سؤال کردم. سفیر پاسخ داد که این جزیره زیر خط منصف قرار دارد. گفتم ما به اندازه کافی قوی هستیم که این خط را نادیده بگیریم.

www.adabestanekave.com

⇒

که دفتر کار شاه در آن قرار داشت و دیگری کاخ جدید که اقامتگاه شاه و خانواده‌اش بود.

مدتی در این خصوص شوخی کردیم. سپس وی نگرانی شدید خود را از اینکه سیاست ما در خلیج فارس ممکن است به درگیری با عربها منتهی شود بشدت اظهار نگرانی کرد. گفتم: "به جهنم! مگر عربها برای ما چه کرده‌اند؟ بهتر است دست از حرکات بیموردشان بردارند و با شرکت در هزینه‌های دفاعی خلیج فارس موافقت کنند و بگذارند ما کارمان را بکنیم". سفیر در خصوص اینکه آیا اساساً اعراب حاضرند دست ما را در خلیج فارس باز بگذارند، اظهار تردید کرد و گفت فراموش نکنید که آنان اصرار دارند خلیج فارس را "خلیج عربی" بنامند. جواب دادم ما حاضریم یک موافقتنامه دفاعی پنجاه ساله با آنها منعقد کنیم. چنین موافقتنامه‌ای در مجموع نظیر موافقتنامه‌هایی خواهد بود که زمانی با انگلیسیها داشته‌اند.

سه شنبه، ۲۹ بهمن

... آرمین مایر سفیر امریکا به دیدنم آمد. او از مذاکرات نفت در زوریخ نگران شده و می‌ترسد در صورتیکه ایران دست به اقدامی یک جانبه بزند، همه کشورهای خاورمیانه از آن پیروی کنند. با این همه با موضع ما موافقت کرد و پذیرفت که پیشنهاد کنسرسیوم دایر به پرداخت ۹۰۰ میلیون دلار به ایران در سال آینده، فقط یک افزایش ۴/۵ درصدی بر درآمد فعلی ما خواهد بود که کاملاً نامعقول است. اما این عقیده شخصی او بود و خواهش کرد آن را محرمانه نگاه دارم. از یک منبع موثق اطلاع یافته‌ام که بزودی او به پست مهمتری منتقل خواهد شد ولی از ترس اینکه مبادا منبع خبرم را حدس بزند، به او چیزی نگفتم.

سپس به طور خلاصه در باره مطالب دیگری به بحث پرداختیم.

اوضاع پاکستان بشدت وخیم است. بی‌نظمی در سراسر کشور حکمفرماست. بدتر از هر چیز این است که پرزیدنت ایوب خان کنترل اعصابش را از دست داده و موافقت کرده است با مخالفان مذاکره کند.<sup>۱</sup> قرار است فردا با نمایندگان هشت حزب مخالف ملاقات کند که بو تو نیز در میان آنان است. بو تو که سابقاً وزیر خارجه بود چند روز پیش در میان صحنه‌هایی باورنکردنی از شادمانی مردم از زندان آزاد شده است. من او را بسخوبی می‌شناسم. او یک آدم خوشگذران، مشروب خوار و مهمتر از هر چیز عوام فریب و جاه طلب است. با وجود اینکه یکی از ثروتمندترین افراد پاکستانی است، با چین کمونیست سر و سر دارد و لاس می‌زند.

پنجشنبه، اول اسفند

... یک ضربه خفت بار دیگر به ایوب خان. احزاب مخالف ملاقات با او را رد کرده‌اند...

شنبه، ۳ اسفند

... شام را در کاخ ملکه مادر صرف کردم. اسکندر میرزا رئیس جمهور سابق پاکستان نیز حضور داشت<sup>۲</sup> با آنکه بشدت پیر شده بود ولی هنوز زیرکی و بذله

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

۱. پرزیدنت ایوب خان موقعیتش در نتیجه شکست پاکستان از هند در جنگ ۱۹۶۵ متزلزل شده بود. مخالفت رو به افزایش و تظاهرات و خشونت‌های خیابانی سرانجام او را وادار به استعفا کرد.

۲. اسکندر میرزا بوسیله ایوب خان عزل شده بود.

گوئی سابقش را حفظ کرده بود. همسر او دختر امیر تیمور کلالی است. ۱ وقتی به خانها برگشتم تلگرام مفصلی از هوشنگ انصاری سفیرمان در واشینگتن رسیده بود. او در خصوص مذاکرات نفت بدین است. تلگراف را با یک نامه توجیهی جهت شاه فرستادم با این مضمون که در اینجا همه از ما پشتیبانی می‌کنند و سفیر انگلیس تلگرافی به سود ما به لندن مخابره کرده است. بعلاوه شرکتهای نفت نگران آن هستند که مبادا شاه قانونی وضع کند و نصف تولید آنان را در دست بگیرد. در صورتی که این اقدام صورت پذیرد سایر کشورهای نفت خیز منطقه به آسانی از آن تقلید خواهند کرد. از شاه تقاضا کردم هر چه زودتر به کشور بازگردد، هر چند تردید دارم این توصیه را بپذیرد. غیبت شاه خیلی طولانی شده است.

سه شنبه، ۶ اسفند

امروز صبح او بر این رئیس کنسرسیوم به دیدنم آمد، با افسردگی زیاد در باره آینده. به او گفتم: "شما دو راه در پیش دارید: یا با نظریات شاه موافقت کنید و خودتان را از این همه نگرانی خلاص کنید و یا اینکه برخلاف میل او رفتار کنید. در این صورت من آرزو نمی‌کنم جای شما باشم. اگر قرار باشد بجنگیم هیچ کدام از ما برنده نخواهد شد. ولی خسارات شما بیشتر از ما خواهد بود. ما می‌توانیم کمربندهایمان را محکم کنیم و در صورتیکه قانونی وضع کنیم که تولید نفت را خودمان در دست بگیریم، بسیاری از کشورهای

دیگر از ما پیروی خواهند کرد. در این صورت شما هزاران میلیون دلار متضرر خواهید شد." او با این نظر موافقت کرد ولی قلباً بشدت ناراحت شدم و هنوز هم ناراحتم که مشکلات مالی فعلی صرفه جوئی بیشتر را غیر ممکن ساخته است. ۱ قبلاً سعی کرده بودم این مطلب را ضمن نامه نگاری به شاه تأکید کنم.

بعد از این ملاقات به سفارت عربستان سعودی رفتم تا فوت ملک خالد پادشاه سابق آن کشور را تسلیت بگویم که به دنبال کودتائی که برادرش فیصل پادشاه فعلی آن کشور کرد در آتن در تبعید بسر می‌برد. او شخصی ابله و دیوانه بود.

یک نامه مفصل برای شاه فرستادم و جزئیات مذاکرات با او بر این را گزارش دادم یکبار دیگر به شاه تأکید کردم که قبل از عید غدیر به ایران مراجعت کند.

چهارشنبه، ۷ اسفند

... به اصرار شاهپور غلامرضا ناچار شدم جلسه شورای سلطنت را دعوت کنم که اعضای آن عبارتند از غلامرضا و عبدالرضا برادران شاه، نخست وزیر، رؤسای مجلسین و خودم. اما نمی‌دانم وقتی حرفی نداریم بزنیم، چرا شورای سلطنت را تشکیل بدهیم؟ به رغم بی میلی من، شورای سلطنت به مدت یک

۱. برنامه عظیم نظامی که در سال مالی ۱۳۴۸ از جانب شاه تحمیل شد، فشار زیادی بر بودجه کشور وارد ساخت. هر چند تصمیم گرفته شد مالیاتهای غیر مستقیم افزایش یابد، ولی کسر بودجه فقط با افزایش درآمد نفت قابل جبران بود.

۱. یکی از سیاستمداران محترم و از یاران دکتر مصدق که پس از کودتای ۱۳۳۲، از صحنه سیاست خارج شد.



ساعت در کاخ نیاوران تشکیل جلسه داد و وقت به سخنان متفرقه گذشت. در تمام این مدت من ساکت بودم و به هیچ وجه در این بحثهای بیهوده شرکت نکردم.

مجدداً گزارش مفصلی برای شاه فرستادم. یک نامه خصوصی از پرزیدنت نیکسون رسیده بود که من بدون آن که آنرا باز کنم و از محتوایش آگاه شوم آن را برای شاه ارسال کردم.

لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل درگذشت. ترتیبی دادم که شاه مراتب تسلیت خود را بطور محرمانه به رئیس جمهور اسرائیل ابراز کند، بدون آنکه با عربها مشکلی ایجاد شود...

شام را مهمان سپهد هاشمی نژاد رئیس گارد شاهنشاهی بودم. غذا بد نبود ولی مهمانی سرد بود. قرار بود خانم فریده دیبا مادر ملکه نیز در این مهمانی شرکت کند. ولی تا نیمه شب که من مهمانی را ترک کردم نیامد. ظاهراً درگیر تدارک جشن ششمین سالگرد اعطای حق رأی به زنان است.

پنجشنبه، ۸ اسفند

... شام را در خانه قوام الملک پدر زنم صرف کردم. گروهی از زنان نیز حضور داشتند که بعضی از آنان در جوانی از زیبایی برخوردار بوده‌اند ولی اکنون متأسفانه حاضر نیستند پیر شدن خود را با وقار و متانت بپذیرند. بسیاری از آنان هم سن و سال من بودند ولی مثل دختران سبکسر رفتار می‌کردند.

جمعه، ۹ اسفند

امروز صبح با معشوقه‌ام به اسب سواری پرداختم. باران هنوز می‌بارید

ولی باران بهاری و گل‌های بهاری شیرین‌اند.

بعد از ظهر سفیر انگلیس به دیدنم آمد و اظهار داشت کنسرسیوم از تهدیدهای ما خسته شده و تقاضای ما را دایر بر پرداخت ۱۰۰ میلیون دلار

اضافی رد کرده است. گفتم همانطور که آنها از تهدیدهای ما خسته شده‌اند، ما هم از این گفتگوهای بی‌پایان بیمار شده‌ایم. اکنون ما هر اقدامی را که لازم باشد ولو به قیمت تحمل سختی زیاد به عمل خواهیم آورد. سفیر گفت، لابد از

گرفتاری‌ای که در نتیجه طرفداری از ما و فشار به لندن گریبانگیرش شده است اطلاع داریم. او مرد شریفی است و من حرفش را باور می‌کنم. با این همه اطمینان دارم که نه دولت انگلیس و نه دولت امریکا هیچ‌گونه تلاشی در جهت

اعمال نفوذ به شرکت‌های نفتی به عمل نیاورده‌اند.

پس از عزیمت سفیر، اندیشیدن در باره اوضاع مالی فعلی و امکان

ناپذیر بودن فشار بر شرکت‌های نفتی را از سر گرفتم. یک یا حتی دو سال طول خواهد کشید تا ما بتوانیم چیزی از آنها درآوریم. در این مدت چه بکنیم؟ از

مدتها پیش شکایت داشته‌ام عمال بیگانه در دولت، بانک مرکزی، سازمان

برنامه و بسیاری از وزارتخانه‌ها نفوذ کرده‌اند. شاه با این همه گزارشهای

اطلاعاتی که دریافت می‌کند، این حقیقت را نادیده می‌گیرد. این ما هستیم که

تحت فشار قرار داریم نه طرف مقابل. وقتی خزانه خالی است چگونه

می‌توانیم وارد جنگ اقتصادی بشویم؟ با همه اینها شاید شاه با عقل و

دوراندیشی خود راه حلی بیابد.

۱. هر بار که علم سیاست‌های دولت را مورد انتقاد قرار می‌دهد، بلافاصله از شاه ستایش

می‌کند تا هرگاه خاطراتش به دست اغیار بیفتد، احتیاط لازم را کرده باشد

امروز عصر به دیدن کودکان شاه رفتم و مدتی به شوخی و تفریح پرداختیم. فرحناز چند سطری برایم نوشته بود که به عنوان یادگاری حفظ خواهم کرد. دختر خوبی است...

یکشنبه، ۱۱ اسفند

... بعد از ظهر دکتر فلاح به دیدنم آمد<sup>۱</sup> تا مرا در جریان مذاکرات با شرکتهای نفت بگذارد. تنها راه حل برای انگلیسیها و امریکائیها این است که ابوظبی و قطر و عربستان سعودی را راضی کنند که تولید نفت خود را کاهش دهند و بگذارند ما تولیدمان را بالا ببریم. ایران در وضع کنونی بار سنگین دفاع از خلیج فارس را تحمل می‌کند، در حالیکه عربها از منافع آن سود می‌برند...

دوشنبه، ۱۲ اسفند

... امروز مصادف با سالروز تولد ملک حسن پادشاه مغرب است. برای ادای احترام به سفارت مراکش رفتم. ملک حسن در آشتی دادن ما با ملک فیصل نقش مهمی ایفا کرد.<sup>۲</sup>

سفیر لبنان می‌گوید استرداد سپهبد بختیار به ایران قطعی است. برای

این کار ما ناچار شدیم توصیه سفیر ترکیه را بپذیریم<sup>۱</sup>...

پنجشنبه، ۱۵ اسفند

... امروز غروب شاه با قیافه عبوس از اروپا بازگشت. مستقیماً از فرودگاه به کاخ ملکه مادر رفتم و من فرصتی یافتم که گفتگویی کوتاه با شاه داشته باشم. در طول مدتی که شام صرف می‌شد قیافه شاه به علت وضع ناگوار مالی دولت و طرز رفتار کنسرسیوم همچنان گرفته بود. او قدری سرما خورده بود و می‌خواست مراسم سلام عید غدیر را لغو کند ولی من اصرار ورزیدم که چنین کاری نکند. اگر سرما خوردگی و ناراحتی اعصاب او شدیدتر شود ما را گرفتار خواهد کرد...

جمعه، ۱۶ اسفند

شاه در مراسم سلام شرکت کرد و من آسوده خاطر شدم. قدری سرفه می‌کرد ولی بطور کلی حالش بد نبود. خیلی خسته و کسل به نظر می‌رسید. طبعاً مذاکرات نفت و وضع نامساعد خزانه بر اعصابش تأثیر گذاشته بود. وقتی نوبت شرفیابی هیئت مدیره شرکت ملی نفت رسید ناگهان منفجر شد و شروع به

۱. سپهبد تیمور بختیار رئیس ساواک (۱۳۴۰-۱۳۳۵) در ابتدا از طرفداران سرسخت شاه بود ولی بعد با او به هم زد و از ایران تبعید شد و مبدل به یکی از فعالترین مخالفان رژیم گردید. در این جا اشاره به سفر بختیار به لبنان است که دولت ایران تقاضای استرداد او را کرد. به توصیه سفیر ترکیه مبلغ هنگفتی پول در میان سیاستمداران لبنانی پخش شد ولی عراقیها پیشدستی کردند و موفق شدند آزادی او را به دست آورند و در بغداد به او پناه بدهند.

۱. رضا فلاح معاون مدیر عامل شرکت ملی نفت و مسؤول روابط بین‌المللی و بازاریابی بود. شاه برای مذاکرات پشت پرده با شرکتهای نفتی از او استفاده می‌کرد.

۲. چند ماه پیش از این تاریخ از شیخ بحرین در ریاض مانند رئیس یک کشور مستقل استقبال رسمی به عمل آمد و این رویداد درست یک هفته قبل از سفری که شاه قرار بود به آن کشور بنماید صورت گرفت. در نتیجه شاه به عنوان اعتراض سفرش را لغو کرد و روابط ایران و عربستان تیره شد.

بدگوئی از کنسر سیوم کرد. ولی آنقدر عقل داشت که تهدیداتش را با تحبیب در هم آمیزد.

به قول سعدی:

چو شمشیر پیکار برداشتی

نگه دار پنهان ره آشتی

امروز هم ناهار و هم شام را در حضور شاه صرف کردم. امشب حالش کمی بهتر شده بود. محرمانه خبردار شده بودم که کردها در لوله‌های نفت عراق در حوالی موصل و کرکوک خرابکاری کرده‌اند. شرکت‌های نفت این حادثه را بهانه‌ای برای انتقاد از عدم امنیت در عراق و انتقال هدف‌های تولیدشان به ایران قرار خواهند داد. به شاه گفتم هنوز هیچ چیز قطعی نیست ولی ممکن است در این راستا چیزهایی امکان پذیر باشد...

شنبه، ۱۷ اسفند

شرفیابی... شاه را در جریان تحولات اخیر قرار دادم و چند نکته را مطرح ساختم که او را ناراحت ساخت. گفتم دو برابر شدن آب بها مملکت را آشفته کرده است. اسفالت خیابانها در حال از هم پاشیدگی است، فساد کارمندان گمرک رو به گسترش است و اعتبارات بانکی محدود شده و شرکت‌های زیادی رو به ورشکستگی می‌روند. دست آخر در باره بحران مالی دانشگاهها به او هشدار دادم.

شاه ناگهان از جا در رفت و مرا مورد حمله قرار داد و گفت: "وقتی پولی به دستمان نمی‌رسد چه می‌توانیم بکنیم؟" پاسخ دادم هر بار که توجه اعلیحضرت را به کمبود پول جلب کرده‌ام، پاسخ این بوده که اینطور نیست،

دولت به اندازه کافی پول در اختیار دارد و گزارشهای من نادرست است. اما همین دیروز بود که اعلیحضرت درباره ولخرجیهای شرکت نفت در زمینه طرحهای پتروشیمی صحبت کردند که چرا پیش بینی اولیه آن ۱۰۰ میلیون دلار بوده و بعد دوبرابر و نیم این مبلغ صرف آن شده است و اینکه چرا اجازه داده‌اند طرح لوله‌گاز ۶۵۰ میلیون دلار را ببلعد در حالیکه برآورد اولیه ۳۵۰ میلیون دلار بوده است. من از مدتها پیش وخامت اوضاع را به شاه خاطر نشان می‌کردم، و هر بار با انکار خشم آلودی نظیر امروز صبح روبرو بوده‌ام. و اضافه کردم: "ولی باز هم تکرار می‌کنم که درست نیست انتظارات مشروع مردم انکار شود. من خدمتگزار صدیق اعلیحضرت هستم و تنها هدفم این است که برای کسب افتخارات بیشتر اعلیحضرت خدمت کنم. اما در دربار بسیاری اشخاص دیگر هستند که اعلیحضرت را با کلمات زیبا فریب می‌دهند، تنها با این قصد که شغلشان را حفظ کنند و از احساس امنیت دروغین اعلیحضرت استفاده نمایند." اطمینان دارم که شاه حقیقت را در گفته‌های من درخواهد یافت. او می‌داند که من یکپارچه به او وفادارم.

یکشنبه، ۱۸ اسفند

در شرفیابی امروز صبح، گفتگو پیرامون دانشگاهها و بحران مالی بود. شاه تکرار کرد: "مابدون پول چه می‌توانیم بکنیم؟ همه طرحها از برآورد اولیه تخطی کرده‌اند." سپس از من پرسید: آیا با سفرای انگلیس و امریکا ملاقات کرده یا واکنشهای آنان را در باره اظهارات دیروزش شنیده‌ام؟ اگر آنها را دیدم در مورد جدی بودن قصدمان تأکید کنم. قول دادم این کار را بکنم اما وقتی آنها از وضع نامساعد ما اطلاع دارند، چه جوابی را می‌توانم

انتظار داشته باشم؟ هیچ کس نمی تواند بدون پول دست به جنگ اقتصادی بزند. شاه گفت: "ما هنوز آنقدرها هم که می گوئید فقیر نشده ایم." پاسخ دادم در هر حال ما می توانیم حد اعلاي کوشش خود را به عمل آوریم و مستنظر تحولات بعدی باشیم...

سه شنبه، ۲۰ اسفند

شرفیابی. مذاکرات شب گذشته خود را با سفیر امریکا به تفصیل گزارش دادم. او می گوید مادام که افزایش تولید نفت در خاورمیانه ۶/۵ درصد تعیین شده است ایران نمی تواند انتظار دریافت مبلغی بیش از ۹۰۰ میلیون دلار را داشته باشد. به سفیر گفتم این وضع ما را به رویارویی می کشاند. او نگرانی اش را ابراز داشت و توصیه کرد خویشتن داری بیشتری نشان بدهیم. اما بیم از آن دارم که با وضع مالی فعلی، سخنان من بلوف جلوه کند. تکرار کردم که هر حرکتی از جانب ایران از سوی همسایگان ما تقلید خواهد شد، اما این حرف نتوانست او را قانع کند. با این حال شاه امروز گفت: "او هرچه می خواهد فکر کند، ولی روسها به کمک ما خواهند آمد و آنگاه تمامی منطقه دچار آشوب بزرگتری خواهد شد." اگر واقعا زور آزمائی صورت بگیرد، خدا ما را حفظ کند...

تا سه روز دیگر به دعوت وزیر دربار افغانستان به کابل خواهیم رفت. شاه به من دستور داده که اختلافاتمان را بر سر رودهیرمند مطرح و نگرانی عمیق خود را از آشوبهای پاکستان بیان کنم. افغانستان نباید از اوضاع پاکستان سوء استفاده سیاسی کند و با طرح مجدد ادعاهایش بر پشتونستان به بحران شدت ببخشد. افغانها باید روابط نزدیک پاکستان با ایران را در نظر بگیرند.

اگر پاکستان کمونیست شود، ایران تنها ضامن ادامه حیات افغانستان خواهد بود.

در حین مذاکرات زنگ تلفن به صدا درآمد. دکتر اقبال بود که خبر می داد کنسرسیوم برای اعلام تصمیم خود وقت اضافی می خواهد. این درست همان نظری است که به سفیر امریکا ابراز داشته بودم: به مصلحت آنها است که دست به دست بکنند تا اینکه یکباره پاسخ منفی بدهند. ظاهراً در نظر دارند یک درآمد ۹۵۰ میلیون دلاری برای ما تضمین کنند با یک وام ۵۰ میلیون دلاری بدون بهره تا ما به هدف یک میلیارد دلاری خود برسیم. تا بحال من دستورات شاه را اجرا کرده و کلیه تماسهای نمایندگان کنسرسیوم را با سردی و بی اعتنائی برگزار کرده ام. در عین حال شاه اکنون از من می خواهد که از طریق سفرای انگلیس و امریکا به کنسرسیوم فشار بیاورم.

آنگاه مسأله عراق را پیش کشیدم البته ترجیح می دهم که آن را روی کاغذ بیاورم ولی لب آن چنین بود:

دمی آب خوردن پس از بدسگال

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

شاه با این موضوع موافقت کرد و تأکید کرد که دستورات لازم را صادر کرده است. فقط در صورتی که این کار در مدت زمان کوتاهی انجام

۱. دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر اسبق و مدیر عامل پوشالی شرکت ملی نفت که معمولاً از سیاست و مذاکرات محرمانه نفت برکنار بود.

گیرد، نتیجه مطلوب خواهد داشت...!

یکشنبه، ۲۵ اسفند

از ۲۱ اسفند تا امروز در کابل بودم. به محض بازگشت مستقیماً به دربار رفتم تا خودی نشان بدهم. سه مأموریت در افغانستان داشتم که هیچ یک از آنها آسان نبود. می‌باید دربارهٔ پاکستان مذاکره کنم، اختلافاتمان را بر سر رود هیرمند مطرح سازم و پادشاه افغانستان را به کشورمان دعوت کنم. ولی محمد ظاهر شاه ادعا می‌کند که انتخابات قریب الوقوع و وضع بحرانی که با مجلس دارد، او را ناچار می‌سازد که بیشتر اوقات سال آینده را در افغانستان بماند. از افغانها خواستم از دخالت در امور داخلی پاکستان خودداری کنند. در هر حال خودشان تصمیم گرفته‌اند به پاکستان کاری نداشته باشند و مداخله نکنند. در مورد هیرمند، من به نیاز شرق کشورمان به آب بیشتر یا دست کم تقسیم فصلی آب به نحو بهتر تأکید کردم ولی فایده‌ای نداشت...

دوشنبه، ۲۶ اسفند

شرفیابی به منظور عرض گزارش سفر به کابل... به شاه گفتم افغانها دربارهٔ دوستان ما مشغول ارزیابی هستند. آنها آشکارا نمی‌توانند به پاکستان متکی باشند و به طریق اولی به روسها. بسیاری از مسائل آنها را به داشتن روابط نزدیکتر با ایران می‌کشاند ولی افغانها طمعکارند و فقط در صورتی حاضرند بیش از آنچه در قرارداد منظور شده آب به ما بدهند که پول

۱. اشاره به خرابکاری کردهای مخالف رژیم عراق در لوله‌های نفتی شمال آن کشور.

بپردازیم. حتی اگر این شرط را هم بپذیریم و اعتمادمان را بر این بنا نهمیم، قدم در یک راه طولانی گذاشته‌ایم. باید به آنها تسهیلات اعتباری بدهیم، در برنامه‌های عمرانی حوزه هیرمند شرکت کنیم و اجازه استفاده از بنادر خود را به آنها بدهیم. ضمناً اگر بخواهیم آنان را از شکل رقیب بالقوه به یک کشور وابسته به ایران مبدل کنیم باید در مسائل امنیتی با آنان همکاری کنیم. شاه بسیار علاقه مند شد و دستور داد با نخست وزیر و وزیران دربارهٔ این مسائل گفتگو کنم...

سه شنبه، ۲۷ اسفند

شرفیابی... شاه از دست دخترش شهناز فوق العاده عصبانی است، چون شهناز نامزدش محمود زنگنه را رها کرده است. <sup>۱</sup> می‌گفت: "او یا دیوانه شده یا دارد به سوی جنون می‌رود. مغزش پر از افکار دیوانه‌وار است." پاسخ دادم ولی به عقیده من شهناز بی‌اندازه باهوش است. شاه گفت: "ذکاوت و جنون اغلب با یکدیگر توأم است." این حرف مرا ناراحت ساخت.

یکبار دیگر موضوع افزایش آب بها را مطرح کردم. شاه گفت: "گمان می‌کنید تا کی مردم می‌توانند از چیزهای مجانی استفاده کنند؟ پیشرفت، پول می‌خواهد." پاسخ دادم افزایش ۷۰ درصد قیمتها پیشرفت نیست، بلکه فقط بیعدالتی است. باید حسنعلی منصور را به یاد داشته باشیم که بهای نفت مصرف داخلی را افزایش داد و به بهای جانش تمام شد. شاه ترجیح داد به این اشاره من توجه نکند. گاهی بی‌اعتنائی او مرا آزار می‌دهد و ناچار می‌شوم روز بعد

۱. یک جوان تاجر خوشگذران کردتبار که با دربار رفت و آمد داشت.

مطلب را مجدداً مطرح کنم. تا کی می توانیم به مردم و نیازهایشان بی توجهی کنیم؟ مرگ منصور در چهار سال پیش برای ما برکتی الهی بود ولی اکنون شاه باید بهای دیوانگیهای یک دولت بی کفایت را پردازد که آنقدر کوتاه بین است که از گذشته عبرت نمی گیرد.

شاه می گوید امسال تابستان برای گذراندن تعطیلات به کرانه دریای خزر نخواهد رفت چون آب و هوای شمال همیشه او را بیمار می سازد. سپس پرسید: "چه وقت قرار است تأسیسات جزیره کیش آماده شود؟" گفتم انشاءالله تا نوروز آینده.

#### چهارشنبه، ۲۸ اسفند

باز فرصتی یافتم تا موضوع آب بها را با شاه مطرح کنم. در مقابل شاه ادعا کرد که هزینه زندگی سالی یک درصد افزایش می یابد. گفتم پس چرا مردم را تحت فشار قرار بدهیم؟ شاه برخلاف دیروز استدلال مرا پذیرفت و قول داد در پیشنهاد دولت تجدید نظر کند.

مجدداً در باره شهناز صحبت کردیم. شاه گفت به او هشدار بده که یا راه و رسم زندگی اش را تغییر بدهد یا او را از ارث محروم خواهد ساخت. گفتم من بخوبی اطلاع دارم که شهناز با سبک زندگی خاصی مخلوط شده که مورد پسندش نیست. ولی این نتیجه تربیت بد اولیه، فقدان عشق مادری و سرپرستی دقیق بوده است. نباید او را مورد سرزنش قرار داد. او نیاز به تفاهم دارد و من در همین راستا با او گفتگو خواهم کرد. باز به تفصیل در این خصوص صحبت کردیم و سرانجام شاه با طرز برخورد من موافقت کرد.

سپس مسأله پاکستان و موقعیت رو به خرابی ایوب مطرح شد. بی نظمی

در شهرها گسترش یافته است. من نیز مانند شاه معتقدم که اگر ایوب می خواهد مجدداً نظم و قانون را برقرار سازد باید واکنش جدی نشان بدهد. گفتم: "بیچاره ایوب، چقدر در میان هموطنانش منفور شده است" بی اختیار این نگرانی به من دست داد که مبادا روزی اعلیحضرت نیز به رغم این همه خدماتی که انجام داده است با چنین وضعیتی روبرو شود. شاه و من به این فکر وسوسه شدیم که ایوب تعمداً ریسمان را از گردن مردم برداشته است. ظاهراً هنوز ارتش پشت سر ایوب قرار دارد. او می تواند یک آشوب کوچک ایجاد کند و سپس آنرا بهانه سرکوب مردم قرار دهد.

بعد از ظهر سفیر انگلیس به دیدنم آمد. در باره بحرین و جزایر خلیج فارس که او مایل است به عنوان دو موضوع جداگانه مطرح شود مذاکره کردیم. می گفت اشغال مجدد جزایر تنب برای ما (ایران) آسان است ولی در مورد ابوموسی اشکال دارد چون این جزیره نزدیک به ساحل عربستان قرار گرفته و تصرف آن به این آسانی نیست. پاسخ دادم موقعیت جغرافیائی جزایر نه تصمیم ایران را تغییر می دهد و نه عرب ها را قادر می سازد که تکه ای از خاک ایران را در تصرف داشته باشند. سفیر اظهار داشت که یافتن راه حلی برای مسأله بحرین مسلماً تأسیس فدراسیون امارات متحده عربی را تشویق خواهد کرد و در این مرحله ایران خواهد توانست ابوموسی را بمنظور منافع امنیتی مشترک در خلیج فارس تصرف کند. اگر چنین کاری صورت بگیرد ما خواهیم توانست به پشتیبانی بریتانیا متکی باشیم.

در شام شاهانه شرکت کردم و پیشنهادات گوناگون سفیر را به عرض رساندم. شاه از من خواست به سفیر بگویم با دوستانی نظیر او، ایران نیاز به دشمن ندارد. من زیر بار نرفتم و گفتم به عقیده من بهتر از این حرفها تضمین

منافع اقلیت ایرانی در بحرین و خلیج فارس است. شاه به فکر فرو رفت و چیزی نگفت...

پنجشنبه، ۲۹ اسفند

تحويل سال نو، امشب یک ربع به یازده بود. بلافاصله پس از تحويل به اتفاق همسر و دخترانم به خانه مادرم رفتم. سپس به دربار رفتم و سال نو را به شاه تبریک گفتم و شاه چند سکه طلا به من داد. تمام اعضای خاندان سلطنت حضور داشتند...

جمعه، اول فروردین ۱۳۴۸

در مراسم سلام نوروزی ملکه همانند سال گذشته شرکت کرد... ولیعهد نخستین نطق رادیویی خود را خطاب به ملت ایراد کرد و بسیار خوب از عهده برآمد.

نظر به اینکه عید امسال مصادف با دوم ماه محرم بود، اشخاص مختلف به شاه پیشنهاد کردند که به احترام ایام عزاداری سلام را ملغی کند. وقتی شاه با من مشورت کرد، توصیه کردم این گونه نکته گیریها را نادیده بگیرد. نباید سستهای ملی را فدای حرفهای بی معنی کرد. شاه موافقت کرد. کار اجرای مراسم سلام را پی گرفتیم و از روحانیون دعوت کردیم. اینان نخستین گروهی بودند که به حضور شاه رسیدند و به او تبریک گفتند. وقتی قدرت باشد بسیاری از این گونه مسائل به آسانی حل می شود. بدون قدرت هر کس و ناکسی در روی زمین بر پشت آدم سوار می شود و آنوقت دیگر زندگی ارزش ندارد.

به عنوان مثال وقتی من نخست وزیر بودم تساوی حقوق زنان و مردان را اعلام کردیم. یک سال تمام شکایات روحانیون مرا به ستوه آورده بود تا اینکه شاه قدرت نمائی کرد و آنها را سر جای شان نشاند من دستور دادم بعضی از آنان را زندانی و بعضی را تبعید کنند و چند آشوبگر را هم به جوخه اعدام بپارند. بدین ترتیب یکبار برای همیشه به مسأله خاتمه دادیم. اکنون زنان در هر دو مجلس عضویت دارند و یکی از آنان نیز به وزارت آموزش و پرورش منصوب شده است...<sup>۱</sup>

... در شام شاهانه شرکت کردم. شاه افسرده بود و اظهار نمود سرخوردگی در مذاکرات با کنسرسیوم نفت، ناامیدی از طرز رفتار انگلیسیها در مورد جزایر بخصوص ابوموسی - که مطمئن بود در صورت موافقت با استقلال بحرین با اشکال روبرو خواهد شد - او را به این حال و روز انداخته است. همچنین در باره وضع خزانه نگران است. یک ساعتی گفتگو کردیم و به من دستور داد مذاکراتم را با سفیر انگلیس دنبال کنم.

... اوضاع پاکستان بسیار وخیم است. در همه جا هرج و مرج گسترش یافته است...

یکشنبه، ۳ فروردین

... سفیر انگلیس به دیدنم آمد. به او گفتم مادامی که سرنوشت جزایر تنب و ابوموسی روشن نشود، نخواهیم توانست به توافق در باره بحرین نایل شویم. پاسخ داد در این صورت داریم وقتمان را تلف می کنیم. گفتم: عیبی ندارد،

۱. منظور فرخ رو پارسا است.

سپس پیشنهاد کرد همانطور که با شیخ رأس الخیمه تماس گرفتیم، با شیخ شارجه نیز تماس بگیریم. <sup>۱</sup> در صورتیکه معامله‌ای صورت بگیرد انگلیسیها از ما پشتیبانی خواهند کرد. گفتم این پیشنهاد را به عرض شاه خواهم رساند ولی خودم در وضعی نیستم که در باره آن اظهار نظر کنم.

سفیر انگلیس امروز راغب تر از ملاقات قبلی بود که حل مسأله بحرین را به پیشنهادهای مربوط به جزایر مرتبط سازد. خاطر نشان کرد که اگر ایران به تأسیس فدراسیون امارات عربی کمک کند، در اینصورت ما (ایران) خواهیم توانست به دعوت و از جانب فدراسیون جزایر را تصرف کنیم، بی آنکه ترس از واکنش شدید عربها داشته باشیم. گفتم: "بی پرده بگویم من اعتماد خود را به پیش بینی‌های شما از دست داده‌ام... شش سال پیش... خود جنابعالی... به من گفتید که دست کم تا بیست سال دیگر ما محکمترین تعهدات را نسبت به شیوخ خواهیم داشت و هرگونه دخالت خارجی به خاک آنها را حمله مستقیم به منافع بریتانیا تلقی خواهیم کرد. هنوز پنج سال نگذشته بود که انگلستان خروج کامل خود را از خلیج فارس اعلام کرد. شما و کشورهای غربی عموماً فقط در فکر منافع نفتی‌تان هستید، منافع ایران بخوبی قادر است از جانب شما حفظ کند." سفیر چیزی نگفت ولی من بر این باورم که دولتهای غربی در ته دلشان از ایران واهمه دارند و مایل نیستند ما بر خلیج فارس تسلط داشته باشیم. اکنون باید انتظار را پیشه کنیم که چه خواهد شد.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

۱. خالد بن محمد القاسمی، در سال ۱۹۶۵ به جای پسر عمویش شیخ صقر حکمران مخلوع نشست. بدنبال اتهام به همکاری با ایران در مورد ابوموسی، شیخ خالد در ژانویه ۱۹۷۲ بدست مخالفان به رهبری پسر عمویش به قتل رسید.

در شرفیابی امروز غروب به حضور شاه به این نکته اشاره کردم. شاه بشدت نسبت به من خشمگین شد. گرفتاری من این است که خیلی با او رک و راست هستم. دیگران فقط چیزهایی را به او می‌گویند که مایل است بشنود ولی من چنین وسواسی ندارم...

در پایان شرفیابی شاه اعلام کرد در صورتیکه خبر قطعی در باره سفر آینده‌اش به آمریکا یا سفر نیکسون به ایران دریافت نکند، به نیکسون نامه‌ای خواهد نوشت و موضع ما را در مذاکرات نفت و مسأله بحرین و خلیج فارس به اطلاع او خواهد رساند.

سه شنبه، ۵ فروردین

... رادیو خبر داد که ایوب خان استعفا داده است... این خبر هر دوی ما را غصه‌دار کرد. شاه در خصوص واکنش مردم به پیام نوروزی‌اش استفسار کرد. گفتم فرمایشات اعلیحضرت همیشه اثر آرام بخش دارد. پرسید آیا از این پیام هیچ نشانه‌ای ناامیدی احساس شده است؟ چون در آن به ولخرجیها و اشتباهاتی که پاره‌ای از متفقین بیگانه ما بخصوص در مورد طرحهای عمرانی مرتکب شده‌اند اشاره شده بود. پاسخ دادم بدون شک مردم تا حدودی گیج شده و انتظار دارند اعلیحضرت مقصرین را نام ببرند. او چیزی نگفت.

استعفای ایوب خان امشب مرا بشدت ناراحت کرد. این اعلام خطری برای همه ماست. چندی پیش سفیر امریکا نظرم را درباره پاکستان پرسید. گفتم در ابتدا باید انتظار استقرار نوعی رژیم دموکراتیک را همراه با بی نظمی عمومی داشته باشیم. سپس نظامیان مداخله خواهند کرد و به هرج و مرج خاتمه خواهند داد. پیش بینی‌های من زودتر از آنچه انتظار می‌رفت به حقیقت



پیوست زیرا ایوب خان به نفع یحیی خان رئیس سابق ستاد ارتش استعفا داده است. او نیز به نوبه خود فرماندهان نیروی دریائی و هوائی را به معاونت خود منصوب کرده و حکومت نظامی را در سراسر پاکستان غربی و شرقی اعلام داشته است. اوضاع بخصوص در پاکستان شرقی وخیم است. مردم به تقلید از چین کمونیست دادگاههای خلقی برپا کرده و کسانی را که مسؤول خرابی اوضاع می دانسته اند اعدام کرده اند. در اینجا باید از ایوب ستایش کنم. او دست کم تشخیص داد که بازی را باخته است و بخاطر کشورش استعفا داد. معلوم بود که تلاشهای نیم بند او در برقراری نظم، هرگونه اعتبارش را در میان ارتشیان از بین خواهد برد. در اینجا من از طرز رفتار مقامات رسمی و بی اعتنائی ای که به نیازهای اساسی مردم نشان می دهند، عمیقاً نگرانم.

#### چهارشنبه، ۶ فروردین

این نخستین روزی است که پس از تعطیلات نوروزی در دفتر کارم حضور می یابم. فقط چند ملاقات داشتم و سپس در حوالی ظهر به اعلیحضرتین و ولیعهد و شاهدخت فرحناز پیوستم و همراه آنان با هلیکوپتر به شاهدشت پرواز نمودم تا در ضیافت ناهار ملکه مادر شرکت کنیم. در شاهدشت گزارشم را به عرض شاه رساندم و شکایاتی را که سفیر امریکا کرده بود ذکر کردم. شاه مصاحبه ای با نیویورک تایمز انجام داده و ضمن آن تصمیم خود را به مخالفت با جانشین شدن نیروی دریائی امریکا - که یک پایگاه موقت در بحرین دارد - به جای نیروی دریائی انگلیس به عنوان حامی بحرین اعلام داشته است. علاوه بر آن اظهار داشته که اگر امریکا با جنگ افزارهایی که او خواسته است موافقت نکند، ایران برای دریافت کمک

به روسیه رو خواهد کرد. وقتی من مخالفت سفیر امریکا را با این گونه اظهار نظرها به عرض رساندم، شاه پاسخ داد منظورش دقیقاً همان بوده که بیان کرده است و امریکائیها باید بدانند که مخالفت ما با دخالت بیگانگان در خلیج فارس جدی است. امریکا باید درک کند که ما یک کشور مستقل هستیم و در مقابل هیچ کس سر فرود نمی آوریم...

مقررات شدید اقتصادی دولت، وضع تعرفه های وارداتی زیاد و همه این چیزها مرا ناراحت می سازد. زندگی سختتر خواهد شد، قیمتها افزایش خواهد یافت و ترس از تورم دولت را وادار خواهد کرد که محدودیتهای بیشتری در اعطای اعتبارات قائل شود. این کار منجر به بیکاری، سختی معیشت و نارضایتی عمومی خواهد شد. دنیای بیرحمی است، اما چرا این قدر مردم را تحت فشار قرار می دهند و دچار سرخوردگی می سازند؟ جمعه آینده که فرصت بیشتری خواهیم داشت این مسائل را با شاه در میان خواهیم گذاشت...

#### پنجشنبه، ۷ فروردین

در شرفیابی امروز صبح، روحیه شاه بسیار خوب بود. نخستین دستوری که صادر کرد این بود که روزنامه ها مقالاتی بنویسند که اگر حکومت پاکستان حتی یک هزارم کارهایی را که رژیم ما برای مردم انجام داده کرده بود، نیازی به ترس از آشوب و شورش نداشت. البته اعلیحضرت حق دارند. ما یک انقلاب منحصر به فرد در ایران کردیم که بخاطر آن هم رژیم و هم ملت می توانند در بسترهایشان آسوده بخوابند. اما اخیراً سیاستهای جدیدی بطور عمدی یا غیر عمدی شروع به تهدید این ثبات کرده است. دستور شاه به

من فرصتی داد که دریچه‌های قلبم را بگشایم. گفتم تعرفه‌های وارداتی جدید جز سختی و هزینه‌های اضافی فایده‌ای نداشته است. وضع جاده‌ها بسیار نامطلوب است و وقتی هم که تعمیر می‌شوند عبور و مرور وسایط نقلیه را متوقف می‌سازند. بدست آوردن گوشت تازه مشکل شده و آب بها خیلی بالا رفته است. تمام این‌ها موجب رنجهای بیهوده شده است. شاه پاسخ داد کارهایی که امسال برای محدود کردن واردات صورت گرفته برای رفاه آینده مردم بوده است. پذیرفتم که این مطلب ممکن است صحیح باشد ولی مردم را باید قانع ساخت. برای آنها مشکل است که خوشبختی را با این همه فداکاریهای مشقت بار یکسان بدانند. نمی‌دانم این سخنان او را خشمگین ساخت یا نه ولی شخصاً به جواد منصور وزیر اطلاعات و جهانگردی تلفن کرد و از وی خواست دستوراتی را که قبلاً به من داده بود، به روزنامه‌ها ابلاغ کند. آنگاه به من دستور داد هرچه زودتر با سفیر انگلیس ملاقات کنم و موضع کشورش را روشن سازم. اظهار نظر کردم که ممکن است انگلیسیها در ته دلشان از ما واهمه داشته باشند و عمداً اشکال تراشی کنند. شاه پاسخ داد احتمالاً همین طور است و انگلیسیها به هیچ وجه مایل نیستند سراسر خلیج فارس را تحت سلطه ایران ببینند.

عصر امروز در مراسم مختلفی که بمناسبت عاشورا برپا شده بود شرکت کردم. در یکی از این مراسم فلسفی وعظ می‌کرد که مثل همیشه سخنانش جالب بود. او حافظه‌ای قوی و صدائی رسا دارد ولی در عین حال نمونه خصایل اسلامی نیست. سیزده سال پیش که من وزیر کشور بودم او بشدت می‌کوشید مورد توجه مردم قرار گیرد و هدفش این بود که نماینده آیت‌الله بروجردی در تهران بشود. اما در واقع این خود فلسفی بود که تمام

دستورها را صادر می‌کرد و آیت‌الله چنان گیج شده بود که نمی‌توانست این مطلب را فاش کند. فلسفی توانست هم شاه و هم مقامات نظامی را فریب دهد و مبارزه‌ای را علیه بهائیان آغاز کند که مملکت را به مرز فاجعه کشانید. ماه رمضان بود و سخنرانیهای ظهر او بوسیله رادیو در سراسر کشور پخش می‌شد و در بسیاری نقاط خشونت و وحشت ایجاد می‌کرد. مردم در اینجا و آنجا چند بهائی را کشتند. فلسفی این کارها را به عنوان اینکه حیثیت شاه را افزایش خواهد داد توجیه می‌کرد. من چاره‌ای نداشتم جز اینکه به سبک خودم بی‌ملاحظه رفتار کنم و دستور بدهم مدام که نظم برقرار نشده است از سخنرانی خودداری کند. بعدها در زمانی که نخست وزیر بودم او مجدداً در صحنه ظاهر شد ولی این بار بصورت یکی از رهبران مذهبی مخالف شاه. به دنبال واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستور دادم او را به زندان افکندند. امشب او بر علیه یک نمایشنامه نویس جوان با استعداد، سخن می‌گفت که در آخرین اثرش که بسیار مورد توجه مردم قرار گرفته روحانیون را دست انداخته است. از این نگران بودم که مبادا فلسفی به انتقام جوئی از من برخیزد و جمعیت را علیه من تحریک کند ولی خوشبختانه او تا این حد پیش نرفت...

شنبه، ۹ تا شنبه ۱۶ فروردین

روز شنبه گذشته مصادف با عاشورا و سالگرد شهادت امام حسین (ع) بود و من قصد داشتم تا بعد از ظهر در منزل بمانم و سپس شاه را در مراسمی که در مسجد سپهسالار برگزار می‌شد همراهی کنم. در بستر استراحت کرده بودم که زنگ تلفن به صدا درآمد. در آن سوی خط سفیر امریکا بود که می‌گفت از جانب خانواده ژنرال آیزنهاور تلگرامی دریافت کرده که شاه را به

تشیع جنازه رسمی وی در واشینگتن دعوت کرده‌اند. آنان از طریق دولت امریکا با بعضی از سران کشورها که آیزنهاور با آنها روابط خاص و نزدیک داشت تماس گرفته بودند. اگر شاه تصمیم به رفتن می‌گرفت می‌بایست ترتیبی بدهد که بعد از ظهر فردا در واشینگتن باشد. با شتاب لباس پوشیدم و به دیدار شاه رفتم تا به وی اطلاع دهم که ژنرال دوگل این دعوت را پذیرفته است. شاه سر میز صبحانه بود و از من خواست پرس و جو کنم که آیا ملکه انگلستان نیز شرکت خواهد کرد. پاسخ دادم انگلیسیها به قدری در قید آداب تشریفاتی هستند که امکان ندارد ملکه انگلیس در این مراسم شرکت کند. نظر به اینکه ساعت پخش اخبار برنامه بین المللی بی بی سی فرا رسیده بود، رادیو را روشن کردم که درست همان چیزی را که پیش بینی کرده بودم تأیید کرد. شاه تصمیم گرفت در مراسم شرکت کند. متذکر شدم که این یک فرصت ایده آل برای ملاقات با رهبران جدید امریکا است و شاه با نظرم موافقت کرد و تصمیم گرفت بلافاصله پس از پایان مراسم در مسجد، تهران را ترک گوید. در این فرصت کوتاه در دسر زیادی در تدارک سفر داشتم بخصوص که آن روز تعطیل عمومی و همه جا بسته بود. در ساعت شش بعد از ظهر سوار یک هواپیمای دربست ایران ایر به مقصد لندن شدیم و صبح روز بعد با هواپیمای پان آمریکن به واشینگتن پرواز کردیم. درست سر ساعت دو بعد از ظهر همگی با لباسهای تشریفاتی در برابر کلیسایی که مراسم انجام می‌گرفت از اتومبیل پیاده شدیم.

شاه در مراسمی که در گورستان آرلینگتون ترتیب داده شده بود نیز شرکت کرد. نیکسون و جانسون هم حضور داشتند. به رغم حضور دوگل، نخستین صندلی به شاه اختصاص داده شده بود. نیکسون ضیافت شامی به

افتخار میهمانان عالیقدر در کاخ سفید داد که دوگل و شاه در آن ستاره مجلس بودند و دیگران جلب توجه نمی‌کردند.

چنانکه پیش بینی می‌شد مسافرت به واشینگتن به شاه فرصت داد با رهبران جدید امریکا ملاقات و با بعضی از دوستان قدیمی تجدید دیدار کند. او با رئیس جمهور، ویلیام راجرز وزیر خارجه، ملوین لرد وزیر دفاع، رابرت مک نامارا وزیر سابق دفاع که اکنون رئیس بانک جهانی شده است، پیرپل شوایتزر رئیس صندوق بین المللی پول و هنری کیسینجر که به عنوان مشاور امنیت ملی جانشین والت روستو شده است ملاقات کرد. روستو و برادرش باما بسیار دوستانه برخورد کردند. نیکسون ناچار بود که هر رئیس کشوری را بین پنج تا پانزده دقیقه جداگانه بپذیرد اما ملاقات با دوگل یکساعت و ملاقات با شاه یکساعت و ربع بطول انجامید. همچنین ملاقات شاه با معاون رئیس جمهور سه ربع ساعت بیش از آنکه پیش بینی شده بود طول کشید. در تمام این مدت حبیب بورقبیه رئیس جمهور تونس در بیرون در انتظار بسر می‌برد. پیرمرد بیچاره!...

شاه اختلافات ما را با کنسرسیوم نفت تشریح کرد، به خطراتی که افزایش میزان تولید نفت کویت و ابوظبی دارد تأکید ورزید و گفت آنها آن قدر پولدار خواهند شد که غرب باید با یک زوج غول آسا که خودش ساخته است کنار بیاید. حتی هم اکنون کویت می‌تواند با بیرون کشیدن سپرده‌هایش از بانکهای انگلیس اقتصاد بریتانیا را فلج سازد. همینطور ابوظبی که نیم میلیارد دلار درآمد نفت دارد و جمعیتش بیست هزار نفر است و لیبی که درآمد نفتی اش ۱/۲ میلیارد دلار و جمعیتش فقط دو میلیون نفر است. شرکتهای نفتی فقط در این فکر هستند که منافعشان را به حد اعلا برسانند و هر سنت آن را

شمارش می‌کنند. هیچ توجهی به نیازهای منطقی کشورهای تولیدکننده نفت ندارند. شاه این مطالب را در ملاقات با نیکسون و راجرز وزیر خارجه مطرح کرد. هر دوی آنان موافقت خود را ابراز داشتند و منکر این شدند که هر نوع نفوذی بر شرکتهای نفت بین المللی دارند.

امریکائیهای سهمیه‌ای برای واردات نفت دارند که معادل ۱۲/۵ درصد تولید داخلی آنان است. از چند سال پیش ما راغب بودیم بیش از این سهمیه به آنها نفت بفروشیم ولو اینکه نفت خود را با کالاها و خدمات امریکائی مبادله کنیم. تا بحال در این کار توفیقی نداشته‌ایم ولی شاه در تأکید مجدد این پیشنهاد اصرار ورزید و پیشنهاد کرد امریکائیهای نفت ایران را در معادن نمک امریکا و محلهائی نظیر آن انبار کنند،<sup>۱</sup> بطوریکه در موارد اضطراری آماده استفاده باشد. او بسیاری از شرکتهای بزرگ امریکائی از قبیل جنرال الکتریک، فولاد بتلهم و غیره را نام برد که می‌توانند در چنین معامله‌ای شریک شوند... همچنین از امریکائیهای خواست مزایای دوستی با ما را در نظر بگیرند و تأکید کرد ایران ترجیح می‌دهد از نفوذ شوروی مصون باشد. ایران دوست غرب و به قدر کافی نیرومند است که بتواند استقلال و حاکمیت خود را حفظ و از منافعش دفاع کند و در نتیجه قادر است از منافع دوستان غربی خود نیز دفاع کند.

مسائل گوناگونی مورد بحث قرار گرفت، از مبادلات بازرگانی تا آموزش خلبانان و همافران ایرانی در امریکا. در مورد خلیج فارس شاه اظهار کرد منافع امریکا ایجاب می‌کند که انگلیسیها هرچه زودتر از این منطقه خارج

۱. این فکر را نخستین بار دکتر رضا فلاح مطرح کرده بود.

شوند و ادعا کرد این منطقی‌ترین راه جلوگیری از نفوذ و رخنه روسها است. اما من شخصاً با منطق شاه در این خصوص موافق نیستم. از نظر ما خروج انگلستان منطقی است ولی در مورد کل خلیج فارس خیلی جای بحث دارد. به شاه توصیه کردم کمیسیونی بمنظور مطالعه این مسأله تشکیل بدهد ولی او نصیحت مرا نشنیده گرفت. شاه از هرچه نام "مطالعه" دارد متنفر است و اینگونه طرز فکر در دنیای جدید خطرناک است. همانطور که در سایر کشورها مرسوم است، رئیس کشور باید از طریق مطالعات سیاسی که کلیه جنبه‌های یک مسئله را با دقت تحلیل و بررسی می‌کنند، هدایت شود. مثلاً باید در نظر داشته باشیم که حضور ناوگان امریکا عامل مهمی در دور نگاه داشتن ناوگان شوروی از خلیج فارس است. در صورتی که امریکائیهای در خارج از آبهای ساحلی ما مستقر باشند ما حق نداریم اصرار کنیم که آنها خلیج فارس را کلاً ترک کنند. در هر حال وظیفه من ایجاب می‌کند که شاه را متقاعد سازم که هر مسئله‌ای قبل از آنکه در باره‌اش تصمیم بگیرد، باید دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرد. طبعاً هم وزارت امور خارجه و هم سازمان امنیت گزارشهایی تهیه می‌کنند ولی من آنها را دیده‌ام که تا چه اندازه سطحی و گمراه کننده‌اند. ای کاش این گزارشها را کسانی می‌نوشتند که غرض و مرضی نداشتند.

شخصیتهای بسیاری بدون اطلاع قبلی برای ادای احترام به شاه به سفارت ما آمدند. پذیرائی از این شخصیتهای یک کار پرزحمت و وقت گیر بود که شب و روز مرا مشغول می‌داشت. هیچ شبی بیش از سه چهار ساعت فرصت خوابیدن نداشتم. شاه نیز خسته شده بود. هرچند من در مذاکرات شاه با شخصیتهای بیگانه شرکت نداشتم ولی او هر بار خلاصه‌ای از گفتگوهایش را به اطلاع من می‌رساند. با این همه در مذاکرات با اسپرو و اگنیو معاون رئیس

جمهور شرکت داشتم که ضمن آن شاه به شدت از کنستانتین پادشاه یونان که بدست نظامیان برکنار شده بود دفاع کرد.

سفیر امریکا همه جا همراهان بود و در ضیافت شام در شب عزیمت مان به لندن شرکت کرد. ضمن مسائل دیگر دورنمای آینده ایران و در صورتیکه خدای نکرده اتفاقی برای شاه بیفتد نیز مورد بحث قرار گرفت. سفیر عقیده داشت کشور تا یکی دو سال قوه محرکه خود را حفظ خواهد کرد سپس ممکن است همه چیز شروع به فروپاشی کند. من این احساس را یافتم که شاه از این اظهارنظرها بشدت دلخور شده است. روز بعد در لندن از من خواست این مطالب را به انگلیسیها بگویم و پیرسم آیا آنها توطئه‌ای را نزد امریکائیا کشف کرده‌اند که سفیر امریکا تصادفاً فاش ساخته است؟ پاسخ دادم شکی نیست که آنها مطالعات مقدماتی در باره جانشینی اعلیحضرت به عمل آورده‌اند و دلیل آن انتصاب ملکه فرح به عنوان نایب السلطنه بوده است. اما شخصاً بر این باورم که آنها گمراه شده‌اند. هیچ جانشین قابل دوامی برای اعلیحضرت وجود ندارد. علیاحضرت ملکه زنی پاکدامن و فرشته آساست ولی بی تجربه و عصبانی است. او نیز مثل ولیعهد برای در دست گرفتن زمام امور خیلی جوان است. حزب اکثریت هیچ نفوذی بر ارتش نخواهد داشت و من راه پر سنگلاخی را در پیش می‌بینم. بی‌نظمی و سقوط بدون هیچ راه حلی مطمئن...

۱. در ۱۶ شهریور ۱۳۴۶ در قانون اساسی ایران تجدید نظر به عمل آمد و به ملکه اجازه داده شد در صورتیکه شاه قبل از رسیدن ولیعهد به سن ۲۰ سالگی از دنیا برود یا از انجام وظایفش عاجز شود، او نایب السلطنه شود.

شاه در واشینگتن دچار دندان درد شد و تصمیم گرفت دو روز در زوریخ برای ملاقات با دندان پزشکش توقف کند. در زوریخ علیرغم حضور دندانپزشک، به همه ما بسیار خوش گذشت.

### شنبه، ۲۳ فروردین

عصر امروز به دستور شاه بران رئیس شرکت نفت شل را به حضور پذیرفتم. او بطور رسمی درباره ارزیابی ساده‌ای از واقعیت در ایران (در حوزه مسائل نفتی) مأموریت دارد، ولی در پشت صحنه امیدوار است راه حلی برای خواسته‌های ایران در مورد تولید اضافی نفت بیابد. در حدود دو ساعت گفتگو کردیم. ظاهراً کنسرسیوم مایل است راهی برای تقاضای افزایش تولید ۱۰۰ میلیون دلاری ما بیابد. همچنین حاضر است، تولید خود را به میزان سالی ده درصد افزایش بدهیم که در اینصورت هنوز کمتر از ۱۵ درصدی است که ما خواهانیم. بیش از هر چیز دورنمای آینده آنان را نگران می‌سازد، چون در نظر دارند ۵۰ میلیون دلار افزایش امسال ما را به عنوان مساعده از تولید سال آینده پردازند. ولی اگر با ۱۵ درصد افزایش خالص در تولید سال آینده موافقت کنند ما در واقع مجموعاً ۲۰ درصد اضافه درآمد خواهیم داشت و خواهیم توانست اعتباری را که می‌خواهند امسال به ما بدهند مستهلک نمائیم. این ترتیب برای شرکای ما قابل قبول نخواهد بود. پاسخ دادم ما فقط حق خود را می‌خواهیم و حق داریم به هر ترتیبی شده آن را بدست آوریم. دو سال پیش به هنگام جنگ عرب و اسرائیل، ما تماماً جریان نفت را ادامه دادیم تا ما را در زمره عربها محسوب نکنند.

دوشنبه، ۲۵ فروردین

بران را برای صرف صبحانه دعوت کردم. پیشنهاد کردم اگر نوعی تضمین در مورد درآمد امسال بدهد، وقتی در باره نرخ آینده تولید بحث خواهیم کرد، همه چیز حل خواهد شد. ولی در عین حال طبق دستور شاه تهدید کردم که در غیر این صورت قانونی وضع خواهیم کرد که شرکتهای نفت را وادار به پذیرفتن خواسته‌های ما خواهد ساخت. مدیران شرکتهای نفت بیم از آن دارند که هر اقدامی ما بکنیم در کشورهای همسایه گسترش خواهد یافت. اما سفیر امریکا چنین اعتقادی ندارد. کنسرسیوم احساس می‌کند که خواسته‌های ما در مورد افزایش تولید بکلی غیر قابل قبول است.

برای عرض گزارش مربوط به مذاکرات با بران شرفیاب شدم. کنسرسیوم عاقبت راهی خواهد یافت که خواسته‌های ما را در مورد ۱۰۰ میلیون اضافه درآمد تأمین کند ولو اینکه این کار به شکل مساعده باشد. ولی بیم از آن دارد که در آینده نیز نظیر چنین خواسته‌ای را مطرح کنیم. اگر چنین کاری بکنیم شرکتهای نفت بین المللی نیم میلیارد دلار وام پرداخته روی دستشان خواهد ماند که وزنه‌ای است فلج کننده. شاه از شنیدن این موضوع لبخند مزورانه‌ای زد و گفت اگر آنها دچار چنین وضعی شوند چاره‌ای نخواهند داشت جز اینکه میزان تولید ما را زیاد کنند. زیرکی شاه مرا خشنود ساخت.

ناهار مهمان سفیر انگلیس بودم. بران و پاتریک گوردون - واکر وزیر خارجه سابق انگلیس نیز حضور داشتند. سپس برای عرض گزارش مذاکراتشان به دربار رفتم. شاه فردا به تونس پرواز خواهد کرد. از او اجازه گرفتم یکی دو روز به بیرجند بروم.

پنجشنبه، ۲۸ فرودین

سه شنبه گذشته، شاه قبل از سفر به من دستور داد پیامی به آرمین مایر سفیر آمریکا برسانم که به پرزیدنت نیکسون اطلاع دهد که "شاه موضوع را با روسها در میان گذاشته و پاسخ مساعد دریافت داشته است." این پیام جز برای شاه و پرزیدنت نیکسون، برای دیگران نامفهوم است.<sup>۱</sup>

چهار روز در بیرجند ماندم ولی امروز صبح قبل از آنکه به بازرسی مناطق زلزله زده بپردازم، ارتشبد نصیری رئیس ساواک از تهران تلفن زد و خواهش کرد فوراً به تهران برگردم. با وجود هوای نامساعد هواپیمائی پیدا کردم و به ارتشبد اطلاع دادم که بمحض فرود در تهران به دیدنم بیاید. او در وضعی بسیار آشفته و بد بود و به من التماس کرد که به او کمک کنم. اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه مرتکب یک اشتباه بزرگ شده و ما را در آستانه جنگ با عراق قرار داده است. شاه به ارتش اعلام آماده باش قرمز داده است. من هیچ نمی‌دانستم روابط ما با عراق تا این اندازه تیره است. اهمیت بحران بین دو کشور بشدت مرا تکان داد.<sup>۲</sup>

۱. شاه و امریکا از رویدادهای پاکستان نگران شده بودند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که آنها از طریق شوروی به هند هشدار دادند که از اوضاع پاکستان سوء استفاده نکند. ماهیت این ابتکار هر چه باشد، بخوبی نشان می‌دهد که امریکائیان شاه را یک متحد قابل اعتماد می‌دانستند.

۲. شاه تصمیم گرفته بود قرارداد با عراق در باره شط العرب را لغو کند. قرار شده بود یک کشتی با پرچم ایران از این آبراه - که هنوز تحت حاکمیت عراق بود - عبور کند. به ارتش آماده باش داده شده بود تا هرگاه مقامات عراقی سعی در متوقف ساختن کشتی و فرود آوردن پرچم ایران بکنند، دخالت کند. کلیه این تصمیمات محرمانه اتخاذ شده ←

مراتب را طی تلگرامی به عرض شاه رساندم ولی بشدت نگرانم. در حالیکه در بحبوحه مذاکرات حیاتی با شرکتهای نفت هستیم و داریم به نوعی تفاهم با عربهای خلیج فارس نزدیک می شویم، آیا وقت برای توسل به زور علیه عراق مناسب است؟ این کارها خونم را به جوش می آورد. من خلق و خوی ایرانیان را خوب می شناسم. کوچکترین شایعه شکست، رژیم را ساقط خواهد کرد... دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد... ولو اینکه عراقیها از جنگ با ما پرهیز کنند، باز می توانند با ممانعت از رفت و آمد کشتیهای ما در شط العرب اقتصاد ما را فلج سازند. ما راهنماهای کشتی که دارای گواهینامه های بین المللی باشند نداریم و در راهنمایی کشتیها به عراقیها متکی هستیم.

### جمعه، ۲۹ فروردین

شب ناراحتی را گذراندم و بسیار بد خوابیدم. تقریباً هر ساعت به اخبار بین المللی گوش می دادم، اما هیچ تحول تازه ای روی نداده است. دیدار کوتاهی از کودکان شاه کردم. فرحناز و علیرضا هر دو بیمارند. مربی علیرضا گمان می کند او یک سوزن را بلعیده است. من کودکان شاه را مثل بچه های خودم دوست دارم.

پاسخ شاه به تلگرام من واصل شد.<sup>۱</sup> هیچ کس نمی تواند با او بحث کند. اما من وظیفه خود را انجام داده ام و از خدا می خواهم که ترسم بیجا بوده باشد.

بود و علم و اعضای دولت از آن اطلاع نداشتند.

۱. پاسخ شاه مختصر و به این مضمون بود: "آنها (عراقیها) بیش از اندازه مغرور شده اند و لازم بود سرجایشان نشانده شوند."

انشاءالله همه چیز به سود ما تمام خواهد شد.

### یکشنبه، ۳۱ فروردین

امروز بعد از ظهر سفیر امریکا به دیدنم آمد، نگران از اینکه بین ما و عراقیها چه خبر شده است. تا جایی که مصلحت دانستم او را کمتر در جریان قرار دادم. قبل از آن ارتشبد نصیری با اخبار خوب به دفتر کارم آمده بود. اوضاع عراق نزدیک به فروپاشی است و ارتش آنها زیر ضربات کردها قرار گرفته است. در چنین اوضاعی التکریتی وزیر دفاع عراق<sup>۱</sup> به نماینده ساواک در بغداد اطمینان داده که هیچ جنگی صورت نخواهد گرفت. علاوه بر همه اینها، در سواحل عراقی شط العرب سیل جاری شده و ارتش عراق را در جا میخکوب کرده است. عراقیها فقط برای حفظ ظاهر ادعاهایشان را دایر به اینکه حقوق غیر قابل انکار در شط العرب دارند تکرار کرده اند. قرار است فردا کشتی ابن سینا با پرچم ایران از آبادان به سوی خلیج برود. اگر عراقیها به روی آن آتش بگشایند، باید بیم بدترین حوادث را داشته باشیم.

### دوشنبه، اول اردیبهشت

ملکه فرح برای افتتاح خانه ایران به پاریس رفته است<sup>۲</sup> و بنابراین شاه

۱. ژنرال حردان التکریتی، هیچ نسبتی با صدام حسین نداشت ولی زادگاه او تکریت بود. او در اکتبر ۱۹۷۰ از وزارت دفاع برکنار و از عراق تبعید شد و در مارس ۱۹۷۱ بدست یک تروریست عراقی در کویت به قتل رسید.

۲. خانه ایران در خیابان شانزده لیزه پاریس واقع است. ابتدا در نظر بود مرکز فرهنگی و هنری باشد ولی بعدها بصورت فروشگاه فرش و خاویار درآمد.

به تنهایی از تونس مراجعت کرد و مستقیماً از فرودگاه به مرکز ستاد نیروهای مسلح رفت تا در جلسه توجیهی اوضاع نظامی و موقعیت دفاعی ایران شرکت کند. همین که شاه از هواپیما پیاده شد، رئیس ساواک به او خبر داد که سپهد بختیار تابعیت عراقی کسب کرده است. شرم آور است. او اکنون می تواند با جلال طالبانی رهبر کردها علیه ما همدست شود.<sup>۱</sup>

کشتی ابن سینا امروز نتوانست عزیمت کند ولی چندین کشتی بازرگانی وارد بنادر ما شدند بدون آنکه مزاحمتی از جانب عراقیها ایجاد شود.

### سه شنبه، ۲ اردیبهشت

امروز صبح چند دقیقه ای شاه را دیدم. او منتظر عمرسقااف وزیر خارجه سعودی بود که نیم ساعت قبل از شرفیابی به دفتر کار من آمد. در میان عربها او یک فرد عاقل بشمار می رود. از این که امریکا دوست را از دشمن تشخیص نمی دهد شکایت داشت.

کشتی ابن سینا امروز از شط العرب عبور کرد، بدون آنکه هیچ واکنشی از جانب عراقیها نشان داده شود.

### چهارشنبه، ۳ اردیبهشت

امروز صبح چند خبر جالب داشتیم. وینستون چرچیل نوه نخست

۱. رهبر چپگرای کردهای عراقی که با رژیم بغداد مبارزه می کرد و رقیب ملا مصطفی بارزانی بود.

وزیر دوران جنگ بریتانیا به دیدنم آمد. او در حال حاضر به عنوان خبرنگار روزنامه تایمز کار می کند و گزارشهای عینی او افکار عمومی انگلستان را علیه جنگ داخلی در نیجر به برانگیخته است. دولت متبوع وی به دولت فدرال اسلحه می فروشد تا علیه شورشیان بیافرا به کار ببرد... سپس آرماند هامر رئیس شرکت نفت آکسیدنتال قبل از شرفیابی بحضور شاه به دفتر کار من آمد. شرکت او در لیبی فعالیت می کند و در سالهای اخیر کارهای عمده ای انجام داده است. ضمن سخنانش اظهار داشت حاضر است هر مقدار نفتی که ما از کنسر سیوم بدست آوریم به قیمت بازار بفروشد. به علاوه آماده است هر قدر اراضی که ما از کنسر سیوم پس بگیریم از جانب ما بهره برداری کند. او پیرمردی زنده دل است و پیشنهادهایش مرا بسیار خوشحال کرد. مذاکرات با کنسر سیوم که قرار است در ۲۰ اردیبهشت آغاز شود با این پیشنهاد به ما قدرت چانه زدن خواهد داد.

### پنجشنبه، ۴ اردیبهشت

در شرفیابی امروز صبح نامه رمزی که با پیک مخصوص از واشینگتن رسیده بود به شاه دادم. پاسخ شاه نیز به صورت رمز بود و بنابراین مرا بکلی در تاریکی گذاشته اند. هیچ کاری نمی شود کرد. شاه حق دارد بعضی اسرار را برای خودش نگاه دارد. اما اطمینان دارم دیر یا زود خودش جزئیات مطلب را برایم فاش خواهد ساخت.

دکتر فلاح معاون مدیر عامل شرکت نفت که از امریکا مراجعت کرده به دیدنم آمد. در مورد اینکه ما بتوانیم در بازار داخلی نفت امریکا رخنه کنیم بدبین بود چون شدت بوسیله سهمیه های وارداتی حمایت می شود. شرکتهای



نفتی با این کار مخالف اند و ما با مسئله جدید نفت آلاسکا روبرو هستیم که با قیمتی بالاتر از نفت صادراتی ما به امریکا فروخته می شود. اکنون فلاح پیشنهاد می کند ما به ابتکار خودمان مازاد نفت ایران را در امریکا انبار کنیم. در موارد اضطراری امریکا حق خواهد داشت فقط با اضافه کردن میزان سهمیه ما از این ذخایر استفاده کند ما حتی می توانیم نفت مزبور را با کالاها و خدمات امریکائی مبادله کنیم. سودی که از این کار خواهیم برد بقدری زیاد خواهد بود که می توانیم نیمی از این ذخایر را به رایگان در اختیار امریکا بگذاریم. ایران از لحاظ مصرف بالقوه کالاها و خدمات امریکایی در خاورمیانه منحصر بفرد است و فقط ما هستیم که قادریم دست به چنین معامله ای بزنیم. پیشنهاد جالبی است ولی تا جائی که به من مربوط می شود دور از واقعیت است.

روابط با عراق دارد به تدریج بهبود می یابد. عصر امروز سفیر امریکا به دیدنم آمد و اطلاع داد بزودی به مأموریت دیگری منتقل خواهد شد. قبلاً احساس کرده بودم که چنین نقل و انتقالی در راه است.

شنبه، ۶ اردیبهشت

هوای بهاری بسیار عالی است ولی متأسفانه من بقدری سرم گرم است که نمی توانم از آن لذت ببرم. صبح پس از خواندن نامه ها و تلگرامهای واصله به حضور شاه شرفیاب شدم. او دستنوشته زندگینامه اردشیر جی را که به قلم خودش بود به من داد. این شخص یک خارجی است که سی سال پیش مرده

است. پسرش در سازمانهای اطلاعاتی انگلیس کار می کند<sup>۱</sup> و امید وار است خاطرات پدرش رامتشر سازد که بخشی از آن مربوط به رضاشاه است.<sup>۲</sup> گفتم فکر بسیار جالبی بنظر می رسد ولی شاه با زیرکی گفت: "بشرط آنکه تلاشی از جانب پسر نباشد که کارهای خودش را تحت نام اردشیر جی پیش ببرد." با این حال من معتقدم این زندگینامه حقیقی است و به شاه تذکر دادم که این روزها هیچ کس قادر نیست چنین جزئیاتی را اختراع کند.

امشب در شام شاهانه شرکت کردم. شاه سربه سر مادرش می گذاشت. بقیه حضار به زحمت می توانستند جلو خنده خود را بگیرند ولی خود شاه کیف می کرد. بعد به من گفت سفیر شوروی را دیده و او سعی کرده است تلاش محرمانه ای در میانجیگری میان ایران و عراق بنماید. اظهار نظر کردم مادام که شوروی از بزرگ جلوه دادن موضوع خودداری می کند، می تواند میانجی خوبی میان ایران و عراق باشد. نیز موضوع نوشته های جراید را مطرح کردم. روزنامه ها در درج این مطلب که قرارداد ۱۳۱۶ شط العرب به شاه سابق تحمیل شده بود غیر منصفانه رفتار کرده اند. در حالیکه او در حقیقت با امضای این قرارداد چند امتیاز با ارزش کسب کرد. شاه با نظر من موافقت کرد و دستور داد که وزارت اطلاعات و جهانگردی از انتشار این گونه مطالب که برای گمراه

۱. سرشاپور ریپورتر که پدرش اردشیر جی از پارسیان هند بود و برای ایستلجنس سرویس کار می کرد. شاپور ریپورتر یکی از عوامل مهم در پیشبرد صادرات کالاهای بازرگانی و نظامی انگلیس به ایران بشمار می رفت و به این جهت از ملکه انگلستان لقب "سر" دریافت کرد.

۲. اردشیر جی همان کسی بود که رضاخان میر پنج را به عنوان عامل کودتا به سرلشکر آبروتساید فرمانده قوای انگلیس در شمال ایران معرفی کرد.

کردن مردم صورت می‌گیرد، جلوگیری کند.

### یکشنبه، ۷ اردیبهشت

شرفیابی... شاه دستور داد ملک فیصل را در پائیز آینده به ایران دعوت کنم. ایملدا مارکوس همسر رئیس جمهور فلیپین اظهار تمایل کرده که از کشور ما دیدن کند و ما باید ترتیب مسافرت او را بدهیم. ضمناً کنفرانس وزیران خارجه ستو در ۲۵ اردیبهشت در تهران تشکیل خواهد شد که باید ترتیب آن نیز داده شود.

وزارت امور خارجه یک بیانیه بسیار مستدل و عاقلانه درباره اختلافات ما با عراق بر سر شط العرب منتشر کرده که آشکارا تحت تعلیمات شاه بوده است. آنها هیچ‌گاه از خودشان چنین هوشیاری ای نشان نداده‌اند.

### دوشنبه، ۸ اردیبهشت

دوگل به دنبال شکست در رفراندوم استعفا داد. نام او به عنوان یکی از بزرگان واقعی در تاریخ ثبت خواهد شد. در خصوص ملت فرانسه و دنیا بطور اعم، از آینده مطمئن نیستم. فرانسه آشکارا به سوی هرج و مرج می‌رود. افسوس که دوگل بقدری پیر شده که دیگر نمی‌تواند دوباره به صحنه سیاست بازگردد. دیگر از او گذشته که بخواهد قدرت را برای بار سوم در دست گیرد. وقتی او را در کاخ سفید دیدم تقریباً نابینا شده بود. در هنگام ملاقات تنها وقتی اظهار آشنائی کرد که نام مرا شنید. امروز ما شاهد یک نقطه عطف در تاریخ فرانسه و شاید در تاریخ جهان بودیم. من صداقت و اطمینانی را که او با اجازه دادن انتخابات کاملاً آزاد به مردم فرانسه از خود نشان داد، ستایش

می‌کنم.

شرفیابی در بعد از ظهر... پرسیدم آیا اعلیحضرت طبق معمول بعد از ناهار سواری کرده‌اند؟ شاه گفت: "چطور می‌توانم؟ امروز سالروز تولد علیرضا است." نیز پرسیدم چرا شبها تا دیروقت کار می‌کنند. "شاه لبخند معنی‌داری زد و گفت: "من هم آدمی مثل دیگران هستم. وقتی به من اجازه داده نمی‌شود در خانه‌ام حرفی بزنم یا کاری بکنم، ترجیح می‌دهم تا دیروقت پشت میز کارم بمانم. به عقیده من در این مملکت هیچ زنی وجود ندارد که سنگینی باری را که شوهرش تحمل می‌کند تشخیص بدهد و در سبک کردن آن بکوشد. برعکس، زنها مایل‌اند به بار ما بیفزایند!"

تلگرافی از هوشنگ انصاری در باره مذاکرات نفت رسیده بود که می‌گفت بسیار بد پیش می‌رود. شاه گفت "چه اهمیتی دارد؟ اگر نتوانیم به توافق با شرکتهای نفتی نایل شویم، قانونی وضع خواهیم کرد که سهم خودمان را از تولیدشان بدست آوریم یا بخشی از حوزه قرارداد را پس بگیریم. شرکتهای نفتی می‌توانند اطمینان داشته باشند که عربها از الگوی ما پیروی خواهند کرد. آنها خودشان اولین بار وضع چنین قوانینی را به اوپک پیشنهاد کردند، حال دیگر چه می‌توانند بکنند؟"

بگفته شاه اطرافیان ملکه کار ساختمان یک هتل جدید در اصفهان را متوقف ساخته‌اند به این بهانه که هتل مزبور منظره سی و سه پل را خراب می‌کند. دستور داد در خصوص این موضوع بی‌معنی تحقیق کنم و نتیجه را به او گزارش دهم.

سه شنبه، ۹ اردیبهشت

سفیر انگلیس بعد از ظهر امروز به دیدنم آمد. طبق دستور شاه به بعضی از مقالات روزنامه‌های انگلیسی که ما را به اجرای دیپلماسی ناوچه توپدار علیه عراق متهم کرده‌اند، اعتراض کردم، اگر ایران قصد تحمیل شرایط غیرمنصفانه به عراق داشت چنین تفسیری موجه بود، در حالی که برعکس در این مورد این ما هستیم که سعی می‌کنیم منافع حقه خود را در مقابل بیعدالتی حفظ کنیم. سفیر متذکر شد که روزنامه‌های انگلیسی جز چند مورد استثنائی طرف ایران را گرفته‌اند که حقیقت دارد. در خصوص مذاکرات نفت او بی‌اندازه بدبین بود و من ناچار شدم به او بگویم که ما مشغول تهیه قانونی هستیم که سهم مستقیمی در تولید نفت به ما خواهد داد...

چهارشنبه، ۱۰ اردیبهشت

در شرفیابی امروز صبح، شاه نامه‌ای را که به خط خودش نوشته بود به من داد تا برای ژنرال دوگل بفرستم. من اظهار نظرهای سفیر انگلیس را گزارش دادم که گفته بود تعویق در مذاکره با بحرین ناشی از این است که شیخ بحرین مایل نیست به اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد اجازه دهد که برای بررسی یک هیئت را به دعوت انگلیس و ایران به آن جزیره بفرستد. این موضوع موجب شگفتی زیاد شاه شد و گفت: "مادام که وضع جزایر تنب و ابوموسی روشن نشده است ما نباید هیچ سازشی را بر سر مسئله بحرین بپذیریم." گفتم من قبلاً این موضوع را برای سفیر روشن ساخته‌ام. ولی شاه دستور داد یکبار دیگر هم روشن سازم.

ظهر فرانسوا شارل - رو سفیر فرانسه به دیدنم آمد. او مردی ظریف و

نکته سنج، از نزدیکان دوگل و از نخستین کسانی است که در تشکیل حکومت فرانسه آزاد در لندن به دوگل پیوسته بود. می‌گفت همه مشاوران دوگل در مورد پیچیدگی اصلاحات پیشنهادی او در فراندم به او هشدار داده و گفته بودند که مردم قادر نیستند مفهوم این اصلاحات را درک کنند. وانگهی اصلاحات مزبور چندان فوریت ندارد و ژنرال احتیاج ندارد آینده خود را با نتیجه فراندم مرتبط سازد. اما دوگل زیر بار نرفت و با سرسختی هر چه تمامتر سر حرفش ایستاد. همیشه غرور قبل از سقوط عارض می‌شود، هر چند چنین اعتماد به نفس مطلقى نشانه‌ای از نبوغ است.

بعد از ظهر شاه کارخانه جدید ارج را افتتاح کرد که انواع وسایل برقی خانگی را می‌سازد. این کارخانه در ابتدا بصورت یک کارگاه کوچک بوسیله تعدادی پیمانکار شروع بکار کرد ولی در عرض چند سال گذشته مبدل به یکی از مجتمع‌های بزرگ صنعتی شده است. شاه از این گونه بازدیدها لذت می‌برد. من در این بازدید شرکت نداشتم و برای پیاده روی به تپه‌های لویزان رفتم. بدستور شاه این تپه‌ها درختکاری شده‌اند. هوا عالی بود و هر لحظه پیاده‌روی یک دنیا می‌ارزید. باران خفیفی لذت را چند برابر می‌کرد. این شعر خیام به یادم آمد:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست

بی باده گلرنگ نمی‌باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست

تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست

در شام شاهانه شرکت کردم. گزارش رسید که عراق سرانجام از ما به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرده است. شاه خشمگین شد و

دستورات مختلفی به من داد که به نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل ابلاغ کردم. ساعتی بعد خبر رسید که عراق شکایت رسمی نکرده بلکه فقط روایت خود را از رویدادها تسلیم شورای امنیت کرده است.

### پنجشنبه، ۱۱ اردیبهشت

قبل از شرفیابی روزانه، شاه فرماندهان بلند پایه نظامی را به حضور پذیرفت: ارتشبد آریانا رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، ارتشبد ضرغامی فرمانده نیروی زمینی، ارتشبد خاتمی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار رسائی فرمانده نیروی دریائی و ارتشبد عظیمی ژنرال آجودان شاه. دیروز شاه شکوه‌های خود را از تدارکات نظامی علیه عراق بر زبان آورده بود بنابراین حدس می‌زدم که فرماندهان نظامی را برای توییح احضار کرده‌است. فقط فرمانده نیروی هوایی از حملات لفظی شاه در امان ماند. گویا شاه در تندی و حتی فحاشی به فرماندهان کوتاهی نکرده بود، چون وقتی من وارد دفتر کار شاه شدم، صورتش از فرط غضب سرخ بود.

پس از آن رئیس دیوان امیر کویت شرفیاب شد که در واقع نوعی وزیر دربار بشمار می‌رود ولی مقامش بیش از رئیس تشریفات سلطنتی خودمان نیست. لذا من شخصاً به پیشواز او نرفتم و یکی از کارمندان تشریفات را فرستادم. او قبل از ملاقات با شاه به دیدنم آمد و میانجیگری کویت را در اختلاف ایران و عراق پیشنهاد کرد.

### جمعه، ۱۲ اردیبهشت

ظهر سفیر امریکا با یک دعوت رسمی از شاه برای مسافرت به امریکا

در پاییز امسال به دیدنم آمد. قبلاً پیش بینی کرده بودیم که چنین دعوتی قبل از سال آینده انجام نخواهد شد. سر میز ناهار موضوع را برای شاه تشریح کردم. او دعوت امریکا را پذیرفت و از من خواست که تاریخ مناسبی برای آن تعیین کنم.

ظاهراً حکومت جدید مایل است شاه زودتر از تاریخی که انتظار می‌رفت به امریکا سفر کند. برای نخستین بار نشانه‌های آشکاری مشاهده کردم که شاه از رویارویی با عراق نگران است. می‌گفت فرماندهان نظامی ما دچار افکار پوچ و واهی شده‌اند و قصد دارد بیشترشان را تغییر بدهد. فقط نیروی هوایی نقش خود را بخوبی ایفا کرده است ولی کمبود هواپیما دارد. هواپیماهای فانتوم که امریکا وعده داده است تا پایان سال ۱۹۷۱ بطور کامل تحویل داده نخواهد شد و حال آنکه ما اکنون به آنها احتیاج داریم. در صورت پیش آمدن وضع اضطراری، ما می‌توانیم چند فروند هواپیمای اف ۵ اس بخریم که از لحاظ فنی در وضع پائین تری قرار دارند. نیروی هوایی عراق ۲۵۰ فروند هواپیما دارد که البته همگی بخوبی می‌گهای ۲۵ اس آنان نیستند.

ارتشبد آریانا و ارتشبد ضرغامی از کار برکنار شدند. ارتشبد فریدون جم<sup>۱</sup> به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران و ارتشبد مین باشیان<sup>۲</sup> به فرماندهی

۱. ارتشبد فریدون جم رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰، نخستین شوهر شمس خواهر بزرگ شاه بود. بعداً مورد بی مهری شاه قرار گرفت و به عنوان سفیر در اسپانیا به خارج از کشور فرستاده شد.

۲. ارتشبد فتح الله مین باشیان فرمانده نیروی زمینی از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱، برادر عزت الله مین باشیان (مهرداد پهلبد) شوهر دوم شمس بود. با در نظر گرفتن اینکه ارتشبد محمد خاتمی فرمانده نیروی هوایی شوهر فاطمه خواهر کوچکتر شاه بود، وابستگی خانوادگی

نیروی زمینی منصوب شدند. مین باشیان قبلاً فرمانده ارتش سوم مستقر در فارس و خوزستان و کرمان بود. به عقیده من او آدمی به کلی مهمل است ولی ارتشبد جم بد انتخابی نیست.

شاه بشدت عصبانی است که چرا مهدی وکیل سفیر ما در سازمان ملل متحد در سخنرانی خود در شورای امنیت از ذکر این مطلب که عراق قصد داشته پرچمهای ما را از فراز دکل کشتیهای ایرانی پائین بکشد غفلت ورزیده است. ضمناً شاه از موضوع دیگری سخت متغیر شد و آن هنگامی بود که به او گفتم در دفتر کار من هیچ سابقه‌ای از پاسخ او به امیر کویت موجود نیست چون این پاسخ بوسیله وزارت امور خارجه تهیه و ارسال شده بود. وی پس از شنیدن این سخنان به کنایه گفت نباید هم وزارت دربار با مکاتبات سیاسی از این نوع ارتباطی داشته باشد. کلمات او مانند ضربه پتک بر سرم فرود آمد. قضاوتهای پادشاه محبوبم گاهی مرا شگفت زده می‌سازد. من حاضرم همه چیز خود را فدای او بکنم با این وصف او با اظهار نظرهایش می‌خواهد یادآوری کند که ارباب واقعی کیست. گمان می‌کنم باید این حقیقت را بپذیریم که در این مورد کاری نمی‌شود کرد. ناسپاسی از خصایل پادشاهان است.

دوشنبه، ۱۵ - شنبه، ۲۰ اردیبهشت

در التزام رکاب شاه به شیراز سفر کردم. او طبق معمول از پیشرفتهای دانشگاه پهلوی اظهار خرسندی کرد و با کلمات محبت آمیزش مرا مورد تفقد

فرماندهان نظامی رژیم گذشته به شخص شاه روشن می‌شود.

قرار داد. در شیراز در کنفرانس دانشگاههای سراسر کشور شرکت کرد. یکبار دیگر دانشگاه پهلوی رتبه اول را حائز شد. شاه از وضع نامطلوب دانشگاه تهران مکدر بود و دستور داد دربار منظمأ گزارشهایی در باره پیشرفت در دانشگاه تهیه کند و به او بدهد.

روزنامه‌های امریکائی و انگلیسی، از جمله روزنامه محافظه کار دیلی تلگراف مقالاتی به نفع ایران و در انتقاد از شرکت‌های نفت انتشار داده‌اند. انصاری تلگرامی فرستاده که دولت امریکا ترجیح می‌دهد که ایران برای خریدهای نظامی اش در آینده از بانکهای خصوصی امریکا وام بگیرد نه از بخش دولتی. شاه بشدت دلخور شد. چند تلگرام شدید اللحن به واشینگتن فرستادیم و من به سفیر امریکا تلفن کردم و در خصوص این وضع درهم و برهم از او توضیح خواستم.

از شیراز به اصفهان رفتیم و شب را در هتل شاه عباس بسر بردیم. از سد شاه عباس و محل کارخانه نوبنیاد ذوب آهن دیدن کردیم که روحیه‌ام را تقویت کرد. بیست سال پیش بود که شاه به یک سد کوچک انحرافی در کنار همین رودخانه زاینده رود پرواز کرد و در راه بازگشت هواپیمایش دچار اختلال موتور گردید و ناچار به فرود اجباری در دامنه کوه شد، در نقطه‌ای که چندان دور از محل کنونی کارخانه ذوب آهن نیست. به شاه صدمه‌ای نرسید: گرنگهبان من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد  
به شاه گفتم: "خدا شما را دست کم تا سی سال دیگر باید حفظ کند، بشرط اینکه منافع ملت را حفظ و در خدمت به مردم کوتاهی نکنید."

دوشنبه، ۲۲ اردیبهشت

امروز صبح شاه اظهار نمود که کنسرسیوم پیشنهاد کرده است ۹۳۰ میلیون دلار درآمد سالانه ما را تضمین کند و بعلاوه یک ماه از این درآمد را به عنوان مساعده پردازد. در این صورت ما خواهیم توانست درآمدی از نفت جمعاً به مبلغ ۱/۰۱ میلیارد دلار داشته باشیم که در واقع بیش از تقاضای اولیه خودمان است. تنها مانعی که پیش خواهد آمد این است که از ما بخواهند این یک ماه مساعده را از سهم سال آینده پردازیم.

سفیر امریکا تلفنی از من خداحافظی کرد. او تا چند روز دیگر به امریکا و از آنجا مستقیماً به توکیو خواهد رفت تا پست سفارت را در آن کشور عهده دار شود. نمایندگان کنسرسیوم در تهران تصمیم خود را دایر به پذیرفتن خواسته‌های ما در سال آینده به او اطلاع داده بودند، درست به همان گونه که شاه گفته بود. با این همه آنها در مورد این شرط احمقانه اصرار می‌ورزند که "خواسته‌های ایران در سه سال بعدی نمی‌تواند برآورده شود." به سفیر پیشنهاد کردم که شرکتهای نفت تا آخرین سال موافقتنامه فعلی همچنان یک ماه مساعده را پردازند. او خواهش کرد هرچه در توان دارم بکوشم تا این تفاهم حاصله در آخرین لحظه، با کنسرسیوم حفظ شود.

در شام شاهانه شرکت کردم و شاه را در جریان گفتگویم با سفیر قرار دادم. شاه گفت: "هر چند به توافق با پیشنهادهای کنسرسیوم نزدیک شده‌ایم، ولی نمی‌توان به وعده‌های آنان اعتماد کرد. سال گذشته ما پیش بینی ۸۶۵ میلیون دلار درآمد را کرده بودیم ولی در عمل فقط ۸۴۶ میلیون دلار به ما پرداختند. اگر آنها موافقت کنند که این کسری را جبران خواهند کرد می‌توانیم به وعده‌هایشان در مورد آینده اطمینان داشته باشیم. بعلاوه آنها باید در

مقرراتشان تجدید نظر کنند. اگر یکی از اعضای کنسرسیوم حاضر باشد نفت را بیش از سهمیه بفروشد، دیگران باید از مخالفت با این کار خودداری کنند." شاه دستور داد این نکات را به سفیر امریکا گوشزد کنم. مرد بیچاره را در نیمه شب از خواب بیدار کردم و به او گفتم یک اجلاس بسیار فوری با نمایندگان کنسرسیوم تشکیل بدهد.

چهارشنبه، ۲۴ اردیبهشت

روز بسیار خوبی است، چون کنسرسیوم با تقاضاهای ما موافقت کرده است. شاه خوشحال است ولی هنوز کاملاً راضی نیست. محرمانه به من گفت آرزوی او این است که صنعت نفت را خودمان در دست بگیریم و تولیدمان را به شرکتها بفروشیم. در این صورت از رویارویی در آینده اجتناب خواهد شد. این حرف کاملاً منطقی بنظر می‌رسد. شرکتها نفت را مطابق نیازهایشان از ما خواهند خرید و ما می‌توانیم مازاد آن را خودمان در بازار بفروشیم. اطمینان دارم که دیر یا زود این کار عملی خواهد شد.

در حالیکه داشتم از دفتر کار شاه خارج می‌شدم، سینه به سینه با دکتر اقبال مدیر عامل شرکت نفت برخورد کردم که به حضور شاه می‌رفت. او مثل یک طاووس چترزده و بشدت مغرور بود، چنانکه گوئی مذاکرات نفت را او انجام داده و به پیروزی نایل شده است. او مردی با حسن نیت ولی احمق است.

عصر امروز سفیر واتیکان از جانب پاپ اعظم یک قطعه نشان به من اعطا کرد. اخیراً روابط ما با واتیکان چندان خوب نبوده است. وزارت امور خارجه در مورد فعالیت‌های اسقف مارونی لبنان به نفع سپهد بختیار به شاه

گزارش داد و وقتی پاپ کوششی در تویبخ او به عمل نیاورد، ما سفیرمان را از دربار واتیکان احضار کردیم. هرگونه تلاش پاپ در سلب مسؤولیت از خودش در مورد فعالیتهای اسقف با سکوت وزارت امور خارجه ما روبرو شد. (بین خودمان بماند که پاپ بیچاره نفوذی بر مارونیا ندارد). تا اینکه سرانجام من ترتیبی دادم که سفیر پاپ بحضور شاه شرفیاب شود و اوضاع را تشریح کند و به این تیرگی روابط خاتمه بدهد. نشانی که امروز به من دادند مدتها قبل از حادثه مارونیا ارسال شده بود ولی من تا بحال از پذیرفتن آن خودداری کرده بودم. اما به دنبال ملاقات دیروز سفیر پاپ با شاه، اعلیحضرت دستور داد نشان را بپذیرم و سفیرمان نیز به واتیکان برگردد.

### پنجشنبه، ۲۵ اردیبهشت

وقتی امروز صبح شاه را غرق در تفکر دیدم، تا حدودی دچار شگفتی شدم. پرسید: "گمان می‌کنی اگر ما فشار زیادتری وارد می‌ساختیم می‌توانستیم درآمد بیشتری کسب کنیم؟" بطور نیمه شوخی پاسخ دادم بستگی دارد به اینکه چه وقت و چه نوع فشاری وارد می‌ساختیم. از این حرف هر دوی ما خندیدیم ولی باز او به فکر فرو رفت. اشاره کردم که با توجه به روابطمان با عراق صحیح نبود که از کنسرسیوم امتیازات بیشتری مطالبه کنیم. وانگهی اخیراً معادن نفت مهمی در نیجریه کشف شده است، کشوری که اعضای مختلف کنسرسیوم از جمله شرکت شل و نفت بریتانیا در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند و بسیار نزدیکتر از ما به بازار اروپاست. با این وضع خراب مالی چگونه می‌توانستیم فشار بیشتری وارد سازیم؟ هر تلاشی در این زمینه برایمان گران تمام می‌شد. شاه از این حرفها خوشش نیامد.

امشب همراه شاه به یک مجلس خوشگذرانی بسیار جالب رفتم. ملکه برای اسکی آبی به جنوب رفته بود. و دیرگاه، در مراجعت از مهمانی شاه تکرار کرد که من باید به سفرای انگلیس و امریکا اصرار کنم که آنها سهامداران کوچک کنسرسیوم را متقاعد به فروش سهامشان به ایران بنمایند. یقین دارم یک منبع موثق، احتمالاً آرماند هامر، به او گفته است که ما می‌توانیم معامله بهتری انجام دهیم.

### جمعه، ۲۶ اردیبهشت

امروز در رکاب شاه برای صرف ناهار به جاجرود رفتم. ضمن صرف غذا باز به موضوع نفت برگشت و گفت معتقد است روسها احتیاج به وارد کردن نفت دارند و مایلند آن را از خلیج فارس بخرند. او مایل است باب مذاکره را درباره احداث یک لوله نفتی با آنها بگشاید تا هر سال ۲۰۰ میلیون تن نفت عربها از طریق ایران از خلیج به روسیه صادر شود. می‌توان شرکتی تأسیس کرد که ما هم در آن مشارکت داشته باشیم ولی عربها اکثریت سهام را در دست داشته باشند. بدین ترتیب ما با یک تیر چند نشان خواهیم زد: روسها تشویق خواهند شد که امنیت خلیج فارس را تضمین کنند، در عین حال انگیزه کمتری خواهند داشت که در آن منطقه قدم بگذارند. آنها خواهند توانست به منابع خلیج فارس دسترسی یابند ولی چون لوله‌های نفت در داخل خاک ایران قرار خواهد داشت، ما یک اهرم دایمی در دست خواهیم داشت که هم می‌توانیم علیه روسها بکار ببریم و هم برضد عربها. ضمناً می‌توانیم یک درآمد خوب از حق‌السهم خود انتظار داشته باشیم. این فکر شاه را تحسین کردم و به او خاطر نشان ساختم که وقتی نخست وزیر بودم به وی گفته بودم که

هر گونه علاقه‌ای که روسها به نفت خاورمیانه نشان دهند، امنیت ما را تقویت خواهد کرد. در آن هنگام پاسخ دادید که هنوز این فکر نپخته و زودرس است. شاه گفت: "درست است، ولی اکنون وقت مناسب است. روسیه و امریکا هیچ تمایلی به زور آزمائی در خاورمیانه ندارند."

به یاد چهار سال پیش افتادم که شاه و من به اتحاد شوروی سفر رسمی کردیم. در ساحل یالتا مشغول قدم زدن بودیم و برای اینکه مانع شویم که روسها گفتگوی ما را ضبط کنند، رادیوهای جیبی خود را روشن کرده بودیم. شاه محرمانه اظهار داشت که ضمن شام خصوصی آن شب، معاون صدر هیئت رئیسه به او پیشنهاد انعقاد یک پیمان ۲۵ ساله عدم تجاوز بین ایران و شوروی را کرده است و وقتی عقیده مرا پرسید، پاسخ دادم چنین پیمانی یک شاهکار دیپلماتیک است ولی اگر آن را به طرحهای توافق شده درباره خرید کارخانه ذوب آهن و فروش گاز طبیعی بیفزائیم، شاید قدری زیادی باشد و کشورهای غربی به ویژه امریکا احساس خطر نمایند. امریکا فقط به این منظور به ما اسلحه می‌دهد که به عنوان سدی در برابر نفوذ شوروی بایستیم نه اینکه در آغوش مسکو بیفتیم. شاید بهتر باشد صبر کنیم ببینیم تکلیف کارخانه ذوب آهن چه می‌شود. بهتر است هر چیزی را به موقع خود انجام دهیم. و اکنون که شاه توصیه مرا پذیرفته است، سرانجام حاکم بر سرنوشت خود شده‌ایم.

غروب به تهران مراجعت کردیم و من در شام شاهانه حاضر شدم. شاه دستور داد به سفیر انگلیس بگویم که اگر روزنامه‌های لندن و وزارت خارجه آن کشور همچنان به پشتیبانی از عراق ادامه دهند، باید خودشان را آماده هر عکس‌العملی سازند که ما لازم بدانیم.

شنبه، ۲۷ و یکشنبه، ۲۸ اردیبهشت

صبح شنبه در التزام رکاب شاه به مشهد رفتم. سالروز شهادت امام رضا (ع) بود و صحن حرم مملو از جمعیت عزاداران بود. همین که شاه در جای خودش قرار گرفت ناگهان تعداد جمعیت که به ۶۰۰۰۰ نفر می‌رسید به جای عزاداری، نسبت به شاه ابراز احساسات کردند. به یاد سال ۱۳۱۴ افتادم که همین صحن شاهد تظاهرات علیه رضاشاه بود و مردم از کشف حجاب توسط او به خشم آمده بودند. اما امروز همه اینها فراموش شده است. اکنون مردم اعمال خشن رضا شاه را بخشیده و فهمیده‌اند که نه برای مقاصد شخصی بلکه در خیر و صلاح مملکت بوده است. اگر ۲۰۰۰ نفر هم کشته شده بودند این کارها درست بود. همانطور که وقتی خود من هم نخست وزیر بودم دستور کشتار مخالفان را در خرداد ۱۳۴۲ دادم. ۹۰ نفر جانشان را از دست دادند ولی این مقدار بی‌اهمیت بود. من مصمم بودم مقاومت کنم چون بقای کشور در میان بود.

صبح یکشنبه بارش باران مانع از این شد که شاه از طرحهای عمرانی منطقه سرخس بازدید کند. نظر به اینکه قرار بود فردای آن، دخترم ازدواج کند، اجازه مرخصی خواستم و به تهران بازگشتم...

دوشنبه، ۲۹ اردیبهشت

بعد از ظهر برای استقبال از شاه به فرودگاه رفتم. تلگرامی از هوشنگ انصاری رسیده بود که به شاه دادم. انصاری می‌گفت گزارشهای مهدی وکیل سفیرمان در سازمان ملل متحد دایر بر اینکه امریکا از عراق پشتیبانی می‌کند بی‌اساس و خلاف واقع است. شاه عصبانی شد.



سپس در مراسم زناشویی دخترم رودابه با عسکر غفاری شرکت کردم. مجلس خوبی بود که به دنبال آن یک شام عالی از طرف دختر کوچکترم، ناز داده شد.

ضمن شرفیابی امروز صبح، پیامی را که از سفیر غیر رسمی اسرائیل در تهران واصل شده بود به شاه تسلیم کردم. او می‌گوید هرگاه سیاست اسرائیل را مفید به حال ایران تشخیص می‌دهیم، باید جداً با راجرز وزیر خارجه امریکا ضمن سفر آینده‌اش صحبت کنیم و از وی پرسیم چرا دولت متبوعش دارد در سیاست خاورمیانه‌ای خود تغییر جهت می‌دهد؟ شاه لبخندی زد و گفت: "از اینکه اسرائیل بتواند عربها را سر جایشان بنشاند ما خوشحال می‌شویم ولی ما به کرات اشغال اراضی عربها را بوسیله اسرائیل محکوم کرده‌ایم. نمی‌توان از ما انتظار داشت که برای اسرائیل دایه دلسوزتر از مادر باشیم."

شاه را مجدداً بعد از ظهر دیدم. او از وضع یک کشتی آلمانی که با پرچم ایران در شط العرب پیش می‌رفت و دو ناوچه عراقی سایه به سایه دنبالش بودند نگران بود. دستور داد با ستاد بزرگ ارتشتاران تماس بگیرم و مطمئن شوم آیا طبق روال معمول مراتب را به اطلاع مقامات عراقی رسانده‌ایم. در ساعت چهار و نیم رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران تلفنی اطلاع داد که کشتی به آبادان نزدیک شده. و تعقیب کنندگان به راه خود رفته‌اند. از شنیدن این خبر نفسی به راحتی کشیدم. شاه نیز آسوده خاطر شد. در ساعت پنج کشتی آلمانی سلامتی در خرمشهر پهلو گرفت.

امشب شاه و ملکه به مناسبت ازدواج دخترم و ابراز تفقد به خانه ما آمدند. شب خوشی بود و شاه در ساعت دو بعد از نیمه شب مهمانی را ترک

کرد ولی ملکه و چند تن دیگر تا ساعت سه ماندند. اکنون سپیده دم است و باید به بستر بروم. در بیست و چهار ساعت گذشته چشمانم را بر هم نگذاشته‌ام. امروز هم خیلی کار دارم.

### پنجشنبه، اول خرداد

شرفیابی... در خصوص سفر پائیز آینده شاه به امریکا و دعوت از ملک فیصل به ایران بحث کردیم. ملک حسین پادشاه اردن پیامی ارسال و اعلام داشته که توانسته است تلاش عراقیها را در دعوت وزیران خارجه عرب به منظور انتشار اعلامیه مشترکی علیه ایران خنثی کند. اکنون ملک حسین مایل است به تهران بیاید و شاه را ببیند. تصمیم گرفته شد او را از ۹ تا ۱۱ خرداد دعوت کنیم.

در ضیافت نهار شاه به افتخار ولیعهد دویی حضور داشتم. دویی بزودی به استخراج نفت خواهد پرداخت و در ابتدا روزی ۵۰۰۰۰ بشکه تولید خواهد کرد. که تقریباً در همان راستای ۳/۵ میلیون بشکه در روز ایران است. این نسبت بسیار معقول است. ولی بعضی از کشورها حرص می‌زنند. مثلاً ابوظبی با جمعیتی ۵۰ هزار نفری روزی نیم میلیون بشکه تولید می‌کند. دخترم به ماه عسل رفت. قرار است بعداً با شوهرش به انگلستان بروند و دامادم یک سال دوره کارآموزی را در آن کشور بگذرانند. دختر کوچکترم که با یکی از اقوامان ازدواج کرده است امشب همراه ملکه به جنوب خواهد رفت. با رفتن دخترها، گویی نور و روشنائی از خانه رفته است.

شنبه، ۳ خرداد

ناهار را با یک کارشناس امریکائی خاورمیانه صرف کردم که قرار است بزودی با شاه ملاقات کند. اکنون روشن شده که چرا مسئله نفت به نفع ما حل شد. امریکا می‌تواند فقط روی یک کشور باثبات در سرتاسر منطقه حساب کند و آن ایران است. حتی ترکیه دمدمی مزاج تر از آنست که بتوان به آن اعتماد کرد. اگر معجزه‌ای رخ ندهد جنگ دیگری بین اسرائیل و اعراب حتمی است. دفعه گذشته نوبت مصر بود و این بار نوبت سوریه است که بار خفت و شکست را تحمل کند. صدور نفت خاورمیانه یقیناً متوقف خواهد شد و ایران یکبار دیگر تنها کشور قابل اعتماد خواهد بود که جریان نفت را ادامه خواهد داد. اکنون که ما یک لوله نفتی تحت مالکیت مشترک ایران و اسرائیل داریم که نفت ما را از ایلات به مدیترانه می‌رساند، غریبها با نظر مساعدتری به ما می‌نگرند.<sup>۱</sup>

یکشنبه، ۴ خرداد

شرفیابی... پاسخ شخصی دوگل را به شاه تسلیم کردم. ژنرال نامه‌اش را با لحنی بسیار دوستانه نوشته بود. کوشیدم به نفع عده‌ای از مردم که دچار زحمت شده‌اند، دخالت کنم.

۱. در سال ۱۹۵۹ یک شرکت مختلط به نام "ترانس آسیاتیک" به منظور حمل نفت ایران بین شرکت ملی نفت ایران و گروهی از شرکتهای توزیع کننده نفت اسرائیلی (پاز-دلک و غیره) تأسیس شد. در ۱۹۵۹ یک لوله نفت ۱۰ اینچی بین بندر ایلات و پالایشگاه حیفا احداث شد که بعدها با یک لوله دیگر ۱۶ اینچی تکمیل گردید. در سال ۱۹۶۸ یک لوله نفت ۴۲ اینچی میان ایلات و اشکلون احداث شد.

یکی از این موارد شاه را تکان داد و بلافاصله گوشی تلفن را برداشت و از نخست‌وزیر خواست که جزئیات بیشتری در اختیارش قرار دهد. اما یقین دارم که پاسخ نامساعد خواهد بود زیرا وقتی که شاه گوشی را سر جایش گذاشت، عقیده‌اش را تغییر داده بود. این حادثه مرا وادار ساخت که در باره ماهیت حکومت مطلقه، تلون و بیعدالتی آن به فکر فرو بروم. شاه هر قدر خوش نیت باشد، هر لحظه ممکن است عقیده‌اش با یک قضاوت غلط تغییر کند. من کاملاً به مسؤولیت خودم وقوف دارم. هر روز صبح او را می‌بینم و این قدرت را دارم که در خوب یا بد در او نفوذ کنم. خدا کند که از قدرتم سوء استفاده نکنم و او را بر ضد منافع ملی برنینگیزم. یک پیشنهاد نادرست من سرتاسر مملکت را دچار زحمت خواهد ساخت.

امروز عصر ویلیام راجرز وزیر خارجه امریکا وارد تهران شد و شام را با شاه صرف کرد. مذاکرات درباره مسائل مختلف بود و تا بعد از شام ادامه پیدا کرد. آمریکاییها پشت سر ما در برابر عراق ایستاده‌اند. شاه گفت وزیر خارجه عراق اخیراً سفیر ما در بغداد را به حضور پذیرفته و به او هشدار داده که "امروز ایران قوی است ولی بخاطر داشته باشید که ممکن است فردا عراق قویتر شود. به این موضوع بیندیشید و سعی کنید هم اکنون به تفاهم با ما نایل شوید، قبل از آنکه خیلی دیر شده باشد." شاه گفت این بدان معنی است که روسها به عراق موشک‌هایی داده‌اند که می‌تواند علیه ما بکار برود. وزیر خارجه امریکا با این نظر موافق نبود.

آمریکاییها قبول مسؤولیت بیشتر ما را در خلیج فارس تصویب می‌کنند ولی چیزی درباره جزئیات امر و اینکه چه کسی هزینه این کار را می‌پردازد، نمی‌گویند. به عقیده من امریکا باید عربها را وادار سازد که به

هزینه‌های نظامی ما که به سود امنیت مشترک است کمک کنند. ولی به من فرصت داده نشد که این نظریه را اظهار کنم. بحث فقط محدود به شاه و وزیر خارجه امریکا بود. شاه امکان فروش نفت به روسها را مطرح ساخت و مزایای طرح خود را در مورد احداث خط لوله سراسری ایران تشریح کرد.

بحث به خلیج فارس و مخالفت با خروج نیروهای انگلیسی از منطقه کشید. ادوارد هیث رهبر حزب محافظه کار مخالف دولت اعلام داشته که شاه ایران شخصاً موافق ادامه حضور انگلیسیهاست. این یک دروغ بزرگ است. شاه منکر است که چنین چیزی گفته باشد، بلکه بر عکس تخلیه فوری نیروهای انگلیسی را توصیه کرده است. می‌گوید در برابر همه این حماقتها ترجیح می‌دهد با هارولد ویلسون نخست وزیر انگلیس معامله کند که دست کم ناگزیر بودن تخلیه را قبول دارد، ولو اینکه این تنها حرف درستی است که تا بحال از دهان او خارج شده است. راجرز گفت: "حدس می‌زنم اعلیحضرت و هارولد ویلسون دوستان خوبی نیستند."

در سر میز شام هیچ صحبتی در باره چشم انداز جنگ اعراب و اسرائیل به میان نیامد ولی یقین دارم بعد از شام در این خصوص بحث شده است. نماینده اسرائیل از طریق من با شاه تماس گرفت و از وی استدعا کرد که از راجرز بخواهد دیگر هیچ گاه از ناصر پشتیبانی نکند. تا بحال چند بار این حرامزاده کمک خارجی را پذیرفته و سپس دستی را که به او کمک می‌کرده گاز گرفته است؟ شاه جواب داد هر چند اصولاً با سیاست اسرائیل در قبال عربها مخالف است ولی بطور قطع نگرانی آنان را در مورد ناصر به اطلاع راجرز خواهد رساند.

راجرز در خصوص جنگ ویتنام بشدت بدبین بود و اظهار داشت اگر

حمایت چین نبود ویتنام شمالی و ویت کونگها مدتها پیش تقاضای صلح کرده بودند چون تلفات و خساراتی که به آنان وارد شده فلج کننده است. روسها از پیشروی هانوی به سوی جنوب تحت حمایت چین ناراضی اند ولی جز اینکه خشمشان را فرو دهند کاری از دستشان ساخته نیست. راجرز افزود: "در صورتیکه از مذاکرات صلح چیزی عاید نشود، ما برای نیل به پیروزی قطعی تلاش خواهیم کرد." شاه در خصوص واکنش جبهه داخلی امریکا سؤال کرد. راجرز پاسخ داد "اوضاع داخلی آنقدرها هم که در روزنامه‌ها تصویر می‌شود بد نیست. ما به تدریج پیام خود را به گوش مردم رسانده‌ایم که جنگ بخوبی جریان دارد." خود او افتخار می‌کند که پسرش تجربه خط اول جبهه را در نبرد دلتای مکونگ آزموده است.

آرمین مایر سفیر امریکا تشبث مذبحخانه دیگری برای ستودن فضایل انگلیسیها به عمل آورد. تنها تفسیر شاه این بود که سفیرشان سر دنیس رایت مردی شریف و با حسن نیت است.

در مورد پاکستان، شاه نظر مساعدش را نسبت به رژیم جدید ابراز داشت که به عقیده او خواستار تحکیم مناسبات دوستانه با تهران و واشینگتن است. دولت امریکا باید تلاش آنان را در از سر گرفتن خرید جنگ افزارهای امریکائی تشویق کند. پاسخ راجرز به مسئله اخیر کاملاً شگفت انگیز بود: امریکا در وضعیتی دشوار قرار دارد، در برابر انتظارات ضد و نقیض هند و پاکستان، اسرائیل و عربها نمی‌داند باید به هر دو طرف اسلحه بدهد یا خودش را به کلی از درگیری در این کارها کنار بکشد. بسیاری از سیاستمداران و مردم امریکا بی طرفی را ترجیح می‌دهند. شاه پاسخ داد در اینصورت روسها هیچ تردیدی در پر کردن خلاء به خود راه نخواهند داد.

شاه از فسادى که در دوران زمامدارى ایوب خان در پاکستان گسترش یافته بود انتقاد کرد و گفت به رژیم جدید توصیه کرده که ریشه فساد را قطع کند. منظور شاه این بود که ما خودمان به کلی از اینگونه چیزها مبرا هستیم. اما بنظر من چنین آمد که شاه با اظهار این مطالب می خواهد تلویحاً اعتبار رژیم شکست خورده را لکه دار سازد. یقین دارم عقل و درایت شاه در این گونه موارد از من بیشتر است ولی ضمناً خبر دارم که کتاب اخیر ایوب خان که ضمن آن از ناصر ستایش کرده احساسات او را بشدت جریحه دار ساخته است.

راجرز گفت: "افغانها به ما می گویند اکنون که در خصوص نفوذ چین بر پاکستان نگران تر شده اند، چه قدر حضور ما را لازم می دانند و از آن قدردانی می کنند." شاه با سرعت پاسخ داد: "آهان! پس هر قدر افغانها به روسها نزدیکتر می شوند، در ابراز آن شرمسارتر می شوند. اشتیاق آنان به شکایت از رخنه چین از همین ناشی می شود." در این اظهار نظر مقدار زیادی حقیقت نهفته است.

پس از صرف شام، در حالی که شاه مشغول مذاکره خصوصی با راجرز بود، من بقیه مهمانان را به گردش در کاخ بردم. جوزف سیسکو معاون وزارت خارجه مرا به کناری کشید و به نکته ای اشاره کرد که می ترسید راجرز فراموش کند با شاه مطرح سازد. امریکا به صراحت به روسها گفته که معتقد است ناصر رئیس جمهور مصر به کلی از دورنمای صلح در خاورمیانه غافل است و از روسها خواسته به ناصر بگویند تا وقتی که چنین وضعی ادامه دارد واشینگتن هیچ فشاری بر اسرائیل وارد نخواهد ساخت. از این رو سیسکو خوشبین است و اطمینان دارد که روسها به ناصر فشار خواهند آورد و ما می توانیم به برقراری

صلح در آینده نزدیک امیدوار باشیم.

### دوشنبه، ۵ خرداد

گروهی از سرهنگان جوان یک کودتای موفق در سودان ترتیب داده و یک رژیم چپگرا برقرار ساخته اند. اینگونه خبرها مرا دلتنگ می سازد و به فکر وامی دارد که ما که در تهران نشسته ایم واقعاً تا چه اندازه از وضع خودمان اطلاع داریم.

### سه شنبه، ۶ خرداد

امروز نوبت وزیر خارجه انگلیس و همراهانش بود که به حضور شاه برسند. طبق معمول من در ضیافت ناهار شرکت کردم ولی نه در مذاکرات بعد از ناهار. بحث پیرامون انتخابات فرانسه و کاهش احتمالی ارزش فرانک بود. مایکل استوارت وزیر خارجه به درستی اظهار داشت که مخالفت دوگل با ورود انگلستان به بازار مشترک به علل اقتصادی نبود بلکه به این دلیل بود که در غیاب بریتانیا امیدوار بود فرانسه را قدرت مسلط در اروپا بسازد.

این نخستین باری بود که با استوارت روبرو می شدم. من او را به شکل یک استاد پیر و تندخوی تاریخ در نظرم مجسم می کردم ولی با شگفتی مردی را دیدم با ذهنی تیز، متهور و مصمم. ظاهراً شاه ضمن گفتگوهای پیش از ناهارش با هیئت نمایندگی انگلیس بسیار رک و راست بوده ولی ضمن صرف ناهار بسیار بانزاکت بود و با علاقه به سخنان آنان گوش می داد و دست آخر نیز در میان شگفتی همگان، شخصاً آنان را تا در خروجی راهنمایی کرد.

ساعت پنج و نیم بعد از ظهر ملک حسین همراه با نخست وزیرش

وارد شد. بصورت ظاهر او برای میانجیگری بین ایران و عراق آمده است ولی به اعتقاد من منظور واقعی او تماس با آمریکاییها و اسرائیلیهاست که فرمانده نیروی هوایی شان در حال حاضر در تهران است.

در ضیافت شام شاه به افتخار ملک حسین شرکت نکردم و به دستور شاه شام را در سفارت انگلیس خوردم و مایکل استوارت را در جریان پاره‌ای مسائل مهم گذاشتم. در آغاز از او و همکارانش پرسیدم برداشتشان از شرفیابی به حضور شاه چیست. پاسخ دادند طولانی و دشوار بود ولی امیدوارند به نتایج باارزش منتهی شود. آنگاه استوارت از من خواست نظریات شاه را با تفصیل بیشتر برایش تشریح کنم. پاسخ دادم دلخوری عمده شاه از انگلیسیها این است که دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهند. بدتر از آن گاهی یک دوست را قربانی می‌کنند تا یک دشمن را راضی سازند. به عنوان مثال ایران تنها کشور تولیدکننده نفت خاورمیانه بود که در جریان جنگ اعراب و اسرائیل همچنان به صدور نفت خود ادامه داد. با این حال وقتی ما تمایل خود را به دریافت یک میلیارد دلار درآمد نفت در سال آینده اعلام کردیم، با بحثهای بی‌پایان انگلیسیها روبرو شدیم که می‌گفتند قصد داریم تولید خود را به ضرر کشورهای عربی افزایش دهیم. در حالیکه عربها نه نیازی به این همه پول دارند و نه فکری برای مصرف کردن انبوه درآمدهایشان. بنابراین چنین ادعائی پوچ و باعث اتلاف وقت است. همینطور در مقابل بزرگواری و دوراندیشی شاه در مذاکره بر سر بحرین و تأسیس فدراسیون امارات عربی، انگلیسیها از استرداد جزایر تنب و ابوموسی همچنان شانه خالی می‌کنند. به او تذکر دادم لابد اطلاع دارید که انگلیسیها این جزایر را به طور غیر قانونی تصرف و آنها را به عنوان ارثیه تباه شده به شیوخ شارجه و

رأس الخیمه تسلیم کرده‌اند و اکنون دولت انگلیس از این شیوخ در برابر ایران حمایت می‌کند. ما معنی این سیاست را درک نمی‌کنیم زیرا ایران دارد خود را آماده می‌کند که بمحض خروج انگلیسیها تنها حامی امارات بشود.

استوارت مدتی به فکر فرو رفت و سپس پاسخ داد: "شما در اظهاراتتان کاملاً حق دارید. بریتانیا نمی‌تواند به سادگی نگرانیهای جهان عرب را نادیده بگیرد. اما من در کمال حسن نیت به شما می‌گویم که اعتقاد دارم ما مکلفیم ترتیب استرداد جزایر را به ایران بدهیم." گفتم: "شش سال پیش به سفیرتان پیشنهاد کردم در صورتیکه ما شهروندان خود را به جزایر بفرستیم تا آنها را برای ایران تصرف کنند، دولت انگلیس چشمانش را بر هم بگذارد. پاسخ سفیر این بود که انگلستان تا بیست سال دیگر در خلیج فارس باقی خواهد ماند و هیچ قصدی ندارد که موافقتنامه‌های خود را با شیوخ فسخ کند. این سخنان فقط در شش سال پیش گفته شد ولی اکنون شما قصد تخلیه کامل قوای خود را از منطقه اعلام کرده‌اید. آیا این نمونه‌ای از عمیق بودن بی‌انتهای دیپلماسی بریتانیاست که آنقدر درباره‌اش صحبت می‌کنند؟" او لبخندی زد و گفت: "سیاست ما با عوض شدن حکومت تغییر یافته است." پرسیدم: "پس تکلیف این ادعا که سیاست خارجی انگلیس غیر حزبی و تغییرناپذیر است چه می‌شود؟"

در مورد اختلافاتمان با عراق اظهار داشتم: "شما ظاهراً از ما پشتیبانی می‌کنید ولی ما در خصوص تعهدات زیر پرده شما دچار شک هستیم." اطمینان داد که پشتیبانی انگلیس از ایران جدی و واقعی است. یکی از دستیاران وزیر خارجه درباره آینده فدراسیون امارات عربی اظهار خوشبینی کرد و گفت در خصوص چارچوب سازمان اداری این کشور توافق شده است.

پاسخ دادم روح اتحادیه باید توجه او را جلب کند نه مسائل حقوقی و اداری. اگر شیوخ واقعیت‌های کنونی را نادیده بگیرند و مانند رؤسای قبایل قرون وسطائی به حکومت خود ادامه دهند، فدراسیون در نتیجه اختلاف میان فتووالها و ترقیخواهان از هم خواهد پاشید، چون گروه اخیر زیر نفوذ بیگانگان قرار دارند. استوارت از این تذکر بسیار خوشش آمد و تشکر کرد.

#### چهارشنبه، ۷ خرداد

مذاکرات دیشب را امروز صبح به شاه گزارش دادم. دستور داد به انگلیسیها بگویم که پاسخ رضایت بخش به خواسته‌های ما در مورد جزایر، شرط قبلی هرگونه توافقی در باره بحرین است.

#### پنجشنبه، ۸ خرداد

امشب ضیافتی به افتخار وزیر خارجه انگلیس از طرف امیر خسرو- افشار قائم مقام وزارت امور خارجه داده شد. نخست وزیر و اردشیر زاهدی وزیر خارجه نیز حضور داشتند. استوارت از دیدار تخت جمشید بشدت تحت تأثیر قرار گرفته بود و گفت: "کوروش امپراتوری ایران را بنا نهاد، خشایار شاه آن را گسترش داد و داریوش آن را حفظ کرد. به نظر من فرمانروای کنونی شما چیزی از ویژگیهای هر سه این پادشاهان را دارد." ظاهراً شاه او را سخت تحت تأثیر قرار داده است.

#### شنبه، ۱۰ خرداد

امروز در التزام رکاب شاه به جاجرود رفتم. شاه از این سفر خیلی

لذت برد. پس از صرف ناهار به کاخ نیاوران برگشتم و ساعتی در باغ قدم زدم تا شاه از اسکی آبی مراجعت کرد. پیرامون مسائل زیادی گفتگو کردیم از جمله درباره نگرانی شاه از زمزمه‌های دیپلماتهای خارجی مقیم تهران در باره اردشیر زاهدی. از من خواست به زاهدی نصیحت کنم قبل از آنکه دهانش را باز کند، کمی بیشتر فکر کند.

#### یکشنبه، ۱۱ خرداد

خبر درگذشت حسن ارسنجانی وزیر سابق کشاورزی اعلام شد. او مردی با قدرت، سرسخت و مطلع بود. در سنین بیست سالگی دستیار قوام نخست وزیر بود. امینی او را به مقام وزارت کشاورزی ارتقاء داد. من نیز وقتی نخست وزیر بودم او را در این سمت ابقا کردم. او قبلاً برنامه اصلاحات ارضی را شروع کرده بود و در حالیکه این طرح در دست اجرا بود، به هیچ گونه جرح و تعدیلی در آن تن در نمی داد. علاوه بر همه اینها او دوست صمیمی من بود. تنها نقطه ضعف او این بود که اعتقاد داشت هرچه می گوید صحیح است و هر چه برای خودش مناسب است برای دیگران هم باید خوب باشد. تا مدتی محسنات او به عنوان یک خدمتگزار مردم بر معایش می چربید. ولی در این اواخر خودش را قهرمان اصلاحات ارضی می پنداشت و به علت مخالفت با سیاست رسمی دولت مسائلی ایجاد کرده بود. شاه دستور برکناری او را صادر کرد ولی بعد او را به سفارت رم فرستاد. ارسنجانی در زمان دولت منصور به تهران احضار شد و به رغم کوششهای من رفته رفته از چشم شاه افتاد. از ارسنجانی تشییع جنازه رسمی به عمل آمد و این کار تأثیر خوبی در میان جوانان و روشنفکران بخشید. او در سن چهل و هفت سالگی

در اثر سکتۀ قلبی از پا درآمد.

سه شنبه، ۱۳ خرداد

دیشب دندانپزشک مخصوص شاه از سویس وارد شد. شاه در درمانگاه کاخ نیاوران او را به حضور پذیرفت و صبح زود به من تلفن کرد که کلیۀ ملاقاتهایش را لغو کند. من گمان کردم این معاینه یکی دو ساعت طول می کشد ولی شاه پس از سی دقیقه با خوشحالی مرا احضار کرد. پرسیدم چطور معاینه این قدر کوتاه بود؟ پاسخ داد دندانم دیگر به درد نمی خورد و دندانپزشک آن را کشید. حال می توانید مرا در جریان اخبار روز بگذارید. به این کار پرداختم که دو ساعت بطول انجامید.

در این هنگام ملکه نیز به دندانپزشک مراجعه کرد. ساعتی بعد که برگشت ما را سخت مشغول کار دید، شگفتی خود را از طولانی شدن این ملاقات ابراز داشت. توضیح دادم کارهای عقب مانده ای داشتیم که می بایست رسیدگی شود. مدتی با شاه به گفتگو پرداخت و ضمن حرفهایش گفت دیشب خواب دیده که فرزند چهارمی به دنیا خواهد آورد و پسر خواهد بود. شاه گفت: "اما من گمان می کردم شما دختر می خواهید." ملکه گفت: "آری، ولی در خواب او پسر بود و من خوشحال بودم."

چهارشنبه، ۱۴ خرداد

در شرفیابی امروز مسئلۀ پسر سپهبد جهانبانی و زندانی شدن او را

مطرح کردم. او و والاحضرت شهناز عاشق یکدیگر هستند. شاه دستور داده بود سر خسرو را بتراشند و او را به خدمت نظام ببرند. سپس به علت خلافهای جزئی او را به دادگاه نظامی تسلیم کردند که به سه سال زندان محکوم گردید. از آن هنگام شهناز حاضر نشد کسی را به شوهری بپذیرد و پسر نیز همچنان به اظهار عشق خود ادامه می دهد. به شاه گفتم: "ادامۀ این وضع غیرممکن است. شاید عجلتاً بهتر باشد از زندان آزاد و به او اجازه داده شود با شاهدخت ازدواج کند." شاه از من خواست تحقیق کنم آیا محکومیت در دادگاه نظامی او را از حقوق مدنی محروم می سازد یا نه.

سپس نامه ای را که از دکتر امینی دریافت کرده بودم به شاه نشان دادم و گفتم دوسالی می شد که این شخص را ندیده بودم ولی در مراسم تشییع جنازۀ ارسنجانی بمحض این که چشمش به من افتاد با من به صحبت پرداخت و با پر حرفی خود مرا به ستوه آورد. اکنون نیز این نامه فریبنده را نوشته و اجازه اعلیحضرت را برای سفر به خارج از کشور درخواست کرده است. شاه دستور داد تقاضای دکتر امینی را بررسی کنم چون که وزارت دادگستری او را مورد تعقیب قرار داده موافقت با آن دشوار است.<sup>۲</sup>

۱. خسرو جهانبانی، متولد ۱۳۲۱ کوچکترین پسر سپهبد امان الله جهانبانی بود که در دورۀ رضا شاه خدمت کرده و از امرای معروف ارتش بود. خسرو سرانجام با شهناز دختر شاه ازدواج کرد. هر دوی آنان قبل از انقلاب با ارشاد یک فرد روحانی به نام آیت الله ملایری، که علی پاتریک برادرزادۀ شاه (پسر علیرضا) به آنان معرفی کرده بود، مسلمان متدین شده بودند. پس از انقلاب شهناز اصرار ورزید او را هاجر علوی بنامند و در حال حاضر با شوهر و دو فرزندش در سویس زندگی می کند.

۲. شاه هیچ گاه رویۀ مستقل امینی را در زمان نخست وزیری و نیز این واقعیت را که او

شنبه، ۱۷ خرداد

امروز بعد از ظهر عالیخانی وزیر اقتصاد<sup>۱</sup> پس از شرفیابی به حضور شاه به دیدنم آمد. آندو در مورد افزایش بهای تولیدات فولاد به توافق نرسیده بودند. عالیخانی احساس می‌کند که اکنون که دیگر مورد توجه شاه نیست، بهتر است استعفا دهد. او را به احتیاط دعوت کردم و گفتم ممکن است اعلیحضرت از شما ناراحت شده باشد ولی وقتی فرصت دوباره اندیشیدن را بیابد، خوشحال خواهد شد که یک نفر از اعضای دولت واقعیتهای ناخوشایند را به او تذکر داده است. عالیخانی می‌گوید کار کردن با نخست وزیر فعلی و اطرافیانش غیر ممکن است و تنها چاره‌ای که دارد تقدیم استعفا است.

سه شنبه، ۲۰ خرداد

در شرفیابی امروز مجدداً در خصوص والا حضرت شهنواز بحث کردیم. شاه هرگونه امیدی را به او از دست داده است. من بشدت ناراحت شدم

و گفتم: "اگر او افلیح بود شما زمین و زمان را به هم می‌دوختید که معالجه‌اش کنید. ما نمی‌توانیم او را به حال خودش واگذار کنیم. او هم مثل ولیعهد و والا حضرت فرحناز فرزند شما و از گوشت و خون شماست. اگر او به علت بی‌توجهی اعلیحضرت در گذشته رنج می‌برد، تقصیرش چیست؟" شاه از شنیدن این سخنان بشدت تکان خورد و گفت: "اختیار او در دست شماست. هر چه مصلحت می‌دانید بکنید. از این پس خودتان را قیم شهنواز بدانید." این کلمات عمیقاً مرا تحت تأثیر قرار داد. از این پس سعی خواهم کرد هر چه در توان دارم در خوشبخت کردن این دختر بکار ببرم.

چهارشنبه، ۲۱ خرداد

در شرفیابی امروز صبح، شاه گفت روسها به سفیرمان در مسکو اطمینان داده‌اند که هیچ‌گاه ایران را بخاطر عراق رها نخواهند کرد. فروش اسلحه از جانب آنان به عربها به ویژه به مصر، فقط به منظور حفظ امنیت است نه تسهیل هرگونه تهاجم. من با شاه موافق بودم که این گفته روسها قابل قبول می‌نماید.

امروز عصر نیز شاه را دیدم و تلگرامی را که از آرام سفیرمان در لندن واصل شده بود به وی تسلیم کردم. انگلیسیها به او گفته بودند که سلطان مسقط علاقه مند است در راه سفر به لندن از ایران دیدن کند. شاه به وزارت امور خارجه دستور داد که این موضوع را بررسی کنند. چنین دیداری هیچ فایده‌ای برای ما ندارد و ممکن است روابطمان را با ملک فیصل جداً به مخاطره اندازد. سلطان در عمان غاصب شمرده می‌شود و فرمانروای سابق این کشور از حمایت ملک فیصل برخوردار است. بعلاوه می‌گویند او هیولائی است که طی

علناً مورد حمایت امریکا بوده‌است نبخشید. امینی پس از برکناری از مقام نخست وزیری، به تحریک شاه چندین بار به دادگستری احضار شد و مورد بازپرسی قرار گرفت و ممنوع الخروج شد. این اذیت‌کردنها پس از چند سال خاتمه یافت.

۱. علینقی عالیخانی از اعضای بلند پایه ساواک بود که به توصیه سازمان مزبور و تصویب شاه در کابینه علم در ۱۳۴۱ به وزارت اقتصاد رسید و هفت سال در این سمت باقی ماند. می‌گویند روزی که عالیخانی برای معرفی به حضور شاه همراه با سایر اعضای هیئت وزیران در کاخ سعد آباد حضور یافت، علم از او پرسیده بود: "نام صحیح شما عالیخانی است یا عالیخانی؟"



ده سال گذشته خودش را در قصرش زندانی و از هرگونه تماس با مردم خودداری کرده است. به عقیده من مرتجعین سرسختی از این قبیل محکوم به فنا هستند.

### شنبه، ۲۴ خرداد

امروز صبح مقاله دلگرم کننده‌ای را در تایمز لندن به شاه نشان دادم. این مقاله را وینستون چرچیل نوشته و حاوی خلاصه بسیار خوبی از اوضاع ایران بود. در پیش نویس مقاله دو اشتباه وجود داشت که به دستور شاه تصحیح شده بود. نظر به اینکه والا حضرت شهناز قادر به خواندن فارسی نیست، نامه مفصلی به انگلیسی برایش نوشتم و به وی اطمینان دادم که همه ما او را بسیار دوست داریم و زیبایی و هوشش را تحسین می‌کنیم. با این حال من از طرز زندگی که او انتخاب کرده است پریشانم. باید صبر کنیم و ببینیم بعد چه خواهد کرد.

### یکشنبه، ۲۵ خرداد

شرفیابی. چند نامه خصوصی را به شاه نشان دادم. او مایل است چنین نامه‌هایی را به عنوان یادگار حفظ کند. بدین جهت آنها را به من داد تا در محلی محفوظ نگاه دارم. اگفتم تمام این نامه‌ها را به آقای... که مورد اعتماد کامل است می‌دهم که در خانه‌اش نگاه دارد. او می‌داند که اگر من بطور

ناگهانی بمیرم یا کشته شوم باید نامه‌ها را نابود کند. شاه گفت: "احتیاجی به این کار نیست، او می‌تواند نامه‌ها را به من پس بدهد." متوجه بی‌اعتنائی او نسبت به مرگ خودم شدم ولی او چیزی نگفت. سپس مدتی را به شوخی گذراندم در حالیکه نخست وزیر بیچاره در بیرون در انتظار بسر می‌برد.

قبل از شام عالیخانی به دیدنم آمد و گفت امروز بعد از ظهر شخصاً استعفایش را به شاه تسلیم کرده و علناً از کاستیهای دستگاه اداری انتقاد به عمل آورده است.

### یکشنبه، ۱ تیر

در چند روز گذشته نتوانستم خاطرات خود را بنویسم و باید رویدادها را از روی حافظه نقل کنم. شاه استعفای عالیخانی را پذیرفت و به وی پیشنهاد کرد یا سفارت در پاریس و یا ریاست دانشگاه تهران را عهده‌دار شود. امینی یکبار دیگر برای کسب اجازه مسافرت به خارج از کشور به دیدنم آمد. او قابل اعتماد نیست. تا بحال چندین بار گول دورویی سیاسی او را خورده‌ام. مع ذلک تقاضایش را به عرض شاه رساندم و او تصویب کرد. حال باید ترتیب کار را با وزارت دادگستری بدهم تا او پس از هفت سال ممنوع الخروج بودن بتواند از کشور خارج شود. فعلاً او از صمیم قلب سپاسگزار است ولی تردید ندارم به محض اینکه اوضاع تغییر کند علیه همه ما از جمله شاه قد علم خواهد کرد. اما شاه به من گفت: "ممکن است امینی زرننگ باشد ولی از تیمور بختیار که حيله گرتتر نیست با این تفاوت که بختیار از او باشهامت تر بود."

رژیم بغداد به بختیار تابعیت عراقی اعطاء کرده است. او یک نامه سرگشاده به حسن البکر رئیس جمهور عراق نوشته و در باره آینده ملت ایران

۱. بسیاری از رفیقه‌های شاه به او نامه‌نگاری می‌کردند ولی شاه هیچ گاه به آنان پاسخ نمی‌داد.

اظهار نگرانی کرده است. عملی است ننگین بخصوص از طرف کسی که با اخاذی از همین ملت که ادعا می‌کند نمایندگی اش را دارد، میلیونر شده است. به شاه گفتم باید از فرصتی که عراقیها با آزار و شکنجه اولاد آیت الله حکیم رهبر شیعیان<sup>۱</sup> در اختیارمان نهاده‌اند نهایت استفاده را بکنیم و ترتیبی بدهیم که آنها به عنوان اعتراض خاک عراق را ترک گویند. شاه ظاهراً این فکر را پسندید زیرا مدتی به فکر فرو رفت ولی چیزی نگفت. یقین دارم به پیشنهاد من توجه خواهد کرد ولی دستورات او را چه کسی اجرا خواهد کرد؟ بیم از آن دارم که وزارت امور خارجه این کار را هم مثل کار بختیار خراب کند. پادشاه مراکش از طریق من از شاه درخواست کرده که اجازه دهد ولیعهدش تعطیلات خود را در سن موریتس بگذراند و بدین سان دوست زمان کودکی ولیعهد شود.

مقاله‌ای را که در دیلی تلگراف منتشر شده بود، برای شاه خواندم که ادعا می‌کند دولت انگلیس در مورد خلیج فارس سیاست محتاطانه‌تری در پیش گرفته و صحبت از خروج نظامی از خلیج فارس می‌کند نه خروج کامل نظامی. پیشنهاد کردم کمیسیون ویژه‌ای تشکیل بدهیم تا تحولات را زیر نظر داشته باشد و پیشنهادهای در خصوص خط مشی آینده بدهد. شاه پاسخ داد: "خودم برای این کار کافی هستم". جرأت نکردم به اربابم خاطر نشان کنم که تنها کاری که او می‌کند اظهار نظر درباره گزارشهای وزارت امور خارجه

۱. آیت الله محسن حکیم، یکی از مراجع تقلید بزرگ شیعیان در سالهای دهه ۱۳۴۰. او در خرداد ۱۳۴۹ درگذشت و پس از مرگ وی بسیاری از اولاد و وابستگان وی از طرف رژیم عراق محکوم به مرگ یا ترک خاک عراق شدند.

است که حتی ارزش کاغذی را که برایشان مصرف می‌شود ندارد.

## دوشنبه، ۲ تیر

انصاری سفیرمان در تهران است. می‌گویند به محض اینکه سفینه آپولوی ۱۱ با موفقیت در کره ماه به زمین بنشیند پرزیدنت نیکسون قصد دارد خودی به کشورهای دوست و متحد امریکا در منطقه بنماید. انصاری پیشنهاد می‌کند نیکسون در ۸ مرداد از ایران دیدن کند. <sup>۱</sup> به شاه خاطر نشان ساختم که در این صورت بهتر است سفر او به امریکا از امسال به سال آینده موکول شود. رفتن به واشینگتن در مدتی کمتر از یک ماه پس از ملاقات با نیکسون در تهران معنی ندارد. شاه به طرز دیگری می‌اندیشد و استدلال می‌کند تعویق سفرش ممکن است بد تعبیر شود.

به محض اینکه به دفتر کارم مراجعت کردم شاه تلفن کرد و دستور داد به زاهدی بگویم که اراده شاهنشاه بر این تعلق گرفته که به سمت سفیر در واشینگتن منصوب شود. این دستور مرا تکان داد بخصوص از این جهت که کاملاً امکان دارد اردشیر زاهدی آن را دسیسه‌ای از جانب من تلقی کند. در هر حال به اردشیر زاهدی تلفن کردم و از وی خواستم امروز عصر به دیدنم بیاید. وقتی آمد دستور شاه را به او ابلاغ کردم. زاهدی به شدت ناراحت شد و در حالیکه اطاعت خود را از هرگونه اوامر ملوکانه ابراز می‌داشت گفت شخصاً

۱. نیکسون قرار بود از ترکیه نیز دیدن کند ولی از خطر تظاهرات ضد امریکائی در آن کشور نگران بود و لذا بجای اینکه از سفر به یک کشور بخصوص خودداری کند، ترجیح داد مسافرتش را هم به ایران و هم به ترکیه لغو کند.

کمترین اشتیاقی به رفتن به واشینگتن ندارد. بدیهی است منتهای سعی خود را بکار بردم که او را قانع کنم. به وی توضیح دادم که انصاری شخص مورد اعتماد پرزیدنت جانسون بوده و اکنون که جانسون رفته و نیکسون جای او را گرفته اعلیحضرت مایل است شخصی در سفارت باشد که بارتیس جمهور جدید روابط نزدیک داشته باشد و زاهدی برای چنین شغلی مناسب است. وانگهی او یکبار قبلاً در زمان مبارزات انتخاباتی نیکسون - کندی در واشینگتن سفیر بوده است. زاهدی مانند یک دیوانه علناً از نیکسون حمایت کرده بود و پس از پیروزی کندی طبق دستور صریح رئیس جمهور امریکا به تهران احضار شد. زاهدی متوجه علت این تغییر و تبدیل شد و اذعان کرد که درست نیست انصاری در واشینگتن باقی بماند. ولی او غافل از این است که انصاری توانسته با نیکسون هم روابط نزدیک برقرار کند.

#### چهارشنبه، ۴ تیر

در ضیافت شام ملکه مادر در کاخ شهوند شرکت کردم که در بحث تأسف آوری با شاه درگیر شد. او شاه را از پرواز با هلیکوپتر بر فراز بحر خزر منع می کرد و شاه منکر بود که این کار خطرناک است. ملکه مادر همچنان به شکایت ادامه داد تا اینکه شاه گفت بهتر است کسانی که چیزی درباره موضوعی نمی دانند، با اظهار عقیده شان او را ناراحت نسازند. هردوی آنها خشمگین شدند و سرانجام ملکه مادر که در شاهدشت زندگی می کند و به ندرت و در موارد خاص به کاخ شهوند می آید بادیگانی پر از اشک مهمانی را ترک نمود. قصد دارم یک گفتگوی جدی با شاه بکنم. باید به عقاید مادر احترام گذاشت نه اینکه با خشونت آنرا رد کرد.

#### یکشنبه، ۲۵ تیر

این یادداشتها را در هواپیمائی که مرا به سوی اروپا می برد می نویسم. خیلی خسته ام والا حضرت فاطمه و همسر نخست وزیر<sup>۱</sup> نیز در این هواپیما هستند. پانزده روز است که از نوشتن خاطراتم غفلت کرده ام. شاه در این مدت به کرانه دریای خزر رفته بود. دوبار او را در آنجا دیدم و به او گفتم اگر چه بدیهی است که چقدر مادرش را دوست دارد ولی باید احترام بیشتری به او نشان دهد و از پرخاش کردن به وی خودداری کند، ولو اینکه مادرش غیر منطقی ترین سخنان را به زبان بیاورد. سرانجام شاه را وادار کردم به مادرش تلفن کند ولی ملکه مادر از گفتگو با پسرش خودداری کرد. با وجود اینکه موضوع مورد اختلاف پرواز با هلیکوپتر بود، شاه باز با هلیکوپتر به شمال رفته بود که بنظرم کاری غلط بشمار می رفت. وقتی این مسئله را به او خاطر نشان ساختم چندان خوشش نیامد. احساس کردم شاه کمی افسرده است ولی او اطمینان داد که چیزی نیست و همه چیز روبراه است.

سرانجام دکتر اقبال قرارداد احداث لوله نفت را که به ما اجازه می دهد نفت خود را به یکی از بنادر ترکیه در ساحل مدیترانه بفرستیم امضا کرد. اگر اجازه امضای این قرارداد را چهار ماه پیش، قبل از افزایش نرخ بهره داده بودیم می توانستیم ۱۵ میلیون دلار صرفه جوئی کنیم. ولی این کار برخلاف سنن پرافتخار کاغذبازی در کشور ماست. طرح پیشنهادی احداث خط لوله ای که نفت اعراب را از طریق ایران به اتحاد شوروی می رساند، هنوز تحت

۱. لیل امامی همسر امیر عباس هویدا نخست وزیر که در سال ۱۳۵۳ از او طلاق گرفت. او مسؤول تهیه گلهای ارکیده ای بود که هویدا هر روز به سینه اش می زد.

مطالعه است. این طرح را پتر استیرلینگ<sup>۱</sup> پیشنهاد کرده و در این خصوص نامه‌ای شخصاً به من نوشته است. شاه نمی‌داند آیا روسها پس از توافق با عراق در بهره برداری از منابع نفت رميله،<sup>۲</sup> هنوز به این طرح علاقه مند هستند یا نه؟ شاه همه تلاش خود را در پیشرفت مملکت بکار می‌برد اما همیشه مسائلی از قبیل تأمین گوشت، برق، خرابی سیستم تلفن و اسفالت خیابانها که فی نفسه بی اهمیت هستند ولی به زندگی روزمره مردم بستگی دارند، هر پیشرفتی را که در زمینه‌های دیگر نصیبمان می‌شود ضایع می‌کنند. در نتیجه سرزنش متوجه بی‌لیاقتی کسانی می‌شود که اهرم‌های قدرت را در دست دارند. به دستور شاه تلگرافی در مورد آموزش خلبانان و ارسال قطعات یدکی هواپیما به واشینگتن مخابره کردم. با توجه به حوادث اخیر در عراق و سودان، سؤال کردم چرا امریکا در تأمین خواسته‌های فوری ما این قدر کندی نشان می‌دهد. شاه بخصوص از اوضاع افغانستان نگران است و عقیده دارد دیری نخواهد گذشت که ما در آن کشور مثل سودان شاهد یک کودتای چپگرا تحت پوشش مذهب خواهیم بود. افغانها بطور منظم دانشجویان و حتی کارمندان دولت را برای تحصیل و کارآموزی به روسیه می‌فرستند. آنها همچنین به چینی‌ها اجازه داده‌اند که بر برنامه‌های عمرانی شان نظارت داشته باشند. رژیم افغانستان، ولی نه کشور، روز به روز متزلزل تر می‌شود. از نظر ما این تحولات مفهومی خاص دارد.

۱. یک بازرگان اسکاتلندی که با خانمی ایرانی ازدواج کرده بود و در ایران زندگی می‌کرد.  
 ۲. منطقه پهناور نفت خیز در جنوب عراق، در حوالی بصره.

عالیخان ریاست دانشگاه تهران را پذیرفت و انصاری وزارت اقتصاد را از او تحویل گرفت. آینده وزیر امور خارجه ما نامطمئن است. اما تصور می‌کنم به جای انصاری به سفارت واشینگتن خواهد رفت.

### شنبه، ۱۱ مرداد

دیشب از اروپا مراجعت کردم و امروز صبح به حضور شاه رسیدم. شاه از دیدنم خوشحال شد. گویی دل هر دوی ما برای یکدیگر تنگ شده بود. شاه از پشت میزش برخاست، آن را دور زد و دستش را دراز کرد که من آن را با صمیمیت خالصانه بوسیدم. آنگاه اعتراض کرد که چرا یک هفته دیرتر از موعد معین بازگشته‌ام. گفتم: "پزشک معالجم دستور داد دست کم ده روز در کنار دریا استراحت کنم، در غیر اینصورت مسافرت من بی‌نتیجه خواهد بود. من توصیه پزشکی را اجرا کردم چون فکر کردم بدینوسیله بهتر خواهم توانست به اعلیحضرت خدمت کنم. اگر این کار را نمی‌کردم خطر تمرکز گویچه‌های سفید خون وجود داشت که ممکن بود مرا بکشد."<sup>۱</sup>

ملاقاتم را با شهناز در ژنو شرح دادم و نامه‌ای را که به شاه نوشته و در

۱. یک سال قبل از این تاریخ، پروفیسور صفویان پزشک معالج ایرانی علم بدگمان شده بود که وی ممکن است دچار عفونت مزمن با یک بیماری بدخیم شده باشد. صفویان به منظور حفظ راز، علم را به پزشک سویسی اش پروفیسور اریک مارتن در ژنو ارجاع داده بود. او بیماری را نوعی سرطان خون تشخیص داد ولی هیچ گاه ماهیت حقیقی بیماری را به علم نگفت. صفویان توصیه کرد علم خود را تحت نظر پروفیسور ژان برنار و پروفیسور پل میلی یز استادان خودش در دانشکده پزشکی پاریس قرار دهد. همین اشخاص بودند که چند سال بعد به معالجه سرطان شاه پرداختند.

آن تأکید کرده بود که عاشق خسرو جهانبانی است تسلیم کردم. شاه نامه را با دقت فراوان خواند و آثار رنج و غصه در چهره اش پدیدار شد. گفتم گمان کنم شهناز را قانع ساخته باشم که به ایران بازگردد. شاه گفت بهتر است در همانجائی که هست بماند. احساس کردم اشک چشمانم را می سوزاند ولی خویشتن داری کردم.

سعی کردم موضوع را تغییر بدهم و لذا محرومیت‌های زندگی با خانواده در کنار دریا را مطرح ساختم که دختران زیبا احاطه‌ام کرده بودند ولی با حضور همسر و دخترانم کاری نمی توانستم بکنم. شاه قدری خندید و احوال خانواده‌ام را پرسید و افزود مگر خانم شما هیچ وقت به سفر نمی رود که شما را تنها بگذارد؟ جواب دادم چرا ولی با همه این حرفها اگر او قدری بیشتر تفاهم نشان می داد، علاقه‌ام به او بیشتر می شد. شاه گفت، "این یک واقعیت غم‌انگیز است. زنها نمی دانند چطور با شوهرشان رفتار کنند." سپس اطلاع داد که شهبانو آریستون است و من به او تبریک گفتم.

دوشنبه، ۱۳ مرداد

امروز صبح شاه را افسرده یافتیم. وقتی علت را پرسیدم گفت: "اعضای خانواده‌ام مرا به جان آورده‌اند. خواهرم اشرف نامه‌ای به من نوشته و می گوید من او را دوست ندارم و احساس می کند همیشه با او به سردی رفتار می کنم و در نتیجه مملکت را ترک کرده‌است. اگر مایلم او به ایران برگردد باید به صراحت به او بنویسم و گرنه دیگر هیچ گاه بر نخواهد گشت. اطلاع یافته‌ام که او دیشب به پاریس پرواز کرده‌است." از شاه پرسیدم دلیل این طرز رفتار چیست؟ پاسخ داد: "ظاهراً احساس کرده که وقتی در کرانه بحر خزر به دیدنم

آمده من اشتیاق زیادی نسبت به او نشان نداده‌ام. اشخاصی نظیر خواهرم اگر هر ملاقاتی را که با من می کنند به عنوان یک لطف شخصی تلقی نکنم، مرا به ناسپاسی منم می کنند." گفتم والا حضرت شما را خیلی دوست دارند. شاید بی توجهی موجب این دلتنگی شده باشد. شاه گفت: "من کارهای مختلف و بسیار مهمتری دارم که به این گونه مسائل بی اهمیت پردازم." سپس از من خواست نامه‌ای از جانب او برای اشرف بنویسم و بگویم دچار اشتباه شده‌است و شاه در انتظار بازگشت او می باشد.

انصاری که اخیراً به وزارت اقتصاد منصوب شده امشب برای شام میهمان من بود. او اخبار جالبی در اختیارم گذاشت. ظاهراً شاه به او دستور داده که با روسها تماس بگیرد و به آنها بگوید ایران کشوری است مستقل و مختار. انصاری شخصاً موافق با همکاری با همسایگان است که در میان آنها روسها از همه مهمتر هستند. این نشانه خوبی از زیرکی شاه و توجه او به جزئیات است. انصاری سفیر در واشینگتن بوده و به طرفداری از آمریکا شهرت دارد. اکنون شاه می خواهد یک پیام بدون ابهام به مسکو بفرستد که انصاری نیز مشتاق دوستی با اتحاد شوروی است.

امروز بعدازظهر در ضیافت مجلس سنا به مناسبت شصت و چهارمین سال مشروطیت شرکت کردم. مجلس به عزاداری بیشتر شبیه بود تا به جشن. وقتی به خانه‌ام برگشتم این فکر را در سر داشتم که من به یک طبقه حاکمه فاسد و پول پرست تعلق دارم و ایران تحت سلطه این گروه شانس ناچیزی برای نجات خود دارد.

سه شنبه، ۱۴ مرداد

امروز صبح شاه افسرده و در خصوص وضع مالی دولت نگران بود. گفت دیشب در جلسه شورای عالی اقتصاد<sup>۱</sup> اقلام مختلف هزینه‌های برنامه عمرانی چهارم<sup>۲</sup> را لغو کردم ولی هنوز اوضاع مالی خراب است.<sup>۳</sup> به شاه خاطر نشان ساختم که در گذشته هر وقت از وضع بد مالی دولت صحبت می‌کردم آن را رد می‌کرد و بی اساس می‌دانست. شاه چیزی نگفت و مدتی سکوت برقرار شد. سپس گفت: "اضافه هزینه طرحهای احداث لوله‌گاز و پتروشیمی باور نکردنی است. بسیاری از مؤسسات دولتی مثل سازمان برنامه و شرکت ذوب آهن به کارمندان خود حقوقهای گزاف می‌پردازند. در آمد حقوق بگیران سطح بالا تقریباً صد برابر حقوق بگیران سطح پائین است. در کشورهای پیشرفته دنیا وضع طور دیگر است. در اسرائیل تفاوت حقوقها بیش از سه برابر نیست. نمی‌توانیم به این وضع ادامه بدهیم."

گزارش یک جلسه مهم را که به دستور شاه در دفتر کار من با حضور وزیر پست و تلگراف و مستشاران نظامی امریکایی تشکیل شده بود به عرض رساندم. در خصوص شبکه مخابرات سرتاسری ایران مذاکره کرده بودیم که برای دفاع از خلیج فارس بشدت مورد احتیاج است. شبکه مزبور باید طی دو سال آینده مقارن با خروج انگلیسیها از خلیج فارس تکمیل شود. اما وزیر

۱. جلسات هفتگی شورای عالی اقتصاد به ریاست شاه تشکیل می‌شد و نخست وزیر و تعدادی از وزیران و مدیرعامل سازمان برنامه و رئیس بانک مرکزی در آن شرکت می‌کردند.

۲. برنامه چهارم عمرانی مربوط به سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۴۷ بود.

۳. کسر بودجه عمدتاً ناشی از هزینه‌های روبه افزایش نظامی بود.

پست و تلگراف اصرار داشت که قرارداد به مناقصه گذارده شود که در این صورت تا پایان ۱۹۷۳ تکمیل نخواهد شد. شاه مکرر شد و گفت: "وقتی وسیله مناسب در دست نداشته باشیم چگونه خواهیم توانست از کشورمان دفاع کنیم؟"

شب وحشتناکی بود که خلق مرا بشدت تنگ کرد. شخصاً به پیشواز والا حضرت شهناز به فرودگاه رفتم تا او را به کاخ سعدآباد همراهی کنم. در اتومبیل سعی کردم او را بر سر عقل آورم و کاری کنم که قبل از شرفیابی به حضور شاه از ملاقات با خسرو جهانبانی خودداری کند. او قول داد که این کار را نکند. وقتی به خانه ام رسیدم به سپهد جهانبانی تلفن کردم و گفتم به نفع پدرش است که امشب از ملاقات او با شهناز جلوگیری کند. پیرمرد بیچاره با اظهار این مطلب که پدرش یک هفته پیش خانه را ترک گفته و در حال حاضر با علی پاتریک پسر شاهپور علیرضا بسر می‌برد، امیدهایم را بر باد داد.<sup>۱</sup> با احساس یک پیش آمد ناگوار به فرمانده گارد شاهنشاهی تلفن کردم و به او دستور دادم از ورود هر کسی به اقامتگاه شهناز جلوگیری کند. او چند دقیقه بعد تلفن کرد و خبر داد دوست پسر والا حضرت شهناز در داخل کاخ و نزد

۱. شاهپور علیرضا (۱۳۰۱-۱۳۳۳) تنها برادر تنی شاه بود. وی هنگام اقامت در فرانسه در زمان جنگ دوم جهانی با یک زن لهستانی ازدواج کرد و از او دارای فرزندی شد به نام علی پاتریک. همسر علیرضا هیچ گاه در دربار ایران پذیرفته نشد. خود علیرضا چند سال بعد به تنهایی به ایران بازگشت و در سانحه سقوط هواپیما در ۱۳۳۳ کشته شد. از آن پس شاه سرپرستی علی پاتریک را بر عهده گرفت که کودکی سرکش بود و مزاحمت‌های زیادی فراهم می‌کرد. پس از انقلاب او نام خانوادگی خود را از پهلوی به اسلامی تغییر داد. وی در سال ۱۳۶۱ از ایران فرار کرد و در حال حاضر در امریکا بسر می‌برد.